

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# ادبِ خیال، عقل و قلب

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، 1330-

ادب خیال، عقل و قلب / طاهرزاده، اصغر. - اصفهان: لب المیزان، 1388.  
160 ص.

ISBN: 978-964-2609-19-2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

کتابنامه به صورت زیرنویس.

1- خود راهبری. 2- خود آموزی. 3- دانش و دانش‌اندوزی. 4- مطالعه و  
فراگیری. الف. عنوان.

158/1

BF637/87 ط 1388

1773234

کتابخانه ملی ایران

## ادب خیال، عقل و قلب

### اصغر طاهرزاده

نوبت چاپ: اول

چاپ: پردیس

تاریخ انتشار: 1388

لیتوگرافی: شکبیا

قیمت: 1400 تومان

حروف چین: گروه فرهنگی المیزان

شمارگان: 3000 نسخه

ویراستار: گروه فرهنگی المیزان

طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

تلفن: 0311 - 7854814

1- گروه فرهنگی المیزان

همراه: 09131048582

2- دفتر انتشارات لب المیزان

## فهرست مطالب

مقدمه	۹
فصل اول، ادبِ خیال، عقل و قلب	۱۳
ابعاد وجودی انسان	۱۵
جسم؛ بستر تعالی روح	۱۵
خیال؛ بُعدی مفید یا مضر؟	۱۸
خیال؛ مایه‌ی نشاط و شعف	۱۹
خیال؛ زباله‌دان کثرت‌ها	۲۲
انتقال به ملکوت عالم	۲۴
عقل؛ قوت استدلال	۲۵
قلب	۲۶
راحت‌ترین شکل زندگی	۳۱
قلب؛ بُعد اصلی انسان	۳۱
انس با غیب از طریق خیال	۴۳
زمان، زمان فوران علم است	۴۵

- .....ادبِ خیال، عقل و قلب
- 46..... غم غربت؛ اولین قدم
- 49..... بهشت در ازای امید به بهشت
- 53..... دوران پایه‌ریزی شخصیت
- 57..... ورزش؛ معبری برای احساس حضور خود در جسم
- 61..... خیالات؛ مانع شناخت جهت اصلی
- 65..... خود را مشغول کنید تا خیالات شما را مشغول نکند
- 65..... ریشه‌ی خیالات سوء
- 69..... دستورالعملی برای اصلاح ریشه‌ی خیالات سوء
- ۷۳..... فصل دوم، ضرورت مطالعه و نحوه‌ی آن
- 75..... مطالعه؛ طریق هم‌آغوش شدن با اسرار
- 77..... مشکل جهان امروز و غفلت از مطالعه
- 79..... مطالعه؛ و هم‌افق شدن با جبرائیل عليه السلام
- 83..... مطالعه؛ عامل ورود به عالم انسان‌های بزرگ
- 89..... علمای دین؛ اشاره‌کننده به اهل‌البیت عليهم السلام
- 92..... مطالعه؛ باب ورود به عالم عقل فعال
- 96..... المیزان؛ باب ورود به عالم قرآن
- 98..... تنها راه دریافت حقایق
- 103..... مطالعه؛ مقدمه‌ی «ذکر بی‌نیاز از مطالعه»
- 104..... مدیریت منحنی مطالعه
- 105..... دو نکته برای دانشجویان و طلاب
- 110..... توانایی عجیب دانشجویان در مطالعه
- 115..... برنامه بریزید تا برنامه شوید
- 116..... فواید مطالعه در جنبه‌های فردی و اجتماعی

118.....	علم به خودی خود راه می‌گشاید.....
119.....	جایگاه اخلاق در سیر مطالعاتی.....
123.....	تزکیه‌ی عقلی و تزکیه‌ی اخلاقی.....
126.....	جایگاه کتب دکتر شریعتی در سیر مطالعاتی.....
127.....	سیاستی که عین دیانت است.....
134.....	حوزه‌ی علمیه؛ تنها راه «سلوک از طریق عقل» نیست.....
135.....	جایگاه استاد و «وحدت عالمانه».....
144.....	معنی پژوهش در دین.....
145.....	چگونه فکر کنیم؟.....
148.....	رهایی از مشکل کمبود «وقت».....
152.....	چگونگی برخورد با استاد.....
154.....	خطر بی‌آیندگی.....





## مقدمه

باسمه تعالی

1- ادبِ «خیال»، «عقل» و «قلب» از انسان، موجود متعادلی می‌سازد که به راحتی می‌تواند با حقایق عالم مرتبط شود و استعدادهای معنوی خود را به شکوفایی برساند.

2- چگونه وقتی خیال انسان در اختیار انسان نیست انسان می‌تواند مدعی باشد موجود مختاری است؟ مگر وقتی خیالاتِ انسان، اختیار او را تحت تأثیر قرار می‌دهد باز جایی برای اختیارِ آزاد می‌ماند؟

انسانی که با تمرکز عقلی و قلبی توانست متوجه حقایق عالم شود و توجه جان خود را به سوی آن‌ها سوق دهد، می‌تواند اختیار خود را به کار بندد تا جان خود را همشین حقایق معنوی نماید.

3- همچنان که اگر خیالات خود را رها کنیم قوه‌ی واهمه، خیالات را به ناکجاآبادها می‌کشاند و عمر انسان را با بی‌محتوایی کامل همراه می‌کند، اگر قوه‌ی خیال را تحت تأثیر عقل و قلب قرار دهیم، خیالاتِ

انسان با صُورِ نوری مأنوس می‌گردد و زندگی را از حالت خشکِ عقلانی به شعف معنوی رهنمون می‌شود.

4- همه‌ی حقیقت انسان قلب و دل اوست، اگر توانست قلب خود را ادب کند بقیه‌ی قوا و اعضاء نیز جهت صحیحی پیدا خواهند کرد. قرآن نیز در همین راستا جایگاه ایمان را قلب انسان تعیین می‌کند.<sup>1</sup> لذا مولوی می‌گوید:

وصف بیداری دل ای معنوی در ننگجد در هزاران مثنوی  
5- انسان بی‌نقص انسانی است که همه‌ی ابعاد وجودی او، یعنی «جسم» و «حس» و «خیال» و «عقل» و «قلب» او تربیت شود، ولی باید بدانیم آن‌گاه که امکان به کمال رساندن همه‌ی ابعاد خود را نداریم کدام بُعد از ابعاد خود را در اولویت قرار دهیم تا از رسیدن به هویت اصلی خود باز نمانیم.

6- مطالعه‌ی آثار آنچه بر قلب عالمان خلوت‌نشین و حکیمان متعمق می‌گذرد، مطالعه‌ی جنبه‌ی باطنی خودمان در آینه‌ی وجود آنان است، و در همین رابطه رسول خدا ﷺ فرمودند: «الْمُؤْمِنُ مِرَاةُ الْمُؤْمِنِ»؛<sup>2</sup> مؤمن آینه‌ی مؤمن است.

هرگز رسانه‌های دنیای جدید ظرفیت اظهار رازهایی را که بر قلب عالمان می‌گذرد و آن‌ها در کتب خود با مقدماتی که طرح می‌کنند، تبیین نموده‌اند، ندارند. پس آن‌کس که از مطالعه‌ی کتب عالمان خلوت‌نشین و

---

1 - سوره حجرات، آیه 14.

2 - تحف العقول، عن آل الرسول ﷺ، ص 173.

حکیمان متعمق محروم است، از شناخت لایه‌های عمیق جان خود محروم است.

7- اگر فرمودند: «الْكُتُبُ بَسَاتِينُ الْعُلَمَاءِ»<sup>3</sup> کتاب‌ها بوستان عالمان هستند، بدان جهت است که در برگِ برگِ کتاب‌های عالمان و حکیمان، جلوه‌ای از مظاهر اسمای الهیه به تجلی آمده است تا با نظاره بر آن‌ها به راحتی راه اتصال با پروردگار عالم فراهم گردد.

8- ساحاتی از حقیقت هست که فقط در فضای نظر به ربّ اکرم و در قالب تعلیم به کمک قلم، امکان بروز دارند<sup>4</sup> و مطالعه‌ی آثار عالمان و حکیمان راه ورود به آن ساحات است. چنین کتاب‌هایی است که انسان باید جان خود را با نور آن‌ها به روشنایی بکشانند. اگر این راه گم شود، انسان برای همیشه از شناخت آن ساحات محروم می‌گردد و نمی‌تواند به افقی که باید بنگرد، درست نظر کند.

9- در عین این که مطالعه‌ی آثار عالمان خلوت‌نشین امکان تربیت خیال و عقل و قلب را فراهم می‌کند، ولی چنانچه در ابتدا راه ادب ابعاد مذکور را درست بشناسیم، راه استفاده‌ی بهتر از مطالعات خود را فراهم کرده‌ایم.

مطالب فوق از جمله نکاتی است که می‌توانید در کتاب پیش رو دنبال بفرمایید.

---

3 - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص 51.

4 - در همین رابطه خداوند فرمود: «أَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (سوره علق، آیات

10- کتابی که در اختیار عزیزان هست حاصل نشستی است که دانشجویان و طلاب در طی آن نشست، مشکلات خود را با استاد طاهرزاده در باره‌ی راه‌های ادب خیال و عقل و قلب و ضرورت و نحوه‌ی مطالعه در میان گذاشتند، حاصل آن گفتگوها منجر به طرح نکات قابل استفاده‌ای شد که بهتر دیدیم آن‌ها را پس از اضافاتی که توسط استاد انجام شد، جهت استفاده‌ی عموم خواهران و برادرانِ اهل تفکر به صورت مکتوب عرضه بداریم. به امید هرچه نزدیک‌تر شدن عزیزان به حقایقی که شایسته است جان خود را با آن حقایق مأنوس کنند.

**گروه فرهنگی المیزان**

فصل اول،

ادبِ خیال، عقل و قلب



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### ابعاد وجودی انسان

مطلبی را در راستای چگونگی تربیت خیال و عقل و قلب عرض می‌کنم تا ان شاء الله مقدمه‌ای باشد برای جواب‌گویی به بسیاری از سؤالاتی که دوستان در این رابطه دارند. عزیزان توجه دارند که انسان باید ابعاد وجودی خود را در مسیر صحیح رشد دهد. و بداند هر بعدی را که تعطیل کند به همان اندازه ناقص می‌ماند و از تعادل همه‌جانبه محروم می‌شود. هر چند بعضی از ابعاد در حکم مقدمه‌اند، و بعضی از آنها اساس شخصیت ما را تشکیل می‌دهند، به همین جهت می‌توان با جایگزینی بعضی موضوعات، جواب بعضی از ابعاد خود را نداد ولی بعضی از آنها اصلاً جایگزین بردار نیست؛ و اگر تقویت نشود، انسان ناقص می‌ماند.

### جسم؛ بستر تعالی روح

یکی از ابعاد وجودی انسان جسم او است. همه‌ی ما می‌دانیم که روح ما، اصل ماست و ما بدون جسم هم، خودمانیم.<sup>1</sup> اما همین جسم وسیله‌ی

---

1 - به کتاب «ده نکته از معرفت نفس» از همین نویسنده رجوع شود.

کمال روح است و با فرمان‌های ممتدی که روح ما به جسم می‌دهد روح تقویت می‌شود، از نصف شب بلند کردن بدن گرفته تا راه رفتن و غیره، در تمام این موارد روح دائم به بدن فرمان می‌دهد تا اراده‌های خود را بر بدن اعمال کند و از این طریق امکانات و استعدادهای بالقوه‌ی خود را فعلیت می‌بخشیم. در همین رابطه روایت می‌فرماید: «مَا تَقَرَّبَ عَبْدٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ الْمَشْيِ»؛<sup>2</sup> هیچ بنده‌ای به چیزی محبوب‌تر از پیاده‌پیمودن راه، به خدا تقرب نجسته است.

البته این نوع فرمان دادن به بدن که در پیاده‌پیمودن راه انجام می‌گیرد با رویکرد عبادی موجب تعالی روح می‌شود و گرنه اگر با اهداف وهمی همراه باشد چنین نتیجه‌ای را به همراه نخواهد داشت، و لذا روایت فوق را در باره‌ی سفر حج فرموده‌اند.

نتیجه این که در یک فضای سالم و با مطرح بودن انگیزه‌های پاک، روح در بستر جسم متعالی می‌شود و لذا انسان در چنین فرهنگی، نه تنها از به کارگیری جسم گریزان نیست بلکه از آن استقبال می‌کند، چون می‌فهمد چگونه با به تلاش انداختن جسم، روح و قلب صیقل می‌یابند و قدرت نفوذ امیال جسمانی در روح ضعیف می‌گردد. به همین جهت است که اگر انسان از تعالی گشتن خود غافل شد دیگر همت نمی‌کند تا بدن را به کار گیرد، در همین راستا باید فرهنگ مدرنیته و ظهور تکنولوژی‌های مربوط به آن فرهنگ را تحلیل کرد، تا آنجایی که در آن فرهنگ انسان‌ها راه رفتن را فراموش کردند، چون در متن آن فرهنگ ارتباط با



حقایق عالم فراموش شده و انگیزه‌ای برای انسان‌ها نمانده تا بخواهند با پیاده‌پیمودن راه، زمینه‌های روحی و جسمی خود را جهت ارتباط با آن حقایق آماده نگهدارند. در حالی که زمین و آسمان معنویت هر دو آغوش باز خداست تا انسان به کمالی که باید برسد، دست یابد، ولی وقتی انسان مدرن نسبت به زمین و آسمان معنویت بیگانه شد؛ نمی‌تواند زمین را آن‌طور که هست ببیند و با ارتباط با آن به عنوان مظهر آیات الهی، با آن مأنوس شود و از آن بهره‌گیرد. روح سودجویی بشرِ مدرن زمین را معدن سنگ و طلا می‌بیند و با خود زمین کاری ندارد و لذا با ماشین سواری و هواپیما طی مسافت می‌کند، بدون آن‌که ارتباط و انس مستقیمی با زمین و خاک داشته باشد و در بستر آن تلاش‌های طبیعی خود را انجام دهد.

حاصل کلام آن که همین جسم - به عنوان بُعدی از ابعاد وجود انسان - اگر جای خودش به کار گرفته نشود، انسان ناقص می‌ماند. حال به وسعت نقش جسم کاری نداریم که چگونه حتی مقداری از علوم از طریق همین جسم برای ما حاصل می‌شود و زمینه‌ی ارتباط روح با عالم معنا می‌گردد. به گفته ارسطو: «مَنْ فَقَدَ حِسًّا فَقَدَ عِلْمًا»<sup>3</sup>؛ کسی که فاقد حس است، فاقد علم و ذهن می‌باشد، و همان اندازه که ذهن انسان از صور حسی خالی است به همان اندازه قدرت تجزیه و تحلیل او بر روی امور، ناقص است.<sup>4</sup> پس عنایت می‌فرمائید که جای جسم نیز در تربیت شخصیت انسان باید

3 - المعتبر فی الحکمه، ابوالبرکات، ج 1، ص 230.

4 - البته ممکن است یک فرد نابینا با سایر حواس خود تا حد زیادی جبران آن نقیصه را بکند، چون فرد نابینا فقط یکی از حواس را ندارد.

مشخص باشد و به عنوان بُعدی از ابعاد وجودی انسان مورد توجه قرار گیرد، آن هم جسمی که از جهتی بیگانه‌ترین بُعد از ابعاد وجود ما است، همین جسم گوشتی و خاکی که در خواب یا مرگ دنبال‌مان نمی‌آید و آن را می‌گذاریم و بدون آن وارد آن عالم می‌شویم، این قدر در کمال ما نقش دارد، چه رسد به سایر ابعاد ما.

همین جا قبل از این که وارد ادامه بحث بشوم خوب است تأکید کنم بی حساب نیست که در اسلام تأکید می‌شود جسم خود را سالم نگهدارید و در سلامت و نشاط آن کوشش کنید، زیرا وقتی جسم در شرایط طبیعی خود قرار داشته باشد، علاوه بر این که نفس انسان را بیش از حد به خود مشغول نمی‌کند تا از سیر روحانی خود باز بماند، بستری می‌شود تا نفس انسان به بهترین نحو سیر ملکوتی خود را انجام دهد.

### خیال؛ بُعدی مفید یا مضر؟

یک بُعد دیگر از ابعاد وجود انسان، بُعد خیال اوست. این بعد هم در جای خود می‌تواند بسیار مفید باشد، هر چند اگر مدیریت نشود و جهت‌گیری لازم را پیدا نکند انسان را به شدت به زحمت می‌اندازد.

همان‌طور که می‌دانید؛ سرعت خیال نسبت به جسم مادی خیلی بیشتر است، شما اگر بخواهید از اینجا به خانه‌تان بروید باید مسافتی را در زمانی خاص طی کنید ولی اگر بخواهید در خیال خود به طرف خانه‌تان حرکت کنید، خیلی سریع این کار را عملی می‌کنید. حال اگر این خیال درست تغذیه نشود، خطورات و وسوسه‌هایی ناخوانده در آن ظاهر می‌شوند و ما

را به خود مشغول می‌نمایند. در آن صورت انسان با خیالاتی پوچ که هیچ مبنایی ندارند زندگی می‌کند و به اصطلاح؛ انسان خیالاتی می‌شود.

بشر امروز - تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته - به شدت خیالاتی است و خیالاتش را جدی گرفته است و آروزها و آینده‌اش را در همان خیالاتش پیگیری می‌کند، خیالاتی که به مبانی قدسی و عقلی متصل نیست. آری، خیال، یک بُعد بسیار مهم از ابعاد وجودی انسان است و چنانچه تربیت شود، کمالی برای انسان به حساب می‌آید. یکی از راه‌های تربیت خیال ارتباط آن است با عالم عقل، تا عقل سایه‌ی خود را بر خیال بیندازد و آن را مدیریت و کنترل کند، و نتواند خودسرانه هر طور خواست جلو برود.

گاهی ممکن است یک فنجان ببینید و خیالاتان تحریک می‌شود که «چقدر قشنگ است! کاشکی من هم داشتم». این خیال، چنانچه در زیر سایه‌ی عقل قرار گرفت، اجازه جلو رفتن نمی‌یابد تا انسان را وادار کند، فردا برود آن نوع فنجان را خریداری نماید. بسیاری مواقع خیال ما زباله‌دان صورتی می‌شود که آن را یک کسی بر اساس خیالات خود ساخته‌است و حالا آن صورت آنچنان جای خود را در ذهن ما باز می‌کند که نمی‌توانیم از آن بگذریم.

### خیال؛ مایه‌ی نشاط و شغف

خیال را می‌توان تربیت کرد، و جهت داد، تا نه تنها عامل سرگردانی ما نشود بلکه موجب تشویق ما به سوی خوبی‌ها بگردد، به همین جهت خیال را نباید سرکوب نمود باید تلاش کرد در جهتی صحیح شکوفا گردد. تمام

شاعران بزرگ، در عالم خیالِ خودشان به این مقام رسیده‌اند، خیال است که به انسان عشق و آرامش و نشاط می‌دهد.

انسان با عقل به تنهایی نمی‌تواند زندگی کند، چون زندگی‌اش آنچنان خشک و بی‌نشاط است که نمی‌تواند به آن راضی باشد، باید خیال را به صحنه آورد و آن را به سوی خوبی‌ها سیر داد تا با پری‌رویان بستان خدا انس بگیریم. به همین جهت مولوی در رابطه با خیالات پاک که عکس انوار غیبی الهی است می‌گوید:

آن خیالاتی که دام اولیاست عکس مه‌رویان بستان خداست  
چون اولیاء الهی جهت فکر و اندیشه‌ی خود را به سوی معارف عالیه و انوار معنوی انداخته‌اند، نه تنها عقل و قلب‌شان از نور آن معارف بهره‌مند می‌شود، بلکه به تبع عقل و قلب، خیال آن‌ها هم از آن انوار تغذیه می‌کند. عقل و قلب انسان‌های غیر معنوی تحت تأثیر وسوسه‌های شیطانی و حرص و هوس دنیایی است و ذهن خود را با همان‌ها مشغول کرده‌اند و در همان راستا ادامه می‌یابد و همواره گرفتار خیالات پوچ و پستی هستند. مولوی می‌گوید:

آدمی را فربه‌ی هست از خیال گر خیالاتش بُود صاحب جمال  
گر خیالاتش نماید ناخوشی می‌گدازد همچو موم از آتشی  
یعنی آدم با خیال، فربه می‌شود و اوج می‌گیرد، زیرا خیال، محل ظهور عشق است، عشق در خیال ظاهر شود، در خیال است که می‌توان با صورت مطلوب خود مأنوس شد، البته در بیت دوم می‌فرماید: اگر خیالات افراد، خیالات ناخوش و غیر سالمی بود، همان‌طور که موم در اثر آتش

ذوب می‌شود، خیالات غیر سالم انسان را ذوب می‌نماید و زندگی او را نابود می‌کند.<sup>5</sup> عشق در موطن خیال پدید می‌آید و آن در صورتی است که بتوانیم از مطلوب خود صورتی در خیال ایجاد کنیم و یا صورتی را مدّ نظر قرار دهیم که ما را به محبوب یا مطلوب مان منتقل کند، به طوری که قلب آن را بپسندد و خیال از طریق آن پیرورد. در این صورت قلب به سوی او جهت می‌گیرد و خیال صورتی از او و یا صورتی از لوازم او را در درون خود پدید می‌آورد. گفت:

به صحرا بنگرم، صحرا ته وینم      به دریا بنگرم دریا ته وینم  
 به هرجانبگرم، کوه و در و دشت      نشان از روی زیبای ته وینم

در حالت عشق به محبوب، چون عقل و قلب به سوی محبوبی است که خیال نیز نمی‌تواند از آن بگذرد، با دیدن هر چیزی که اثری از محبوب را به یاد او می‌آورد، سریعاً در خیال خود به سوی محبوب منتقل می‌شود. اولیاء الهی با حاکمیت عقل و ادب کردن آن، در عین به صحنه آوردن خیال، نمی‌گذارند خیالشان به بیراهه رود و لذا اگر گل را مشاهده کنند به شعف می‌آیند، چون به جمال حق منتقل می‌شوند و اگر کویر را ببینند به خلوت با حق منتقل می‌شوند، با پاییز که روبه‌رو شوند، آرامش با حق بودن را در عین رفع تعلقات می‌یابند، با رؤیت بهار به حیات مطلق حق منتقل

---

5 - ما برای تربیت خیال و قلب نیاز به یک محبوب متعین داریم که هم خیال از یاد آن شاداب شود و به وجد آید و هم قلب، با ارتباط با او نور بگیرد و جهت یابی کند و این را خداوند از طریق معرفت به اهل البیت علیهم‌السلام و محبت به آنها برای ما عملی کرده است. عزیزان برای روشن شدن این قسمت از بحث لازم است به سلسله مباحث «مبانی نظری و روش‌های عملی حب اهل البیت علیهم‌السلام» رجوع فرمایند و ان شاء الله از آن طریق خیال و قلب خود را به کمال برسانند.

می‌شوند. خلاصه یک لحظه این خیال بدون محبوب خود نیست، چون خیالشان مؤدب شده و تمام عالم را صورت انکشافِ مطلوبِ متعالی خود می‌بینند. و این صادق‌ترین رؤیت است، زیرا به واقع عالم چیزی جز تجلیات اسماء الهی نیست، و بر همین اساس گفته‌اند: عشق؛ کسی را در خود غرق نمی‌کند مگر آن که معشوقش حق تعالی باشد.

### خیال؛ زباله‌دان کثرت‌ها

آدمی که در دنیا گم شده است و نظرش به خودش و نفس امّاره‌اش معطوف است، گل را هم که ببیند آن را نسبت با خود ارزیابی می‌کند، لذا به جای دیدن زیبایی گل، می‌خواهد آن گل برای او باشد، به همین جهت هم هیچ‌وقت به معنی واقعی، زیبایی گل را نمی‌بیند. نمی‌تواند طوری زندگی کند که گل در طبیعت باشد و او بتواند به آن نگاه کند و با زیبایی آن ارتباط برقرار کند و آن را دریچه‌ی ورود به عالم حیات ببیند. او با صورت‌های زنده که در دل طبیعت هست نمی‌تواند ارتباط برقرار کند، یا گل را از شاخه قطع می‌کند و به خانه می‌برد، یا یک تابلو می‌خرد که عکس گل بر آن کشیده‌اند، تا خودش در میان باشد و بتواند آن گل را به خود نسبت دهد، چون خیال خود را درست تربیت نکرده نمی‌تواند با حقایق ارتباط برقرار کند، مسیر صحیح جهت دادن به خیالش را گم کرده، شخصیت او مرده گرا شده است. قرآن در این رابطه می‌فرماید: «الْهَكْمُ التَّكَاثُرُ»؛ شماها با کثرت‌ها بازی خورده‌اید، «حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»؛<sup>۶</sup> تا

این که با قبرها روبه‌رو شدید و همه چیز را مرده می‌بینید. یعنی کسی که نمی‌تواند این گُل را که در دل طبیعت است زنده ببیند، برای او آن گُل با این گُلی که روی تابلو کشیده‌اند، فرقی نمی‌کند. قرآن می‌فرماید: می‌دانی تو چرا همه‌ی چیزها را مرده می‌بینی؟ چون گرفتار کثرت‌ها شده‌ای: «الْهَكْمُ التَّكَاثُرُ \* حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»؛ «مقابر» یعنی مقبره‌ها. تو چون بازی‌خورده‌ی کثرت‌هایی و به حضور وحدت در هستی چشم نمی‌دوزی، همه چیز را مقبره می‌بینی. «بازی‌خورده‌ی کثرت‌ها» کسی است که جزء جزء‌های متکثر برایش مهم است، امکان انتقال از کثرات به نور معنوی جاری در باطن عالم را از دست داده است. چطور شده که به این مشکل افتاده است؟! چون خیال خود را به کمک عقل و قلب تربیت نکرده است تا متوجه حقایقی شود که عقل می‌فهمد و قلب احساس می‌کند. خیالِ ادب‌شده می‌تواند وحدت را در عالم کثرات به حضور آورد و یا بگو: حضورِ آن وحدت را در صورت این کثرات بیابد. اما آدم کثرت زده، کثرتِ صرف را با وهمیات خود ترکیب می‌کند و آن را به عالم خیال می‌آورد.

خیلی فرق می‌کند که ایده‌آل شما در ذهن‌تان فرش باشد یا گستره‌ی عالم معنا. در حالت اول خیال انسان زباله‌دان کثرت‌ها شده و در حالت دوم انسان با خیالات ادب شده و از طریق همین کثرات، قلب او آماده می‌شود تا با حق ارتباط برقرار کند.

## انتقال به ملکوت عالم

حتماً مستحضرید که در مقایسه با عالم ماده، جنس خیال، به خدا بیشتر شبیه است و زمینه‌ی قرب بیشتری دارد چون تجرّدش بیشتر است، پس خیال به خودی خود به عالم غیب نزدیک‌تر است. شما همین حالا می‌توانید در خیال‌تان دشتی را ببینید که پاییز و بهار و زمستان ندارد، همه زیبایی‌های آن فصول یک جا جمع باشد، ولی اگر با دشت‌های موجود در این دنیا روبه‌رو شوید، هرگز آنقدر که در خیالتان با صفا بودند، باصفا نیستند، چون آن دشت‌ها به جهت حالت تجرّدی که دارند ظرفیت کمالات بیشتری در آنها هست، در حالی که دشت دنیایی ظرفیت مخصوص به خود را دارد، و لذا می‌توان با روبرو شدن با دشت بیرونی، در ذهن خود با دشتی روبه‌رو شد که بیشتر از دشت بیرونی صفا و زیبایی دارد، و این به جهت آن است که دشت موجود در خیال می‌تواند با زیبایی‌های عالم مافوق خیال مرتبط باشد و شما با دیدن دشت بیرونی به آن زیبایی‌ها منتقل شوید. به همین جهت می‌توان گفت: اگر در عالم دنیا خیال انسان آنچنان زنده نباشد که بتواند با عوالم برتر مرتبط گردد، فقط به جسم عالم وصل است و با روح عالم مرتبط نیست. آن‌هایی که با عقل خود متوجه وجود حقایق عالم شده‌اند و با قلب خود یک نحوه اتصال با آن پیدا کرده‌اند، همین که با دشت بیرونی روبه‌رو می‌شوند، به دشت باطنی که جنبه‌ی ملکوتی است بیرونی است، منتقل می‌گردند، و چون دشت بیرونی از دشت باطنی ریشه گرفته است، دیدن این دشت هم برای آن‌ها نشاط‌آور است. مثل الفاظ یک انسان حکیم است؛ الفاظ او از روح



او ریشه گرفته است، حال اگر کسی با روح او بیگانه باشد لفظ‌های او را فقط در حافظه‌اش قطار می‌کند و فقط صدا می‌شنود، بدون آن‌که به معانی مربوطه منتقل شود. اما اگر با معانیِ الفاظ او آشنا باشد، با شنیدن الفاظ به روح آن الفاظ منتقل می‌شود.

### عقل؛ قوت استدلال

چنانچه ملاحظه فرمودید یکی از ابعاد وجود انسان جسم او است، و یکی دیگر از ابعاد او خیال است، و عرض شد که لازم است خیال مدیریت شود. حال عنایت داشته باشید که یکی دیگر از ابعاد وجودی انسان «عقل» است. عقل، همان استعداد و توانایی فهم حقایق از طریق استدلال است. عقل به کمک استدلال می‌فهمد که حقایقی در این عالم هست و قلب از طریق تزکیه می‌تواند با «وجود» آن حقایق مرتبط شود، ولی عقل به «مفهوم» آن‌ها پی می‌برد. ابن‌سینا قهرمان عقل است، اصلاً این که می‌گویند «شیخ‌الرئیس»، به این دلیل است که او شیخ و پیشرو همه‌ی فلاسفه است، حتی ملاصدرا هم قبول دارد که شیخ‌الرئیس از نظر استدلال از خودش قوی‌تر است. یک جا گلایه می‌کند که چرا شیخ با این همه استعداد، عقل خود را در چیزهایی صرف کرده که بقیه هم می‌توانستند صرف بکنند؟! شیخ‌الرئیس آنچنان در تربیت عقل خود تلاش می‌کند که مواظب است هر کاری که موجب شود عقل او از قوت و قدرت عدول کند، انجام ندهد. می‌گوید: من عهد کرده‌ام قصه نخوانم، با این که اهل شعر است ولی در نوشته‌های فلسفی‌اش سعی می‌کند هیچ‌گونه

سخنی که روح استدلال را ضعیف می‌کند مطرح نکنند، چون می‌داند آنجا که جای عقل است، نباید خیال وارد بشود. با یک انضباط محکم عقلی جلو می‌رود به همین جهت حالا هم بهترین کتاب فلسفی از نظر انسجام «الإشارات و التنبیها» شیخ‌الرئیس است و انصافاً به خواننده‌ی خود انضباط عقلی خوبی می‌دهد.

حاصل سخن این که انسان اگر خواست ناقص نماند و همه‌ی ابعاد خود را تربیت کند، باید بداند یکی از ابعاد او عقل است و لازم است سعی کند در زندگی خود هرگز عقل را مغلوب احساسات و حرص و هوس خود ننماید، انسانی که به عقل خود پشت نکند گرفتار خرافات نمی‌شود، فرق انسان خرافاتی با انسان عاقل در آن است که انسان خرافاتی خیالات خود را در زیر سایه‌ی عقل جلو نمی‌برد، و بدون دلیل عقلی چیزهایی را باور می‌کند و بر اساس آن‌ها عمل می‌نماید و یا به راحتی احساساتش او را تحریک می‌نماید.

## قلب

علاوه بر سه بُعدی که عرض شد، انسان بُعد دیگر هم دارد که به آن «قلب» می‌گوئیم. عرض شد که عقل می‌تواند به وجود حقایق پی ببرد ولی آن بُعد از ابعاد وجودی انسان که می‌تواند با حقایق ارتباط برقرار کند و با آن متحد شود و انسان را از نور آن‌ها بهره‌مند کند، قلب است. راهی که انبیاء و اولیاء طی می‌کنند و عرفا نیز از آن‌ها پیروی می‌نمایند به صحنه‌آوردن هر چه بیشتر قلب است.

انسانی که توانسته باشد با عقل خود متوجه حقایق بشود و با قلب خود - از طریق تزکیه‌های شرعی - با آن حقایق متحد گردد و خیال خود را تحت تأثیر عقل و قلب خود قرار دهد، در اوج عشق و محبتِ روحانی قرار می‌گیرد، چنین انسانی به واقع می‌تواند با قرآن و روایات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام به بهترین نحو ارتباط برقرار کند.

آری اگر کسی خواست خیالش را درست بپروراند، باید مثنوی جلال‌الدین محمد بلخی را بخواند، مثنوی قهرمان خیال صادق است. شما گاهی تعجب می‌کنید؛ این همه مثال را مولوی چگونه در کلمات خود می‌آورد و این قدر منظم نتیجه می‌گیرد! اشعار مثنوی مولوی و دیوان حافظ و از آن مهم‌تر مثال‌های قرآنی، بسترهای مناسب تربیت خیال است. اگر کسی بخواهد عقلش را رشد بدهد، راهش مطالعه‌ی کتاب‌های متفکرانی است که بیشتر با استدلال با ما سخن می‌گویند. اگر کسی بخواهد قلبش را رشد بدهد، در عین رشد عقلی و توجه به حقایق عالم، باید وارد تزکیه‌های شرعی شود، که البته اگر راه را درست بشناسد فرهنگ قرآن و اهل‌البیت علیهم‌السلام بستر رشد هر سه بُعد از ابعاد انسانی است.

قرآن جایگاه ایمان را قلب یا دل می‌داند و می‌فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛<sup>7</sup> اعراب گفتند ایمان آوردیم، ای پیامبر بگو: هنوز ایمان نیآورده‌اید و لکن بگویند تسلیم دستورات الهی شده‌اید ولی هنوز ایمان وارد قلب‌های شما

نشده. چون وقتی ایمان وارد قلب‌ها شد، از آن جهت که حقیقت انسان همان قلب اوست، انسان با تمام حقیقتش با خدا مرتبط می‌شود و به کمالات غیر قابل توصیفی دست می‌یابد. به گفته‌ی مولوی:

وصف بیداری دل ای معنوی در ننگجد در هزاران مثنوی  
 خداوند در قرآن به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ  
 وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ»؛<sup>8</sup> بگو من در ازای رسالت و نبوتم از شما چیزی  
 نمی‌خواهم و من در فشار و تکلف نیستم، یعنی من اصلاً جهت جانم را از  
 همه‌ی عکس‌العمل‌ها و جواب‌های افراد تغییر داده‌ام و یک ذره هم در  
 فشار و سختی نیستم. حضرت می‌فرمایند: من آنچنان در آرامش حقیقی  
 به سر می‌برم که هیچ باری از هیچ جهتی جانم را فشار نمی‌دهد و در هیچ  
 تکلفی نیستم. زیرا حضرت با عمیق‌ترین بُعد از ابعاد وجودی خود به  
 صحنه‌ی حیات پا گذاشته‌اند، بُعدی که بتواند فقط با خدا ارتباط پیدا کند.  
 این ارتباط از طریق عقل نیست، عقل نمی‌تواند با خدا ارتباط پیدا کند.  
 عقل می‌تواند این قدر بفهمد که «خدا هست»، این هم که ارتباط نمی‌شود.  
 همین‌طور که اگر شما بفهمید «آب هست»، تر نمی‌شوید، آری عقل باید  
 در صحنه باشد ولی تا قلب به میدان نیامده، جان انسان با مقصد خود  
 مرتبط نیست. در ادامه‌ی آیه می‌فرماید: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»؛ این  
 قرآن که ذکر برای عالمین است، همان قصه‌ی جان همه‌ی بشریت است،  
 یعنی تمام ابعاد اصیل بشریت را این قرآن در بر می‌گیرد. ای پیامبر بگو:  
 من این قرآن را برای شما آورده‌ام تا قلب و جان شما را با حقیقت مرتبط

سازم و در نتیجه در راحتی کامل وارد شوید. و خداوند به حضرت می‌فرماید بگو: قصه‌ی خودم هم همین است، لذا در راستای چنین روشی و چنین موضوعی، اصلاً به خودم فشار نمی‌آید.

به عنوان مثال در نظر بگیرید اگر الآن بخواهید یک ساعت داشته باشید، به اندازه‌ی خریدن ساعت باید به زحمت بیفتید. هر چیزی را بخواهید برای خودتان نگه‌دارید، به همان اندازه باید زحمت بکشید. اما یک چیزی است که نزدیک‌ترین و راحت‌ترین چیز است؛ و آن خدا است و لذا در عین آن که کامل‌ترین چیزها است، داشتن او هیچ سختی ندارد، چون پیش شما است و جان شما به راحتی می‌تواند با او در تماس باشد، کافی است ما موانع مزاحم را از میان برداریم.

اگر بخواهید نان داشته باشید، باید تلاش کنید و آن را تهیه کنید، برای به‌دست آوردن گندم باید سختی کشید و آن را از دل زمین بیرون آورد، ولی برای به‌دست آوردن آب زحمت کم‌تری نیاز است، از طرفی هم نیاز ما به آب بیشتر از نان است، می‌توان حدود سی روز نان نخورد و غذا نداشت ولی نمرد، ولی اگر هفت یا هشت روز بی‌آب باشید می‌میرید، در حالی که آب به شما نزدیک‌تر و لطیف‌تر است. هوا نسبت به نان و آب، به شما نزدیک‌تر و برای شما مهم‌تر است و پنج یا شش دقیقه بیشتر نمی‌توان بدون هوا ماند، یعنی از یک طرف خیلی مهم است و از طرف دیگر خیلی لطیف و نزدیک است. حالا خدا به ما از هوا نزدیک‌تر و در ذات خود از آب لطیف‌تر است و بیش از نان و آب و هوا مورد نیاز ما است، تمام وجود ما از اوست و تمام معنی ما در ارتباط با او معنی خواهد

داشت. یک قاعده‌ای در این عالم هست؛ که هر چیزی از نظر مرتبه‌ی وجود، شدیدتر است، لطیف‌تر و به ما نزدیک‌تر است، و چون خداوند هستی مطلق است، هم از همه چیز لطیف‌تر است و هم از همه چیز به ما نزدیک‌تر است. درست آن را که آدم شدیداً به او نیاز دارد، از همه به او نزدیک‌تر و قابل دسترس‌تر است.

خدایی که غذای جان ما است و اصیل‌ترین بُعد ما یعنی قلب، از طریق او تغذیه می‌شود و نقص‌اش برطرف می‌گردد، به راحت‌ترین شکل در اختیار ما قرار می‌گیرد. حالا همین قاعده را برای قرآن در نظر بگیرید، قرآن جلوه‌ی حضرت حق است و غذای جان ماست؛ فرمود: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»؛ چیزی نیست مگر ذکر و غذای جان بشریت. «ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»؛ یعنی این قرآن حکایت از آن است که ما به یاد بشریت بوده‌ایم. خداوند می‌فرماید: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛<sup>9</sup> کتابی را به سوی شما نازل کردیم که در آن به یاد شما بودیم «فِيهِ ذِكْرُكُمْ»؛ ذکر و یاد شما در آن است، به یاد شما بودیم که این قرآن را خلق کردیم، پس قصه‌ی جان و قلب شماست و می‌توانید از طریق آن قلب خود را رشد دهید و ادب‌نماید تا با پروردگارتان مرتبط شوید.

## راحت‌ترین شکل زندگی

با توجه به این مقدمات می‌توان نتیجه گرفت؛ اگر کسی ابعاد گوناگون وجود خود را شناخت و غذای مناسب هر بُعد را فراهم کرد، دیگر احساس نقص نمی‌کند. نکته‌ی دیگری که می‌توان از این بحث به دست آورد این که کامل‌ترین انسان، جامع‌ترین انسان است. زیرا هم با عقلش به درستی برخورد کرده، و هم حسش را درست راهبری نموده، و هم خیالش را درست مدیریت کرده، و از همه مهم‌تر دلش را جهت داده و پرورانده است. اگر کسی توانست این جامعیت را در خود ایجاد کند، انسان جامعی است و به راحت‌ترین شکل می‌تواند زندگی کند.

## قلب؛ بُعد اصلی انسان

حالا اگر انسان نتوانست همه‌ی ابعاد خود را به نحو کامل تربیت کند، به کدام بُعد اهمیت بیشتر بدهد؟ وقتی متوجه باشیم ابعادی داریم که در وجود ما اصل هستند و بقیه‌ی ابعاد زمینه برای تعالی و تقویت آنهاست، سعی می‌کنیم تا آنجا که ممکن است ابعاد اصلی خود را مورد غفلت قرار ندهیم.

می‌توان گفت: جسم و حس، علت معده و زمینه هستند تا خیال و عقل در بستر صحیح قرار گیرند و چنانچه خیال و عقل درست تربیت شوند زمینه‌ی مناسبی هستند تا قلب به کمال مطلوب خود برسد. پس در این صورت عقل در دنیا موجب به ثمر رسیدن قلبی است که پس از دنیا همه‌ی حقیقت ما خواهد بود. خیال را در دنیا باید درست تربیت کرد تا ما

را به بیراهه نکشانند و شوق لازم جهت زندگی را به انسان بدهد. عقل را باید تربیت کرد تا نفس متوجه حقیقت بشود و قلب را آماده‌ی تماس با حقیقت نماید. اما وقتی قلب با انواع ریاضت‌های شرعی با حقایق عالم وجود و با حضرت رب‌العالمین مأنوس شد، دیگر قلب می‌ماند و خدا. ما در ابدیت خود فقط قلب هستیم، حسّ و خیال و قلب به معنی دنیایی‌اش آنجا نیست، لذا گفت:

این جهان پوشیده گشتی و غنی چون از اینجا می‌روی، چون می‌کنی ما در آن دنیا فقط یک قلب هستیم که بهشت و جهنم از آن به بیرون می‌آید و اطراف ما را می‌گیرد. قرآن می‌فرماید: «الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ \* إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّاةٌ \* فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ»<sup>10</sup> جهنم آتشی است که از طریق قلب‌ها به بیرون می‌آید، آتشی در ستون‌هایی ممتد آنان را در میان فرامی‌گیرد. عین این قاعده که برای کفار هست و جهنم از درون جانشان به بیرون می‌آید و اطراف آن‌ها را فرا می‌گیرد، برای اهل ایمان بهشت از درون جانشان بیرون می‌آید و اطراف آن‌ها را فرا می‌گیرد.

پس ابتدا باید اصول کلی حیات زمینی خود را که بستر زندگی ابدی ما خواهد بود، تنظیم کنیم؛ و در آن راستا یک برنامه‌ی جامع و درازمدت بریزیم. سپس در دل آن برنامه‌ی کلی، برنامه‌های جزئی را طراحی کنیم که اگر مثلاً این مسئله پیش آمد، کدام برنامه را فدای کدام برنامه کنیم. به عبارت دیگر اولویت‌های زندگی را مشخص کنیم و گر نه اگر اصل و فرع زندگی را نشناختیم و اولویت‌ها را درست تشخیص ندادیم به راحتی



حادثه‌ها ما را با خود می‌برد. اگر بررسی بفرمائید، اکثر کسانی که حالا غصه می‌خورند که زندگی‌شان از دستشان رفته است، به این علت است که اصول شخصیت خود را درست تشخیص نداده‌اند و اولویت‌بندی نکرده‌اند، در نتیجه حالا با چیزهایی روبه‌رو شده‌اند که اصل زندگی نیست، با خیالاتی پریشان و قلبی از دست رفته روبه‌رویند، قلبی که هیچ راهی را به سوی آسمان نمی‌شناسد. اصلاح قلب را جزء اصول کلی زندگی قرارندادند و هر حادثه‌ای که پیش آمد آن را برای خود عمده کردند و همه‌ی فکر و ذکر خود را مشغول آن نمودند، در نتیجه زندگی‌شان آن‌چنان زیر لگد حادثه‌های جزئی له شده که حالا پس از هشتاد سال که عمر خود را طی کرده‌اند، هیچ ندارند.

حضرت جواد علیه السلام می‌فرماید: «الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْقُلُوبِ أَبْلَغُ مِنْ إِتْعَابِ الْجَوَارِحِ بِالْأَعْمَالِ»<sup>11</sup> در سیر به سوی خدا امکان رسیدن انسان از طریق به کارگیری قلب‌ها بیشتر است تا با به زحمت انداختن اعضاء و جوارح، به وسیله‌ی اعمال. این که می‌فرمایند از طریق قلب، نسبت به سایر اعمال عبادی، بهتر به خدا می‌رسید، چون در سایر اعمال عبادی هم حضور قلب است که آن‌ها را ارزشمند می‌کند. حاصل کلام این که هر اندازه قلب را تربیت کنیم و اصلاح نمائیم به همان اندازه به مقصد اصلی خود نزدیک‌تر شده‌ایم. قرآن در وصف روز قیامت می‌فرماید: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ (88) إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (89)»<sup>12</sup> یعنی در

11 - بحار الأنوار، ج 75، ص 364.

12 - سوره شعراء، آیات 88 و 89.

روز قیامت چیزی از مال و فرزند و امثال این‌ها به درد انسان نمی‌خورد، و آنچه در آن روز که روز لقای پروردگار متعال است، به کار می‌آید، قلب سلیم و دل پاک است، دلی که از هر آنچه غیر خدا است، پاک باشد. و لذا تمام تکالیف عبادی برای تطهیر دل از غیر حضرت معبود است تا مؤدب به ادب توحید شود.

حضرت صادق علیه السلام در تفسیر قلب سلیم فرمودند: «الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى اللَّهَ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ»<sup>13</sup> دل پاک؛ دلی است که پروردگارش را ملاقات کند در حالی که احدی جز او در آن نیست.

آیت‌الله جوادی آملی «حفظه الله» در درس تفسیرشان می‌فرمودند: «هیچ عالم دینی نیست که آخر عمرش از این‌که در وادی علم گام گذاشته است پشیمان بشود.» چون می‌بیند سرمایه‌ای را که بعد از هشتاد سال تأمل و تدبیر در اموری که با قلب سروکار دارد، حالا با خودش می‌برد. تیت‌ها جای خودش که هر کس به ازای نیتش اجر دارد، ولی می‌توانید این نکته را تجربه کنید، کسی که اصول کلی و جهت‌گیری اصلی زندگی‌اش را حفظ قلب قرآنی قرار ندهد، آخر زندگی با این مسئله روبه‌رو می‌شود که مجموع حادثه‌های بی‌حاصل زندگی هشتادساله که خود را به آن‌ها مشغول کرد، به کار او نمی‌آید.

اینجاست که بنده بعد از این مقدمات می‌توانم اصل جواب سؤال شما را بدهم؛ که می‌فرمائید وقتی برنامه‌ها و اهداف با یکدیگر تضاد پیدا کردند چه کار کنیم؟ باید خودتان ارزیابی کنید و بتوانید باور نمایید آنچه

برای شما در بُعد حسی مهم می‌شود، مهم و اصل نیست. آری برنامه‌ی جامع این است که باید به گستره‌ی کل ابعادتان برنامه‌ریزی کنید. اما حالا آمدیم در شرایطی قرار گرفتیم که نمی‌توانیم به همه‌ی آن ابعاد به طور کامل جواب دهیم، به قول خودتان اگر در جواب گویی به این ابعاد در تضاد بیفتیم، چه کار باید کرد تا اصولمان حفظ شود؟ جواب بنده آن است که ابتدا توجه اصلی‌تان این باشد که قلب و برنامه‌ی پروراندن آن مسئله اصلی‌تان باشد و هیچ برنامه‌ای را آنگاه که در تضاد با اصلاح قلب است، اصالت ندهید، قلب باید ساخته و پرداخته شود. قلب یک شعور همه‌جانبه دارد که اگر درست به صحنه آمد بسیاری از نقیصه‌ها جبران می‌شود، به تعبیر قرآن: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>14</sup> و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند قطعاً گناهانشان را از آنان می‌زداییم و بهتر از آنچه می‌کردند پاداششان می‌دهیم. چون ایمان با به میدان آمدن قلب محقق می‌شود. مولوی در راستای شعور همه‌جانبه‌ی قلب می‌گوید:

عقل گویدش جهت‌حداست و دیگر راه نیست عشق گوید راه هست و رفته‌ایم ما بارها

چون قلب قدرت دریافتش بالاتر از ساحاتی است که عقل درک می‌کند. یک فرد نابینا، درست است که عضو مفیدی مثل چشم را از دست داده اما از حقیقت خودش که همان قلب می‌باشد محروم نشده است، خداوند سرمایه‌ای به او داده که می‌تواند قلب را به صحنه بیاورد که

همان «فطرت» است، فطرتی که خداوند در موردش فرمود: «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»<sup>15</sup>؛ برای همه یکسان است.

همان طور که ابزارها در زندگی دنیایی گاهی بالا و پایین می‌روند؛ یا رزق کسی را زیاد می‌کنند و رزق دیگری را کم، همان طور سایر ابعاد انسان هم ممکن است برای افراد گوناگون متفاوت باشد. یکی قدرت بدنی‌اش بیشتر است و یکی هوشش زیادتر است، آن دیگری قدرت استدلالش قوی‌تر است، ولی آن سرمایه اصلی یعنی فطرتی که منجر به حضور قلب می‌شود، در همه یکسان است. ممکن است خداوند مصلحت کسی را در آن ببیند که در بین مردم مشهور نباشد و اسمش سر زبان‌ها نباشد. اگر کسی خیلی دلواپس آبرویش شد، نمی‌تواند در زندگی قلبی خود مستقر شود. پس اگر متوجه شد آبرو از خدا است، شاید بخواهد ما گمنام باشیم، بسیار خوب. «همچو موری اندر این خرمن خوشم»، نام و نشان می‌خواهم چه کنم، اگر بخواهیم خودمان آبرو کسب کنیم، جهت قلب از نظر به خدا، به نظر به مردم تغییر جهت می‌دهد و به همان اندازه از پروریدن قلب محروم می‌شویم. بعضی‌ها از ترس رفتن آبرو به راحتی حاضراند بقیه را لجن‌مال کنند در حالی که قرآن به ما یاد داده است «لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»<sup>16</sup> عزت از آن خدا و رسول خدا و مؤمنین است. وقتی عزت با ایمان به دست می‌آید پس باید برنامه‌ریزی کرد که

---

15 - سوره روم، آیه 30.

16 - سوره منافقون، آیه 8.

قلب بی‌خدا نشود، در آن صورت دلواپسی‌ها برای حفظ آبرو - که قلب را از مسیر خود خارج می‌کند - همه از بین می‌رود.

این بحث، عرض عریضی دارد، ولی امیدم این است که تا این‌جا توانسته باشم مسئله را روشن کنم که ما باید جایگاه ابعاد اصلی‌مان را از ابعاد فرعی‌مان روشن کنیم.

آیت‌الله بهاء‌الدینی «رحمة‌الله‌علیه» می‌فرمودند که همراه امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» رفیق خدمت آیت‌الله شاه‌آبادی «رحمة‌الله‌علیه» تا اسفار ملاصدرا «رحمة‌الله‌علیه» بخوانیم، دیدم من اهلش نیستم. در حالی که حضرت آیت‌الله بهاء‌الدینی «رحمة‌الله‌علیه» در سلوک قلبی به مراتب خوبی رسیده بودند. پس اگر بعد فلسفی ما رشد کامل نکرد باز امکان ادامه سلوک هست، البته روح استدلالی، غیر از روح عقل معنوی است، که در اثر سیر و سلوک و قرب به پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام حاصل می‌شود. از حرکات و گفتار آیت‌الله بهاء‌الدینی «رحمة‌الله‌علیه» معلوم بود که قلب‌شان در صحنه است و موانع بین قلب خود و معبودشان را به خوبی برطرف کرده بودند، چون حساب کرده بودند اگر همه چیز را از دست بدهم، دل را نباید از دست بدهم.

حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» جمع بین عقل و قلب بودند، تفکر عقلی و فلسفی امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» باعث می‌شد که زبان ارائه معارف الهیه را بهتر در اختیار داشته باشند. هنر بزرگ امام «رضوان‌الله‌علیه» این بود که می‌توانستند با عقل بشر، با بشر حرف بزنند. عرفا گاهی نمی‌توانند با بشر حرف بزنند، چون آنچه که این‌ها می‌یابند، بشر هنوز نمی‌شناسد تا الفاظ مناسب آن را پدید آورد. خودشان می‌گویند:

لاجرم خاموش کردم من دهان      گر تو خواهی از درون خود بخوان  
بیش از این گر شرح گویم ابلهی است      چون که فهم آن و رای آگهی است  
امام خمینی «رضوان الله علیه» آنچه از طریق قلب دریافت می کردند با زبان  
عقل مردم مطرح می کردند، کاری که محی الدین بن عربی در فصوص  
الحکم انجام داد.

بعضی ها زبان عقل دارند اما دریافت قلبی ندارد، این عقل خشک  
محروم از دل، وصل نمی آورد. مولوی در این رابطه می گوید:

عقل جزوی عشق را مُنکِر بود      گرچه بنماید که صاحب سِرّ بود  
زیرک و دانا است، اما «نیست» نیست      تا فرشته «لا» نشد اهریمنی است  
او به قول و فعل یار ما بود      چون به حکم «حال» آیی «لا» بود  
می گوید از عقل خیلی کار می آید اما نمی داند چگونه «نیست» باشد.  
شما موقعی حس می کنید هیچ اید، هیچ، که از طریق قلب متوجه جلال و  
عظمت پروردگار عالم شوید، وگرنه اگر صدها بار اسفار  
ملاصدرا «رحمة الله علیه» بخوانید ولی نتوانید با قلب خود زندگی کنید، یک آدم  
آماس کرده ای گنده ای می شوید که با غرور کامل می گوید: خیلی دانا  
هستم. «زیرک و دانا است، اما «نیست» نیست». حالا اگر «نیست» نشود، چی  
می شود؟ شیطان می شود؛ «چون فرشته «لا» نشد، اهریمنی است». شیطان  
شش هزار سال عبادت کرده بود، برای ملائکه سخنرانی می کرد، مقاماتی  
داشت. اما در مقابل خدا «نیست» نشده بود، به همین جهت در مقابل فرمان  
سجده به آدم، گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» من از او بهترم.

صحبت بر سر این نکته است که اگر جامعیت همه ابعاد ممکن نبود کدام بُعد را جای کدام بُعد بگذاریم؟ ملاحظه فرمودید که جامعیت امام خمینی «رضوان الله علیه» چه خدمتی به بشر کرد! ولی اگر شما در عالم آیت الله بهاءالدینی «رحمة الله علیه» قرار گرفتید، آن را غنیمت بدانید و مواظب باشید قلب را فدای ابعاد پائین تر نکنید. شخصیت‌های عزیزی در کشور داریم که زحمت می‌کشند ولی آن‌هایی که نتوانستند بفهمند کدام بعد را فدای ابعاد دیگر بکنند، عمر خود را باخته‌اند، بنده به جدّ توصیه می‌کنم:

اگر که یار نداری چرا طلب نکنی؟! اگر به یار رسیدی چرا طرب نکنی

باید خود را وارد عالم عشق الهی کرد.

به خیرگی نشینی که این عجب کاری است عجب تویی که هوای چنین عجب نکنی  
نگو مگر می‌شود انسان عاشق خدا شود، بگو مگر می‌شود بدون خدا  
در برهوت دنیا زندگی کرد؟

لااقل وارد عالم خیال بشوید، آن هم خیال پاک، یارتان را پیدا کنید تا درست زندگی کنید. با یک زندگی خشک از هم پاشیده که هیچ محور وحدانی ندارد، نمی‌توان خوش گذراند. آیا شما غصه نمی‌خورید برای این جوان‌هایی که افق زندگی‌شان این است که می‌گویند: «کار پیدا نمی‌شود، حالا ما چه کار کنیم؟!» بنده بسیار متأسف می‌شوم از غصه‌های بی‌دلیلی که این عزیزان می‌خورند! اصلاً این حرف‌ها چیست؟! وقتی خدا پیش توست، سرمایه‌ی هستی پیش توست، خدا خودش تو را تأمین کرده است. بنده‌های خدا، خدایی را که صاحب همه‌ی هستی است رها کرده و در میل‌های سبکِ حسی خود را گرفتار نموده‌اند؟

وقتی به خدا رسیدی، دیگر موضوع عوض می‌شود، گفت:

دیوانه کنی، هر دو جهانش بخشی دیوانه‌ی تو هر دو جهان را چه کند؟!

وقتی آدم خدا را پیدا کند، متوجه می‌شود مثل این که می‌شود خیلی چیزهای دیگر هم به دست آورد. ولی در آن حال به خود می‌گوید: من آدمی نیستم که خدا را رها کنم و بیایم چیز دیگری به دست آورم. خیلی فرق است بین این که آدم بتواند خدادار شود و چیزی نخواهد، با این که همه چیز داشته باشد و خدا را نخواهد. وقتی آدم خدادار شد، دیگر فرقی نمی‌کند که در دنیا سود ببرد یا زیان:

سوداگردان عالم پندار را بگو سرمایه کم کنی که سود و زیان یکی است

آدم‌ها در مسیر دینداری قلبی به جایی می‌رسند که برایشان فرق نمی‌کند زندگی به آن‌ها سخت بگذرد یا آسان، رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرٍ أَمْ عَلَى يُسْرٍ»<sup>17</sup>

بهترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و آن را دوست داشته و با وی هم آغوش شود، و خود را برای آن از بقیه‌ی امور آزاد کند، برای چنین کسی فرق نمی‌کند روزگارش به سختی بگذرد یا به آسانی.

خودتان در دعای کمیل می‌گویید «طَاعَتُهُ غِنِي» طاعت خدا به خودی

خود، ثروت است؛ حالا چه فرقی می‌کند در امور دنیایی ام سود کنم یا زیان؟! مطمئن باشید غصه‌های ما و شما از نداشتن‌ها نیست، از عدم ورود به عالم الهی است، و گرنه واقعاً فرق نمی‌کند کم داشته باشید یا زیاد.



می‌بینید طرف در امور دنیا خیلی زحمت کشیده است اما به دنبال وهم و پندار بوده است؟! حافظ «علیه‌الرحمه» می‌گوید: کل این عالم، پندار است. پس سوداگران عالم پندار را بگو: سرمایه کم کنید که سود و زیان یکی است. نمونه‌ی کسانی که در زندگی خود جایی برای دنیا نگذاشتند تا قلب خود را دائماً در تماس با معبودشان قرار دهند، حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» بودند، کاملاً معلوم است که ایشان در سراسر زندگی یک جانباز تمام عیار اسلام است. گفت:

آنچنان مهر توأم در دل جان جای گرفت که اگر سر برود از دل و از جان نرود یعنی فقط یک چیز می‌داند؛ که خودش را برای اسلام بیازد. خیلی قهرمان عجیبی است! این چاقوکش‌ها را دیده‌اید؟ تا روزی دو سه تا چاقو نخورند، اصلاً راحت نیستند. کسی که خود را به خدا باخت تا هر روز به نحوی جانبازی خود را نشان ندهد قلبش راحت نیست، گفت:

مُنْبَلِمٌ<sup>18</sup> بى زخم ناساید تَنَمَ عَاشِقُم، بر زخم‌ها بر می‌تنم بعضی‌ها اگر هر روز دوسه بار جانبازی نکنند و خودشان را در مهلکه‌ی دفاع از اسلام نیندازند، خمارند. گفت:

خُنْكَ آن قماربازی که بباخت هرچه بودش و نماند هیچش الأ هوس قمار دیگر حالا امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» که می‌خواهد همه چیزش را در راه اسلام خلاص کند، و از این طریق به خدای عزیز متصل باشد، برخلاف اراده دشمنانش، عزتمندترین انسان روزگار شد. این یک سنت و قاعده‌ی دیگری است، غیر از قواعدی که بشر برای آبروی خود طراحی کرده و

همه‌ی قلب و فکر خود را به آن مشغول نموده است. وقتی شما خدا را با قلب خود پیدا کردید، وارد عالم دیگری می‌شوید و به افکار قبلی خود می‌خندید؛ که چه فکرهایی می‌کردیم؟! داشتیم کجا را می‌پاییدیم؟!

اصل حرف بنده تا حالا این است که اگر بخواهیم بُعدی از ابعاد وجودی خود را در شرایطی خاص، بی‌جواب بگذاریم، از خود پرسیم «که را به قتل که خوشحال کرده‌ای؟! حالا که باید یکی از ابعاد خود را زیر پا بگذارید، کدام یک را زیر پا می‌گذارید و یا به حاشیه می‌رانید؟ آری انسان جامع انسانی است که سعی می‌کند تمام ابعاد وجودی‌اش رشد کند. ابن‌سینا می‌گوید: انسان به همان اندازه که خود را از علمی محروم کند، به همان اندازه ناقص است. می‌گوید انسان بی‌نقص کسی است که تمام ابعادش را بتواند تغذیه کند. می‌گوید: حتی اگر به علم ریاضی کم علاقه‌ای بدان که به همان اندازه ناقصی. یعنی اگر کسی دوست نمی‌دارد تفکر ریاضی داشته باشد و یا نسبت به تفکر فلسفی بی‌علاقه است، بالاخره در همان راستا ناقص است.<sup>19</sup> ولی حرف ما این است که وقتی شما تلاش خود را نمودید که در حدّ ممکن شخصیت جامعی داشته باشید ولی با این همه در بعضی برهه‌ها مجبورید یکی از ابعاد را به حاشیه برانید. بیایید اولویت‌ها را مشخص کنید.

خود ابن‌سینا هم می‌گوید، اگر آن چیزی که من در آخر عمر به آن رسیدم اول عمر به آن می‌رسیدم، به شکل دیگری زندگی می‌کردم.

---

19- البته علم به موضوعات حقیقی و نفس‌الامری مورد نظر ابن‌سینا است ولی علم به امور اعتباری که موضوع آن حقیقی نیست و به اعتبارات بشر بستگی دارد از بحث او بیرون است.

ابن سینا آخر عمر متوجه شد یک حکمتی غیر از حکمت موجود در کتاب «اشارات و تنبیهات» باید به بشر عرضه کند، اسمش را «حکمت مشرقی» گذاشت، ملاصدرا «رحمة الله علیه» هم به همین جهت اسم فلسفه‌اش را «حکمت متعالیه» گذاشت. ابن سینا ظاهراً یک چیزهایی هم در رابطه با حکمت مشرقی نوشته بوده که در حمله غزنویان به اصفهان از بین رفته است. و نمط هشتم و نهم اشارات او نیز خبر از چنین رویکردی دارد.

### انس با غیب از طریق خیال

به هر حال عرض شد «اگر که یار نداری چرا طلب نکنی؟! آدم باید اول جنبه‌ی نشاط و انس با غیب را در خودش ایجاد کند، و این مرحله با خیال ممکن است. باید خیال خودش را پروراند، تا آینده‌ی خیال او جلوه‌گاه «عکس مه رویان بستان خدا» شود، ولی در این مرحله متوقف نشود و عقل و قلب خود را جلو ببرد. آیت الله قاضی «رحمة الله علیه» به مرحوم علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» در شرایطی که در حال ریاضت بسر می‌بردند، فرموده بودند: این روزها یک حوری سراغت می‌آید، به او اعتنا نکن. همان حوری که حافظ داشت و درباره‌اش می‌گوید:

رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود

صورت رشته‌ی اذکار الهی در جمال فرشته‌ای برای حافظ ظاهر شد و سلسله‌ی اذکار از دستش رفت و جذبه‌ی توسل به نور ساقی الهی، او را مبهوت خود کرد. علامه «رحمة الله علیه» می‌فرماید؛ آن حوری در منظرم ظاهر شد - این حوری خیلی قیمتی است؛ جمال انس حق است در موطن خیال - این همان

حوری است که در قرآن آن را مخصوص متّقین یعنی «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» می‌داند، تا خیال آن‌ها را هم به نور توحید منور کند. حوری که سراغ علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» آمد، جلوه‌ی نورانی اُنس حق است با انسان در موطن خیال. علامه «رحمة الله عليه» می‌گویند: دیدم آن حوری آمد، با توجه به پیشنهاد استادم قاضی «رحمة الله عليه» صورتم را از او برگرداندم. دیدیم از طرف دیگر آمد. دوباره صورتم را برگرداندم، دیدیم از جلو آمد. دوباره صورتم را گرداندم، رفت. علت توصیه‌ی مرحوم آیت‌الله قاضی «رحمة الله عليه» به علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» به آن جهت بود که نمی‌خواستند مرحوم علامه «رحمة الله عليه» در حدّ خیال نورانی متوقف شوند و از آن جامعیت مطلوب محروم گردند. آری وقتی تا مرحله قلب جلو رفتند، حالا برگشت به خیال و از آن منظر با آن حوری در تماس بودن، دیگر رهنز نیست. «چون که صد آید نود هم پیش ماست» یعنی اگر شما رفتید در مقام «عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» بهشت را هم دارید.

حاصل بحث ما تا این جا این که باید متوجه بود خیال را از صحنه‌ی زندگی بیرون نکرد منتها باید آن را پاک نگه داشت، چون نمی‌شود آدم دل زنده نداشته باشد. ولی این مرحله، مرحله شروع است. آری ابتدا باید به عالم دل متأثر از خیال پاک وارد شوید؛ ابتدا آن دل را به صحنه بیاورید بعد آرام آرام بالاتر بیایید و آن را با عقل برهانی و قدسی منسجم کنید، بعد که بالاتر آمدید می‌بینید انگار قرآن با شما رفیق است. آیت‌الله حسن زاده در این مرحله بودند که فرمودند: «من پشیمانم آن فرصت‌هایی را که صرف شعر کردم چرا صرف قرآن نکردم؟!»

چطوری وقتی من شعر می‌خوانم شما اصلاً دلیل نمی‌خواهید، می‌گویید: «بله، همین درست است»؟! ببینید: شما تا این مرحله را راحت می‌آید، هیچ وقت نمی‌خواهید من صد دلیل برای شعری که خواندم بیاورم. کمی که بالاتر بیایی، روایت که خوانده شود، می‌گویی: «بله، حق همین است». کمی بالاتر بیایی، وقتی که قرآن می‌خوانی، می‌گویی: «بله، حق همین است». در همین رابطه است که می‌گویند: «قرآن؛ ذکر است». چون قلب شما حقیقت آن را می‌شناسد و با خواندن و تدبر در آن، قلب شما آن را تصدیق می‌کند. باید در ادب خیال و عقل و قلب تا این جا سیر کرد که با عمیق‌ترین لایه‌های وجود خود مرتبط شویم و آن ابعاد را به حال خود رها نکنیم. پس اگر از خیال شروع کنیم ولی به قلب برسیم کار درستی است، مثل این که از شعر شروع کنیم و به قرآن ختم شویم.

### زمان، زمان فوران علم است

در زمان ما اصلاً از این خبرها نبود که این قدر راحت بشود قدم قدم جلو بیاییم و برنامه‌ریزی کنیم، استادهایی به این خوبی و شرح حال‌هایی به این خوبی نبود، راستی چطور می‌شود که یک مرتبه در یک زمان این همه فکر فوران کند؟! همان‌طور که قرن هفتم هجری زمان عجیبی است، شاید بتوانیم بگوییم در قرن هفتم و هشتم با پیشینه‌ای که انبیای الهی پدید آورده بودند، پایه‌ی تمام فرهنگ بشر ریخته شد، انگار در آن زمان دیوارهای عالم ماده شکافته شده و حقایق عالم معنویت بیرون ریخته است، شرایط حضور امثال مولوی و حافظ و محی‌الدین عربی و ابن‌فارض مصری،

شرایط فوق العاده‌ای است. چطور آدم‌ها در آن شرایط این قدر خوب به عالم معنا منتقل می‌شده‌اند؟! زمان شما هم یک چنین شرایطی فراهم شده که زمین و زمان یک چنین آمادگی‌ای دارد که ملکوتیان حقایق عالم معنا را بر فضای عالم بپراکنند، کمی خود را آماده کنید، راه صد ساله را یک شبه طی خواهید کرد.

### غم غربت؛ اولین قدم

این مقدمات را به این دلیل عرض کردم تا ان شاء الله عزیزان به این نتیجه برسند که به قول ابن سینا عزم و تصمیم ما آن شود که برای خود شخصیت جامعی را برنامه‌ریزی کنیم، هم بتوانیم کار فکری بکنیم، هم کارهای علوم تجربی‌مان را بتوانیم خوب دنبال کنیم، هم مدیریت خیال خود را دنبال نماییم، هم کار عقلی کنیم و هم از تربیت قلب خود غافل نمانیم، راه پرورش و مدیریت هر کدام هم مشخص است و می‌توانید با برنامه‌ریزی درست به همه ابعاد خود برسید. تا این که آرام آرام به احساسی منتقل شوید که به آن «احساسِ غم غربت» می‌گویند. این اولین قدمی است که در فضای آن می‌توانید زندگی صحیح را شروع کنید؛ غم غربت داشتن سیرمی آورد. چطور می‌شود که اویس قرنی از یمن بلند می‌شود و به مدینه می‌آید؟ چون احساس غم غربت می‌کند. همان است که به اصطلاح عرفا می‌گویند: «درد پیدا می‌شود» و به واقع مشکل روزمرگی را با همین «درد پیدا کردن» می‌توان از بین برد. کسی که در این دنیا با غم غربتِ خود آشنا شد دیگر گرفتار کارهای یاوه نمی‌شود.

این داستان را از مولوی حتماً دارید که یک نفر سیلی محکمی به پشت گردن ریفش زد. او عصبانی شد و یقه طرف را گرفت که فلان فلان شده! چرا زدی؟! می‌خواست تلافی کند که ریفش گفت: صبر کن، من از تو یک سؤالی می‌کنم، اول آن سؤال را جواب بده، بعداً تلافی کن. از او پرسید: دقت کردی وقتی من پشت گردن تو زدم، «طراقی» صدا کرد؟ گفت: بله. گفت: بگو بینیم این صدای طراق از گردن تو بود یا از دست من؟ بیچاره طرفی که پشت گردنی خورده بود، گفت: من آنچنان پشت گردنم می‌سوزد که فکر این چیزها را نمی‌توانم بکنم، «تو که بی‌دردی همی اندیش این» تو که بی‌دردی این سؤال‌ها برایت پیدا می‌شود. من درد دارم تو بی‌دردی، این دو تا خیلی فرق می‌کند.

مولوی این طور می‌گوید:

آن یکی زد سیلی‌ای مرزید را	حمله کرد او هم برای کید را
گفت سیلی‌زن، سؤال می‌کنم	پس جوابم گوی و آنگه می‌زنم
بر قفای تو زدم، آمد طراق	یک سؤالی دارم اینجا در وفاق
این طراق از دست من بوده است یا	از قفاگاه تو ای فخر کیا
گفت: از درد این فراغت نیستم	که در این فکر و تأمل بیستم
تو که بی‌دردی همی اندیش این	نیست صاحب درد را این فکر هین

از اینجا مولوی نتیجه خوبی می‌گیرد که انسان بی‌درد گرفتار روزمرگی است، چون غربت خود را در این دنیا فراموش کرده است.

دردمندان را نباشد فکر غیر	خواه در مسجد برو خواهی به دیر
غفلت و بی‌دردی‌ات فکر آورد	در خیالت نکته‌ی بکر آورد

تازه فکر می‌کنی خیلی مهم هستی که این نکات به ذهنت آمده، نمی‌فهمی که این حرف‌ها، حرف‌های آدم‌های راه گم کرده است.

جز غم دین نیست صاحب درد را می‌شناسد مرد را و گدرد را چون به غربتِ خود در این دنیا آشنا شد و فهمید فقط راه نجات، انس با خدا است، با تمام وجود دامن دین را می‌گیرد و همه‌ی دغدغه‌اش این است که از مسیر ناب دینداری فاصله نگیرد.

برای آدم‌هایی بی‌درد بحث‌های بی‌خود و پوچ پیش می‌آید که آقا به نظر تو این دکور بهتر است یا آن دکور؟ آدم‌های بی‌درد می‌خواهند خالی‌های زندگی‌شان را با فشارهای بی‌جا پرکنند. آدمی که غم غربت دارد، می‌داند که غم غربت او در ارتباط با عالمِ قدس پُر می‌شود، این آدم می‌فهمد رکوع یعنی چه، سجده یعنی چه، سکوت یعنی چه. این که می‌گویند خواب مؤمنِ عالمِ عبادت است، نه یعنی عالمِ به علم ریاضیات و فیزیک، منظور عالمِ بالله است. عالمِ قدس تنها عالمی است که غم غربت انسان را جواب می‌دهد.

آنچه باید در این رابطه مورد توجه باشد این که، اولاً: فرهنگ انسان‌های قدسی بیش از آن که نمود ظاهری داشته باشد جنبه‌ی باطنی‌اش شدید است، برعکس ظاهرگرایان که سیری درونی ندارند، حتی جنبه‌های سیر درونی را هم به بیرون سرایت می‌دهند.

ثانیاً: انسانی که در این دنیا غم غربت پیدا کرده، از دست روزمرگی آزاد است، در نتیجه عالم و آدم و طبیعت را پرستار خود می‌بیند، همه‌ی عالم آیات و پنجره‌هایی هستند برای از بین بردن غربت او، و همه چیز



وسیله‌ی اتصال اوست به عالم قدس. چنین انسانی با چهره‌ی نورانی عالم ارتباط دارد نه با چهره‌ی ظلمانی عالم، و به راحتی امید دست یافتن به مطلوبش در او ایجاد می‌شود، و این را بدانید که این طور نیست که شما سی سال یا چهل سال در غربت به سر ببرید و نقطه‌ی ارتباط با عالم قدس برای شما به وجود نیاید، بلکه ناامیدی از ارتباط با عالم قدس است که شما را از این بین می‌برد. در همین رابطه از حضرت صادق داریم «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الصَّبْرُ وَالصَّمْتُ وَانْتِظَارُ الْفَرَجِ»<sup>20</sup> بهترین عبادت‌ها: بردباری و خموشی و چشم به راه فرج بودن است. و بر اساس همین فرهنگ در دعا از خدا تقاضا می‌کنید که بعد از شدت و سختی، رخاء و آسانی مرحمت فرما.<sup>21</sup> به گفته‌ی حافظ:

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند      چنان نماند و چنین نیز نخواهد ماند

### بهشت در ازای امید به بهشت

ابتدا باید متوجه باشیم خداوند تمام شرایط بیرونی و درونی را جهت رساندن ما به مقصد حقیقی فراهم فرموده است، از یک طرف جسم و خیال و عقل داده تا با جامعیتی که به دست می‌آوریم از راه باز نمایم، از طرف دیگر عالم را مظهر آیات خود قرار داده تا بتوانیم در هر منظری او

20 - الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج 1، ص، 302.

21 - «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْيُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ وَالْفَرَجَ بَعْدَ الْكُرْبِ وَالرِّخَاءَ بَعْدَ الشَّدَّةِ» خداوندا آسانی را پس از سختی، و گشایش را پس از گرفتاری، و آسایش را پس از شدت و رنج از تو خواهانم. (مفتاح الفلاح فی عمل الیوم و اللیلة، ص: 199)

را بیاییم و یک لحظه بی‌یار نباشیم. قرآن مجید را هم به عنوان نامه‌ی محبوب ارسال فرموده تا کتاب ذکر ما باشد. انبیاء و ائمه معصومین علیهم‌السلام هم که جمال و حرکات و سکنااتشان نمایش توجه به مقصد اصلی است در میدان هستند. پس چه جای ناامیدی؟! مگر می‌شود خدایی که اینچنین همه چیز را از درون و بیرون فراهم کرده ما را از مقصد خود محروم کند؟ باید امیدوارانه پای در راه نهاد و آرام آرام جلو رفت.

اگر آدم در مسیر دینداری پایداری نمود همین که مُرد، آنچه در رابطه با اُنس با حقایق غیبی می‌طلبد به او می‌دهند، تمام آنچه را تیت کرده بود و توفیق عمل بدان برایش نبود، به او می‌دهند. چون روحش را نسبت به کمالات، در حال انتظار نگه داشته بود و نگذاشته بود شیطان این امیدواری به رحمت خدا را از او بگیرد. قرآن هم در این رابطه می‌فرماید: «وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>22</sup> و به کسانی که صبر و استقامت پیشه کنند، مطابق بهترین اعمالی که انجام می‌دادند پاداش خواهیم داد.

حتماً تجربه کرده‌اید که وقتی به زیارت بیت‌الله‌الحرام یا ائمه معصومین علیهم‌السلام می‌روید، راحت‌تر اعمال عبادی که همان اُنس شما با حقایق است، تحقق می‌یابد. چون عموماً شیاطین را در این مکان‌های مقدس راه نمی‌دهند و ملائکه در آنجا در تحرکند. وقتی یک کمی شیطان را عقب راندند، راحت‌تر به آنچه در نیت دارید منتقل می‌شوید. حال اگر در برزخ و قیامت وارد شدید که اصلاً شیطان امکان هیچ‌گونه وسوسه‌ای ندارد،

خیلی بهتر به آنچه در نیت دارید دست می‌یابید و به سویش سیر می‌کنید. می‌خواهم عرض کنم واقعیت شما آن موقعی آشکار می‌شود که بی‌شیطان با خود روبه‌رو شوید، فعلاً شیطان مانع راه شما است و شما با پایداری در دینداری، مسیر خود را عوض نمی‌کنید، هرچند گُند جلو می‌روید، پس وقتی به برزخ و قیامت رفتید با واقعی‌ترین بعد خود، یعنی با اصیل‌ترین نیت خود روبه‌رو می‌شوید، این به شرطی است که ابعاد وجودی خود را بشناسید و برای مدیریت و تربیت هر کدام برنامه‌ریزی کنید و اولویت‌ها را نیز تعیین نمائید. و با توجه به برنامه‌ها و اولویت‌ها در مقابل وسوسه‌های شیطان مقاومت می‌کنید.

چون برنامه خود را در رابطه با رشد ابعاد وجودی خود مشخص کردید و غربت خود در این دنیا را شناختید و از غم این غربت بیرون نرفتید، آن‌گاه که موانع برطرف شد به راحتی به آرمانی‌ترین نحوه‌ی زندگی دست می‌یابید. ولی متأسفانه بعضی افراد آنچنان با بیهودگی‌ها گرفتار شیطان شده‌اند که اگر شیطان را از آنها بردارند، دنبالش می‌گردند که پیدایش کنند. این‌ها با دروغ‌ها و انواع اختلاط با نامحرم و دعوا با افراد، در بستری که شیطان فراهم کرده زندگی می‌کنند. یک تئاتری تهیه کرده بودند که طرف دائماً در غیاب شیطان به او فحش می‌داد. وقتی که شیطان برایش ظاهر شد شروع کرد به شیطان بد و بی‌راهه بگوید، خدا لعنت کند، فلان فلان شده، برو گم شو، همه را بدبخت کردی، من را هم بدبخت کردی. اتفاقاً شیطان رفت. طرف شروع کرد دنبال شیطان راه افتاد،

گفت: پس چرا دنبال من می آیی؟ گفت: آخر، نمی توانم بی تو زندگی کنم.

وقتی انسان متوجه ابعاد متعالی خود شد و در صدد رشد و کمال آن‌ها برآمد، در مسیر دینداری همچنان پایدار می ماند و در مقابل وسوسه های شیطان مقاومت می کند و لذا به مجرد آن که شیطان از جلوی او کنار رفت به سرعت به سوی مطلوب های الهی خود سیر می کند، عده ای هم در اوج بی برنامه بودن، با شیطان به سر می برند و بدون او خمارند و از این طریق همه چیز خود را از دست می دهند.

وقتی باید امید به بهشت داشت که لااقل به خود بگوییم اگر نمی توانی وارد سیر به سوی کمالات معنوی شوی و آن میل ها را در همین دنیا بالفعل کنی، لااقل این طرفش را رها نکن. یعنی امید رهایی از این نقص ها را از دست مده، تا وقتی موانع برطرف شد بتوانی به مقصد عالی خود که همان سیر به سوی رب العالمین است، برسی. می فرمایند: روزی جوانی از حضرت آیت الله بهجت «رحمة الله علیه» ذکری خواست، ایشان در پاسخ فرمودند: «هیچ ذکری بالاتر از عزم پیوسته و همیشگی بر ترک گناه نیست».<sup>23</sup> وقتی عزم انسان ترک گناه شد، آن موقع که با حذف شیطان، موانع برطرف شد نگاه می کند می بیند هر چه می خواست بشود، برایش محقق شد، و طبق آیه ای که عرض شد، همه ی پاداش های او را براساس بهترین نوعی از اعمال که انجام داده، می دهند، مثلاً اگر در تمام عمر می خواستی با قرآن معاشرت کنی؛ و به همین منظور هر روز صبح قرآن می خواندی ولی

می‌دیدید آن طور که می‌خواهی قلب متذکر نمی‌شود، دوباره فردا صبح می‌خواندی ولی می‌دیدید باز قرآن خواندن ذکر دلت نشد، اما باز هم می‌خوانی و به امید اهدافی بزرگ همچنان در خواندن و تدبیر در آن پایداری می‌کردی، حالا در قیامت که موانع برطرف شد، آن عالی‌ترین نوعی که می‌خواستی برایت محقق می‌شود. شما در دنیا دائماً خواستید قرآن کتاب اُنس‌تان با خدا بشود ولی شیطان نمی‌گذاشت و سعی می‌کرد شما را مأیوس کند، شما هم مقاومت می‌کردید، این مقاومت کردن باعث می‌شود همین که شیطان را برداشتند سیر شما شروع بشود.

اگر بخواهیم بحث را تا این جا جمع‌بندی کنیم، حاصل بحث این شد که دانشجو و طلبه‌ی موفق کسی است که توانسته باشد اصول خود را از فروعش جدا کند و برای هر کدام در جای خود برنامه‌ریزی داشته باشد، تا روزمرگی‌ها شخصیتش را پُر نکند، یا حادثه‌ها او را هر طور پیش آمد این طرف و آن طرف نکشاند و این در صورتی ممکن است که شما توانسته باشید برای زندگی زمینی خود معنی درستی به دست آورده باشید و اساس بحثی که خدمتتان عرض شد برای تأمل بر روی تعریف درست از زندگی است. زیرا اگر ابعاد جسمی و خیالی و عقلی و قلبی خود را درست نشناسید خودتان را درست نشناخته‌اید تا بخواهید برنامه‌ریزی مناسب برای خود انجام دهید.

## دوران پایه‌ریزی شخصیت

سؤال: اهداف و وظایف یک دانشجو یا طلبه چیست؟

**جواب:** شناخت شرایط و موقعیتی که در آن دوران بعضی از صفات می‌تواند به فعلیت برسد، و توجه به این که چنین موقعیتی اولاً: موقت است. ثانیاً: محدود به دوره دانشجویی یا طلبگی است و بعداً چنین شرایطی پیش نمی‌آید تا بتوانید صفات و افکار خود را به این گونه به فعلیت برسانید. دوران دانشجویی و طلبگی دوران بسیار خوبی است، در آن دوران انسان دارای همّت‌های بلندی است و امکان به فعلیت رساندن ابعادی که نیاز است به فعلیت برسد به خوبی فراهم است. در فضای دانشجویی و طلبگی این آمادگی هست که همه با خود و دیگران جدی برخورد کنند، حتی رفقا شرط می‌کردند هر کس در آن ساعات معین، حرف زد باید این مقدار پول در جعبه کنار اتاق بریزد. در نتیجه همه حساب حرف‌زدن‌های خود را داشتند که روی حساب حرف بزنند. مثلاً وقتی می‌خواستند مسافرت بروند، می‌گفتند: نیم‌ساعت حرف، یک ساعت و نیم مطالعه، دوباره نیم ساعت مباحثه. برای اختلاط‌ها هم وقت می‌گذاشتند. خلاصه شرایط خوبی برای مدیریت شخصیت خود می‌توان ایجاد کرد. به همین جهت دانشجویان و طلاب عزیز می‌توانند پایه‌ی شخصیتی خود را در همین دوران بریزند، بعداً چنین شرایطی که جوانانی با عزمی بلند کنار هم باشند، پیش نمی‌آید، آنقدر این دوران می‌تواند بابرکت باشد که اگر در برزخ هم بروید دوباره می‌خواهید همین دوران را تمرین کنید. خیلی شبیه دوران دفاع مقدس هشت‌ساله است، که رزمندگان به اهدافی بزرگ‌تر از زندگی روزمره می‌اندیشیدند.

تأکید بنده این است که این دوران را با سهل‌انگاری از دست ندهید چون وقتی توانستید ابعاد بالقوه‌ی خود را تا آنجا که ممکن است به صورت بالفعل در آورید، در ادامه‌ی زندگی وقتی فن تبدیل بالقوگی‌ها به فعلیت را به دست آورید، همواره در اصلاح خود موفق خواهید بود، و هر روز شعوری بر شعور قبلی‌تان افزوده می‌شود و چون در راه هستید، متوقف نیستید. کسی که در راه است در هر منزلی با چیز جدیدی روبه‌رو می‌شود، وقتی در راه بودید هیچ حادثه‌ای در زندگی، شما را بازی نمی‌دهد. اما اگر این‌جا نتوانستید ذخیره‌ای برای سیر در زندگی به دست بیاورد، مثل آدمی هستید که می‌خواهد در هنگام دعوا و زد و خورد، تازه تمرین بُکس‌بازی بکند؛ محکم کتک را می‌خورد و نمی‌فهمد چه شد، اما اگر تمرین‌های لازم را از قبل انجام داده بود، در دعوا و زد و خورد تمرین‌هایش به ثمر می‌رسید. باید بر روی تمرین تبدیل بالقوگی‌های ابعاد وجودی‌تان به فعلیت، در این دوران برنامه‌ریزی کنید تا ثمره خوبی نصیب شما بشود.

عرض کردم اگر احساس‌تان بر شما غلبه کند و رشد عقلی و قلبی نکنید، واقعاً ناقص خواهید ماند، همچنان که اگر در آن رشته‌ی علمی که در حال تحصیل هستید درست درس نخوانید ناقص خواهید ماند، و یا از این طرف بیفتید، و بدون توجه به سایر ابعاد خود، فقط درس‌های رسمی خود را بخوانید، در حالی که دروس دانشگاهی جواب بُعد تجربی شما را می‌دهد. این بُعد را باید در جای خودش تقویت کرد، ولی چرا ما بقیه‌ی ابعاد را تقویت نکنیم تا تک بُعدی و تک ساحتی نشویم؟

در حال حاضر مجتهدانی در حوزه‌ی علمیه داریم که مهندسی فنی خود را نیز از دانشگاه گرفته‌اند. نمی‌خواهم بگویم لازمه اجتهاد در فقه، دروس فنی دانشگاهی است ولی عنایت داشته باشید که این‌ها در عین تحصیل در دانشگاه، در علوم اسلامی تا کجا پیش رفتند. عمده‌ی عرض بنده آن است که مواظب باشید ابعادی از شخصیت خود را خالی نگه ندارید و اگر هم مجبورید بعضی از ابعاد را در حاشیه قرار دهید، بررسی کنید کدام بُعد در حاشیه باشد، هرچند باز تأکید بر رشد همه ابعاد دارم، حتی رشد جسمی را نباید ساده گرفت به طوری که حضرت علی علیه السلام در اوج حکمت و دعا، در اوج قدرت جسمی بودند، چون از ابتدا خود را برای خود آن‌طور تعریف کرده‌اند، و خدا هم تقاضای ایشان را همان‌طور برآورده کرد. همان‌طور که افلاطون و سقراط در عین حکیم‌بودن، در جنگ حاضر می‌شدند و مبارزه می‌کردند.

مرحوم آیت‌الله حجّت که از مؤسّسین حوزه علمیه قم بودند، وقتی می‌خواستند مدرسه‌ی حجت را بسازند، در روزنامه‌های آن زمان اعلام کردند که ما چنین زمینی داریم با این نیازها، طراحی آن را به مسابقه می‌گذاریم تا از بهترین طرح استفاده کنیم. خلاصه آرشیوتک‌های آن زمان را دعوت به ارائه‌ی طرح کردند. از کل کشور طرح دادند. همان‌طور که می‌دانید، طراحی هم کار آسانی نیست. در حینی که طرح‌ها را بررسی می‌کردند، دیدند یک طرح است که همه‌ی قاعده‌ها را رعایت کرده و با زندگی طلبگی هم بیشتر هماهنگ است. آدرس طراح را که نگاه کردند دیدند شخصی است ساکن قم به نام سید محمدحسین طباطبایی! در کل



کشور طرح ایشان برنده شد. آن فکر ریاضی منظم نتیجه‌اش این می‌شود که وقتی المیزان می‌نویسد، یک حرف احساساتی که آدم بتواند بگوید: «این را دیگر آقا از سر احساسات گفته‌اند»، در آن نیست. این ذهن چرا این قدر منظم شده است؟ برای این که در عین اجتهاد و عرفان، ابعاد دیگرش را تعطیل نکرده است.

### ورزش؛ معبری برای احساس حضور خود در جسم

از جمله ابعادی که نباید از آن غفلت کرد و مقام معظم رهبری «حفظه‌الله‌تعالی» هم بر آن تأکید کرده‌اند ورزش کردن است. بنده به تجربه به این رسیده‌ام؛ جوانانی که در دوره‌ی مدرنیته ورزش نکنند، یک مشکل روحی و روحانی پیدا می‌کنند؛ و نه تنها نشاط جسمی و روحی ندارند، بلکه نه قلب صیقلی دارند و نه از تواضع لازم برخوردارند و با همت‌ها و اراده‌های ضعیف از بقیه طلب کارند. خیلی حرف است؛ مقام معظم رهبری «دام‌الله‌طه» در سخنرانی‌شان در دانشگاه تهران به دانشجویان توصیه می‌فرمایند: «تحصیل» و «تهذیب» و «ورزش»، بعد گفتند: برای پیرمردها و پیرزن‌ها ورزش واجب است. حالا شما فکر می‌کنید ایشان همین‌طور ساده گفته‌اند؟! نه. همان‌طور که می‌دانید؛ دنیای مدرن دنیای متوقف شدن بدن است، ماشین سواری مسافت‌ها را طی می‌کند و ما همچنان روی صندلی تکیه داده‌ایم، و لذا از آن صیقل قلبی که با راه رفتن می‌توانستیم به دست آوریم، محروم شده‌ایم. راه رفتن است که قلب را صیقل و عزم را وسعت می‌دهد، آنچه امروز از طریق ماشین اتفاق افتاده

زندگی را بسیار زشت کرده است. اسب سواری طوری است که خود آدم هم باید در فعالیت باشد، اما در ماشین سواری این طور نیست، هر روز هم که کمک فترهایش را نرم تر می کنند تا آب هم در دل آدم تکان نخورد. در واقع این زندگی، یک زندگی پنداری است؛ چون من راهی را طی نکردم و با قدم های خود با زمین تماس نگرفتم که آن را پشت سر بگذارم، ولی به مقصد خود رسیدم. چگونه شما در خواب راه می روید ولی به واقع عملی انجام نداده اید، تمدن امروز با ذهن ما همین کار را کرده است.<sup>24</sup>

قبلاً باید می رفتیم از صحرا برای زمستان چوب می آوردیم، یا برای خود از چشمه آب می آوردیم، امروز هیچ کاری نمی کنیم؛ چوب نمی خواهیم، شیر را باز می کنیم گاز می آید، شیر را باز می کنیم آب می آید. یعنی ما هیچ کاری نمی کنیم، به این معنی که روح ما فرمان لازم را به جسم نمی دهد. در حالی که روح - به جهت تجردش - عین فرمان و تحرک و تجلی است، مثل خورشید است و نوری که همواره از آن تجلی می کند، ما در شرایط جدید همه ی این فرمان ها را تعطیل می کنیم، هیچ کاری نمی کنیم، حتی به جای این که لااقل دست ببریم و شیشه ی ماشین را پایین و بالا بکنیم، یک کلید می گذارند تا فشار دهیم شیشه خودش بالا می رود. بشر مدرن فکر می کند دارد به خود خدمت می کند، اما در واقع دارد همه چیز خود را از دست می دهد، چون روحی که نیاز دارد دائماً

---

24- در کتاب «فرهنگ مدرنیته و توهم» از همین مؤلف، تا حدی عریضی در این رابطه

فرمان دهد و بدن را به تحرك در آورده و استعدادهای بالقوه‌اش، بالفعل گردد، بازنشسته شده است.

شما از صبح تا شب به ماهیچه‌های گردن‌تان فرمان می‌دهید که سرتان را روی تن نگه دارد. حالا بین چقدر کیف می‌کنی که خودت داری سرت را تکان می‌دهی؛ می‌گویی: خودم سرم را تکان می‌دهم! علامه محمدتقی جعفری «رحمة الله علیه» می‌فرمودند: «من حسرت حال آن کارگری را می‌خورم که، خودش را در محصول کارش نگاه می‌کند.»<sup>25</sup> همان‌طور که دیده‌اید، کارگری که به کار خود اصالت می‌دهد خودش را در کارش می‌بیند. یکی از مسئولین می‌گفت: من در عین تحصیل، کارگری می‌کردم، پدرم هم کارگر بود، چند جا جهت خواستگاری رفتیم ولی همه رد کردند، بعد گفتیم: خوب است برای خواستگاری خانه‌ی فلانی که وضع‌شان از ما بهتر است ولی خانواده‌ی متدینی هستند برویم، حالا که این کلاس پائینی‌ها به ما زن نمی‌دهند، شاید آن‌ها که کلاسشان بالاتر است به ما زن بدهند. گفت: به خواستگاری آن خانواده رفتیم و اتفاقاً تحویل گرفتند، و به راحتی هم دخترشان را به همسری ما در آوردند. گفت: ما یک روز از مادرزن‌مان پرسیدیم: شما چطور بدون هیچ بهانه‌گیری به ما زن دادید؟! گفت: یک بار خانه‌ی ما روضه‌ی زنانه بود شما به دنبال مادرت به روضه آمده بودی، در حیات بازی می‌کردی و منتظر مادرت بودی، حوض وسط حیات خالی بود و چرخ و دلو هم

25 - برای روشن شدن این بحث به کتاب «علل تزلزل تمدن غرب» به موضوع مقایسه‌ی

کسب و شغل در دنیای مدرن و در گذشته، رجوع فرمایید.

پهلویش بود. شما بیکار نماندی همین طور آب می کشیدی و داخل حوض می ریختی. حاج آقا از اتاق دیگر شما را زیر نظر داشتند، به من گفتند این جوان جوهر دارد، از همان زمان ما نظرمان به شما بود. واقعاً هم جوهر داشت به طوری که در دوران جنگ یکی از مسئولان بلندپایه نظام جمهوری اسلامی بود. پدر عیالش خوب تشخیص داده بود که این می خواهد شخصیت خود را در کارش بجوید و نه در بیکاری و رفاه.

روح مدرنیته طوری بر ما حاکم شده که در حال حاضر این نوع روحیه ها را گم کرده ایم، و ورزش در حال حاضر تنها راه است که حضور خود را در حرکات بدنی به خودمان ثابت کنیم. همین که آدم ببیند واقعاً می تواند تا رأس این قله برود، این یک نوع به خود برگشتن خوبی است، به خصوص که قلب را هم صیقل می دهد.

جوانان مذهبی که جنبه‌ی معنوی آن‌ها ضعیف شده و خیالاتی و وهمی شده‌اند، را به ورزش توصیه کنید، اگر خیلی خیالاتی نشده باشند و خوب ورزش کنند، بدون آن که نیاز باشد به روان‌پزشک رجوع کنند، دوباره احیا می شوند.

آری «ورزش» و «تحصیل» و «کارهای فکری و قلبی» نیاز هر انسانی است که می خواهد برنامه به فعلیت رساندن بالقوه‌گی هایش را مدیریت کند.

## خیالات؛ مانع شناخت جهت اصلی

**سؤال:** با خیالات چه کنیم، چگونه باید آن‌ها را به طور صحیح رشد دهیم، چطور می‌توان خیال را کنترل کرد که در مقام اُنس با حق قرار گیرد و به اصطلاح محل «عکس مه رویان بستان خدا» باشد؟

**جواب:** ابتدا باید به خوبی به این نکته رسیده باشید که باید برای کنترل و هم و خیالاتان برنامه‌ی بریزید. و گرنه خیال شما هر طور دلش خواست شما را بازی می‌دهد و از مسیری که باید طی کنید باز می‌دارد. به گفته‌ی مولوی:

عالم و هم و خیال و طبع و بیم هست رهرو را یکی سدّ عظیم  
 وقتی پذیرفتیم باید برای کنترل و هم و خیال و طبع و بیم خود برنامه  
 داشته باشیم تا آن‌ها به ما برنامه ندهند، نیمی از کار انجام شده است. اگر  
 شما برنامه داشته باشید، وقتی رفیق شما از شما می‌خواهد بروید با هم  
 وقت گذرانی کنید، پیشنهاد او را نمی‌پذیرند، اما اگر کار جدی و برنامه‌ای  
 جهت دار نداشته باشید، یک مورچه هم که از جلو چشم شما حرکت کند  
 دنبالش می‌کنید تا ببینید کجا می‌خواهد برود. این مشخص است که وقتی  
 کار و برنامه‌ی خاص دارید، از خیالاتی که به سراغ شما می‌آید استقبال  
 نمی‌کنید. همین که انسان بی‌برنامه شد - حتی در دوران پیری - خیالات به  
 سراغ او می‌آید. در راستای دفع خیالات و وهمیات است که می‌بینید  
 حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» روزی هشت بار قرآن می‌خواندند، تا  
 روح خود را در پرتو تذکرات قرآنی نگه دارند و اجازه‌ی ورود خیالات  
 را در خود ندهند. وقتی خیال را با توجه دادن عقل و قلب به معارف عالیه،

در طول زندگی تربیت کرده باشید، در خلوت هم مسلّم با همان خیالِ ادب شده به سر خواهید برد، آن وقت اگر هم خیالاتی آمد، خیلی توانمند نیست، می‌توانید با تذکرات قرآنی آن را پس بزنید.

مرحوم آقای نخودکی داشتند از قبرستان رد می‌شدند، اطرافیان دیدند آقا دارند می‌گویند: «لا إله إلا الله، لا إله إلا الله». می‌دانستند که آقا بی خود این کلمه را نمی‌گویند، پس حتماً خبری هست. پرسیدند: چه خبر است؟ فرمودند: طرف در زمان حیاتش خیارفروش بوده است، سی، چهل سال پیش مرده است، هنوز در برزخ در طول این مدت سی، چهل سال دارد می‌گوید: «گُل به سر داره خیار». شما صرف نظر از قیامت و برزخ، اگر کمی به خودتان توجه کنید، متوجه می‌شوید بُعدی دارید که همواره با آن هستید و بعضی مواقع حضور بیشتری از خود نشان می‌دهد، حال وقتی از این بدن آزاد شدید معلوم است که آن حضور بیشتر خواهد شد. یعنی اگر ملاحظه کنید همواره شما دارید با خیالاتان جلو می‌روید، به گفته مولوی:

چون خیالی آمد و در تو نشست      هر کجا که می‌گریزی، با تو هست

تو نتانی زان خیالت وارهی      یا بخُسی تا از آن بیرون جهی

وقتی شما می‌خواهید، خودتان می‌خواهید و همان خودتان به عالم خیال می‌رود، اگر کسی بگوید: «خودکشی می‌کنم تا از دست خودم راحت باشم»، اشتباه می‌کند، چون این فرد، تن‌کشی کرده است و نه خودکشی. و گرنه آن «خود»ی را که به کمک آن، تنش را کشته است همواره با خود دارد، باز هم «خود»ش است، یک «خود»ِ عصبانی از خود. عرضم این جاست که انسان نمی‌تواند از خیالاتش فرار کند، ولی می‌تواند آن‌ها را

تربیت کند که «عکس مه رویان بستان خدا باشد» و با توجه به معارف عقلی و قلبی چنین کاری ممکن است، و لذا پیامبر ﷺ هم خیال داشتند، ولی خیالات آن حضرت نورانی بود، و صورت جبرائیل در خیال آن حضرت ظاهر می‌شد، همان‌طور که معانی قرآن بر قلب مبارک حضرت القاء می‌گشت، و در همان لحظه گوش حضرت صوت قرآن را می‌شنید. حال اگر هنوز تا آن حدّ وارد معارف الهیه نشده‌ایم که خیالاتمان تحت تأثیر آن معارف باشد، لاقبل باید وقتی خیالات می‌آیند بتوانیم با عدم استقبال از آنها، آنها را دفع کنیم، و این کار با برنامه‌ریزی ممکن است، چون انسان برنامه‌دار به دعوت خیالات جواب مثبت نمی‌دهد تا آرام آرام با ورود قلب به حقایق معنوی، ذهن او نیز تحت تأثیر انوار آن حقایق قرار گیرد و خیالاتی روحانی پیدا کند. اگر برای کنترل خیال برنامه نداشته باشید مطمئن باشید آن خیالات، تازه در پیری غوغا می‌کنند. به افکار بعضی از پیرمردها و پیرزن‌ها دقت کنید، می‌بینید چگونه خیالات کنترل نشده‌شان آنها را هلاک می‌کند. کمی وقت بگذارید ببینید این‌ها در سن پیری که باید در آرامش باشند، در چه حالاتی به سر می‌برند، بعد بررسی کنید چطور شده است که نمی‌توانند از دست خیالات واهی آزاد شوند. دوران پیری می‌تواند بهترین دوران زندگی زمینی باشد، دریچه‌ی لقاء الله است. آن وقت اگر پیری انسان برایش عذاب‌آور بشود، خیلی ضرر کرده است.

از برکات اُنس با روایات اخلاقی همین بس که مانع ورود خیالات آزار دهنده در زندگی می‌شود. وقتی از طریق دعای مکارم الأخلاق خود

را تربیت کردیم که مثلاً در مقابل آن‌هایی که به ما جفا کرده‌اند، نیکی کنیم، و هرگز نگذاریم تخم کینه نسبت به انسان‌ها در قلب ما کاشته شود، هرگز در پیری در فشارهای آنچنانی قرار نمی‌گیریم و پیری و تنهایی یک غنیمت خواهد شد.

با این هدف که می‌خواهید خیال خود را کنترل کنید و همیات خود را دفع نمایید، مدتی با دعای مکارم الاخلاق مأنوس شوید، ببینید چگونه شما را در همین دنیا وارد بهشت می‌کند. امام کاظم علیه السلام در زندان هارون الرشید می‌فرمایند: خدایا! چند وقت بود دنبال یک جای خلوتی بودم! ممنونم که به من چنین جایی را دادی. بیچاره هارون فکر می‌کند امام موسی کاظم علیه السلام را زندان کرده‌است. امام کاظم علیه السلام در زندان از نظر خودشان، تازه زمینه‌ی ورود به عالم قُدس را برای خود فراهم شده می‌بینند. برای همین هم می‌گویند هیچ کس مؤمن را نمی‌تواند در این دنیا اذیت کند، هیچ کس، هیچ وقت به هیچ وجه نمی‌تواند مؤمن را اذیت کند. ابتدا عمق فاجعه‌ی رهاکردن خیالات را بشناسید و گرنه در حالی به دنبال درمان هستید که هنوز درد درست شناخته نشده و لذا درمان اثربخش نیست. وقتی فهمیدیم، خیالاتِ سوء نمی‌گذارد انسان جهت اصلی زندگی را بشناسید، برای دفع آن به برنامه‌های سطحی قانع نمی‌شویم.



## خود را مشغول کنید تا خیالات شما را مشغول نکند

آیت‌الله حسن زاده «حفظه‌الله» می‌فرمودند: «من حساب کردم اگر خیالاتم را مشغول نکنم، خیالاتم مرا مشغول می‌کنند» و بر اساس این دیدگاه وارد معارف عالی‌ای شدند که امروز نه تنها جانشان از آن تغذیه می‌کند، بقیه نیز از معارف ایشان بهره‌مند می‌شوند. همان‌طور که می‌دانید، ایشان طب قدیم را خوب خوانده‌اند، ریاضیات را هم خیلی خوب می‌دانند. گاهی آدم از خود می‌پرسد: چرا آقا با دسترسی به معارفی مثل عرفان و حکمت و روایت و قرآن، طب و ریاضیات خواندند؟! فکر می‌کنم با توجه به مباحث گذشته و این که انسان باید تمام ابعاد خود را رشد دهد، بتوان فهمید چرا آقا به چنین علوم‌ی نیز دست زده‌اند.

## ریشه‌ی خیالات سوء

**سؤال:** ریشه‌ی خیالات سوء کجا است؟

**جواب:** ریشه‌ی همه‌ی خیالات سوء یک چیز است و آن این که جز خدا را منشأ اثر بدانیم و برای آن‌ها تأثیر مستقل قائل شویم. البته معلوم است که برای رهایی از خیال سوء باید از جهات مختلف برنامه‌ریزی کرد و مشکل به این آسانی حل نمی‌شود، اما اصل و ریشه‌ی آن را بدانیم تا إن شاء الله بتوانیم در تقویت توجه به خدا از یک جهت، و در دفع اطمینان به غیر خدا از جهت دیگر، برنامه‌ریزی کنیم.

به اندازه‌ای که انسان در قوه‌ی واهمه‌ی خود به غیر خدا اصالت داد، به همان اندازه صورت‌های کاذب به عنوان عوامل تأثیرگذار ظاهر می‌شوند

و فکر ما را متوجه خود می‌کنند. طبیعی است که توجه به غیر خدا و منشأ اثر دانستن آن‌ها ذهن و فکر ما را متوجه خود می‌کند و موجب می‌شود تا قوه‌ی واهمه، صورت‌هایی مطابق توجه ما در ذهن ما بسازد. حال توجه به غیر خدا، چه توجه به خودمان باشد و خودمان را کاره‌ای بدانیم، یا سایر افراد را، و چه توجه به وسایل و ابزارها باشد. اگر فقط خدا وسط باشد، به خودمان نگاه نمی‌کنیم تا خیالمان مشغول خودمان شود و هزاران صورت خیالی در رابطه با خودمان در ذهنمان ظاهر شوند.

حال اگر متوجه این ضعف و نقیصه شدیم، آن وقتی هم که اصالت را به خودمان می‌دهیم از این کار راضی نخواهیم بود و در عین توجه قوه‌ی واهمه به خود، آن را تصدیق نمی‌کنیم و به دنبال آن راه نمی‌افتیم و لذا قوه‌ی واهمه در عینی که از بین نمی‌رود، تقویت هم نمی‌شود تا خیالات واهی به عنوان حقیقت، همه روح و روان و قلب ما را اشغال کنند

اگر از مشغولیات دیروز ناراحت شده باشید و متوجه شوید علتش توجه به خود است، وقتی دوباره عامل غفلت آمد، دلی که متوجه اصالت حق است، به راحتی به دنبال آن راه نمی‌افتد، در این حال نه تنها خیالات تقویت نمی‌شود، آرام آرام ضعیف هم می‌گردند، از آن طرف معارف توحیدی و عرفانی و روایات اخلاقی و دعا و نماز و نیایش، همه و همه کمک می‌کنند که خیالات واهی نه تنها تقویت نشوند، ضعیف و ضعیف‌تر شوند و انسان بتواند خود را به کمک معارف قلبیه و اخلاق فاضله از دست خیالات واهی آزاد کند. خیالات سوء پس از مدتی می‌روند ولی دوباره می‌آیند. حال اگر شما تمرین لازم را نسبت به دفع

آن‌ها داشتید کمی می‌مانند و می‌روند، بنا نیست شیطان دست از سرکشی بردارد، بنا است ما تحت تأثیر وسوسه‌های او قرار نگیریم. همین که به دنبال وسوسه‌های او راه نیفتیم و با نور شریعت الهی خود را کنترل کنیم، به خودی خود یک نوع پیروزی است. به گفته مولوی:

در جهان جنگ این شادی بس است که بینی بر عدو هر دم شکست

کار روی روح، غیر از کار روی جسم است؛ من اگر بخواهم این لیوان را بردارم با یک اراده دستم را دراز می‌کنم و برمی‌دارم، اما اگر کسی که معتاد به سیگار است بخواهد میل خود را به سیگار از بین ببرد و سیگار نکشد نمی‌تواند با یک اراده آن کار را تمام کند، باید مدت‌ها جهت میل و ذهن خود را نسبت به آن تغییر دهد تا در نهایت به ترک آن موفق شود، روزها و ماه‌ها باید با خودش گلنجاژ برود. کارهای روحی، با جهت‌گیری روح و اراده‌های مستمر عملی می‌شود و در همین راستا است که عرض می‌کنم؛ چیزهای مهم واقعی باید آرام‌آرام برای شما مهم بشود، تا تصورات و تخیلاتِ امور و همی نتوانند شما را تا آخر به دنبال خود ببرند.

اگر شما نسبت به کسی کینه داشته باشید بعد بفهمید دزدی هم کرده است، وقتی شیطان در نمازتان دزدی او را به یادتان می‌آورد، حسابی حال می‌آید، می‌گویید: چشمش کور شود، آدم نبود، یک مرتبه متوجه می‌شوید «السلام علیکم» نماز را هم گفتند و نماز تمام شد، اما هنوز شما آن خیال را دنبال می‌کنید، چون آن خیال برایتان مهم بود، و طبیعی است که اگر چیزی برای انسان مهم باشد نمی‌تواند از آن دل بکند، اما اگر آنقدر یاد خدا برایتان مهم بود که هر مهم دیگری به حاشیه رفت، دیگر

وقتی آن خیال آمد نمی‌تواند شما را به سوی خود ببرد، همین که ملائکه با الهام خود ما را متوجه نماز و یاد خدا کردند، به خود می‌آییم، ولی اگر شدتِ توجه ما به آن خیال زیاد بود اصلاً متوجه الهام ملائکه هم نمی‌شویم. به گفته مولوی:

عاشقانت در پس پرده‌ی کرم      بهر تو نعره زنان بین دم به دم  
عاشق آن عاشقان غیب باش      عاشقان پنج روزه کم تراش  
که بخوردندت ز خدعه جذبه‌ای      سال‌ها ز یشان ندیدی حبه‌ای  
وقتی یاد خدا در درجه‌ی دوم قرار گیرد، هر فکر و خیالی ما را به دنبال خود می‌برد و لذا وقتی تذکرات روحانی ملائکه آمد، آن قدرت را ندارند که خیالِ آمده را عقب بزنند.

پس باید برنامه‌ریزی کنیم و آرام آرام برسیم به این که همه کاره‌ی عالم خدا است. برای رسیدن به چنین حضوری معارف توحیدی و حکمت صدرایی و عرفان نظری کمک می‌کنند تا عقل و قلب قانع شوند که موجودات عالم عین تعلق به حق‌اند، و چون وجودشان از خدا است، تأثیرشان نیز از خدا است، در آن حال با تمام وجود در مناجات با خدا می‌گویی:

آب دریا جمله در فرمان تست      آب و آتش ای خداوند آن تست  
گر تو خواهی، آتش آب خوش شود      ورنخواهی آب هم آتش شود  
این طلب در ما هم از ایجاد تست      رستن از بی‌داد یا رب داد تست  
می‌رسیم به جایی که دل می‌فهمد، خدا رزاق است، خدا مُحیی است، خدا مُمیت است، وقتی این معارف آرام آرام و از طریق برنامه به دل رسید،

در ابتدا خیالات اگر مقاومتی هم بکنند، نمی‌توانند پایدار بمانند و همواره ضعیف و ضعیف‌تر می‌شوند، به طوری که به راحتی می‌توانید آن‌ها را عقب بزنید، پس از مدتی دیگر کمتر به سراغتان می‌آیند، بعد دیگر نمی‌دانم چی می‌شود. فقط می‌دانم اگر انسان از خیالاتش آزاد بشود، تمام بهشت‌ها در قلبش شعله می‌کشد.

### دستورالعملی برای اصلاح ریشه‌ی خیالات سوء

از جمله دستورالعمل‌هایی که در دفع خیالات مؤثر است، دستورالعمل آیت‌الله بهجت «رحمة‌الله‌علیه» است که به نظر می‌رسد بهترین دستورالعمل برای مردم امروز باشد، با همان روشی که ایشان می‌گویند: که «اولاً: علم تو، استاد توست، ثانیاً: گناه نکن». ایشان می‌دانند چه بگویند. کافی است شما خودتان را به آن بسپارید، پس از مدتی احساس می‌کنید دیگر گرفتار خیالات آنچنانی نیستید

ممکن است ما متوجه نباشیم که پایگاه این دستورالعمل در روح و قلب ما کجاست، ولی اگر عمل کنیم نتایج لازمه را به دست می‌آوریم، او می‌داند چه می‌گوید جای این حرف امروز است، این حرف مربوط به سیصد سال پیش نیست مرحوم قاضی «رحمة‌الله‌علیه» با توجه به روح زمان خودشان این را نمی‌توانند بگویند. زمان یک جنس خاصی دارد، در این زمانی که بنده و جناب‌عالی در آن هستیم و از یک طرف مردم آگاهی‌های حدّ اقلی را در مورد دین دارند و از طرفی سیره‌ی علماء را

می‌شناسند، از دستورالعمل آیت‌الله بهجت «رحمة‌الله‌علیه» به شدت کار می‌آید. خودتان می‌دانید، راه دیگری هم ندارید.

سختی ریاضت‌های دینی غیر از سختی‌هایی است که اهل دنیا می‌کشند، سختی ریاضت‌های دینی، جانفزا است. می‌پرسند: «چطوری ریاضت بکشیم؟» ریاضت یعنی همین که در نماز، خیالی به سراغتان آمد که آن خیال مطلوب شما است، برای حفظ ارتباط با خدا، از آن دل بکنیم و این کار از صعود به کوه اورست سخت‌تر است، اما اولاً: ممکن است. ثانیاً: نتیجه‌بخش. دل‌کندن از مطلوب خود برای خدا و چشم برداشتن از آنچه نفس اماره دوست دارد به آن بنگرد، کار آسانی نیست ولی انسان را از دنیای محدود و تنگ به عالم گسترده معنا و غیب سوق می‌دهد. گفت: تا خون نکنی دیده و دل پنجه سال از قال‌تو راه نمایند به حال

در ابتدا آدم فکر می‌کند اصلاً نمی‌شود از این میل‌ها دل بکند، ولی باید بداند راه دارد، همچنان یک نفر که معتاد به سیگار است باید مدام به روح و قلب خود فرمان دهد تا پس از مدت‌ها آرام‌آرام توجه آن از سیگار کشیدن به چیز دیگری سوق پیدا کند. انسان باید دائم به خودش فرمان دهد که بس است این همه توجه به دنیا! اگر این فرمان را همچنان ادامه دهد، و خود را در معرض تحریک حُبّ دنیا و حُبّ نفس قرار ندهد، آرام‌آرام می‌رسد به جایی که به لطف الهی با خیالات پاک هم‌آغوش است.

روی دستورالعمل حضرت آیت‌الله بهجت «رحمة‌الله‌علیه» وقت بگذارید، ایشان می‌گویند: گناه نکن. ممکن است شما در ابتدا که خواستید گناه

نکنید، موفق شوید، اما بعد دوباره گناه کنید. بسیار خوب، سعی کنید دوباره گناه نکنید. فرقتش این است که ایشان، استاد شماسست و می‌دانند با این دستورالعمل آرام آرام «حضور» غلبه می‌کند و به جایی که باید برسید، می‌رسید. دستور العمل ایشان دستورالعمل قابل عمل است، همین علمی که نسبت به خدا و معاد و نبوت و امامت دارید و حلال و حرام خدا را نیز می‌دانید، فعلاً برای عمل کافی است.<sup>26</sup>

با امید آن که بتوانیم با رشد همه‌ی ابعاد وجودی خود، در تعادل کامل قرار بگیریم و به راحتی با حقایق قدسی مرتبط شویم.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

---

26 - برای شرح بیشتر موضوع اخیر، می‌توانید به بحث‌های «دستورالعمل‌های سلوکی آیت‌الله بهجت «رحمة‌الله‌علیه» رجوع فرمایید.





## فصل دوم،

ضرورت مطالعه و نحوه‌ی آن



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### مطالعه؛ طریق هم‌آغوش شدن با اسرار

**سؤال:** آیا مطالعه، یکی از راه‌های کسب معرفت و رسیدن به قرب الهی است، یا این که قرب الهی با تزکیه حاصل می‌شود و مطالعه صرفاً وسیله‌ی رفع شبهه‌های فکری خود و دیگران است، تا بتوانیم در راه قرب الهی موانع را برطرف کنیم؟

**جواب:** علت آن که بعضاً از مطالعه بهره‌ی لازم نصیب عزیزان نمی‌شود و منجر به این‌گونه سؤالات می‌گردد - که گمان کنید مطالعه صرفاً جهت رفع شبهات فکری است - دو چیز می‌تواند باشد، یکی مطالعه بر روی موضوعاتی است که ارزش مطالعه ندارند و محتوای لازم را به انسان نمی‌دهند، و دیگری بد مطالعه کردن. همین‌طور که هیچ‌کس از نگاه کردن بدش نمی‌آید اما اگر انسان به منظره‌ای نگاه کرد که موجب تنفر او شد چشمانش را می‌بندد. سرخوردن از مطالعه هم همین‌طور است که اگر انسان در سیر مطالعاتی خود موضوعاتی را مطالعه کرد که جاننش استفاده‌ی لازم را از آن‌ها نبرد کلاً از مطالعه سرخورده می‌شود.

انسان روحاً و فطرتاً مطالعه را به عنوان وسیله‌ای که اولاً: او را متوجه حقایق عالم می‌کند و ثانیاً: وسیله‌ی تذکر برای قلب است، دوست می‌دارد.

پس اگر از مطالعه آن چیزی را که روح و فطرت ما می‌طلبد به دست نیاوریم، طبیعی است که از آن فاصله می‌گیریم؛ بسیار کم پیش می‌آید که انسان از خود پرسد: «چطور شد که از مطالعه کردن خسته شدم؟»، ولی آرام آرام مطالعه را رها می‌کنیم. اما اگر متوجه باشیم ما نیازهایی داریم که از طریق مطالعه‌ی آثار مکتوب عالمان جواب داده می‌شود، اگر از مطالعه در مورد موضوعی سرخورده شدیم، برمی‌گردیم و گم شده‌ای را که باید بر روی آن مطالعه کنیم پیدا می‌کنیم.

عنایت داشته باشید علما در خلوت خود اسراری را برای ما مکتوب کرده‌اند تا ما از طریق مطالعه‌ی آن اسرار، با نتایجی که آن‌ها در خلوت خود به دست آورده‌اند هم آغوش شویم. یکی از عواملی که مانع مطالعه می‌شود، این است که در مطالعات خود به دنبال مکتوبات خلوت علمای عالم‌دار نیستیم.<sup>1</sup> مگر کسی می‌تواند برای کسی چیز مفیدی بنویسد جز این که خودش عالم داشته باشد و در عالم خود با میوه‌های خاصی روبه‌رو شده که طالب ظهوراند؟ و لذا آن عالم میوه‌ها را به زبان نوشتار به شما می‌نماید، شما هم از طریق آن نوشتارها - که بیشتر متذکر احوالات عالمان است - به آن میوه‌ها وصل می‌شوید. البته باید مواظب بود که:

ای بسا ابلیس آدم‌روی هست      پس به هر دستی نباید داد دست

---

1 - جهت فهم بیشتر معنی عالم‌دار بودن، به کتاب «عالم انسان دینی» رجوع فرمایید.

اگر احساس کردیم با خواندن کتابی نمی‌توانیم کتاب دیگری را بخوانیم و از مطالعه سرخورده شده‌ایم باید بدانیم به آن علت بوده که بنای ما از مطالعه ارتباط با آسرار خلوت علماء عالم‌دار نبوده است در نتیجه، کتاب خواندن از چشم ما می‌افتد.

### مشکل جهان امروز و غفلت از مطالعه

انسان جهان امروز چون از پیگیری آثار مکتوب عالمانِ اهل خلوت غافل شده، مجبور است با رُمان‌های عادی و سطحی خلوت خود را پُر کند، در حالی که می‌توانست در این خلوت‌ها خود را به اوج روحانیتی برساند که عالمان و حکیمان در آن به سر می‌برند.

پدیده‌ی رمان‌خوانی که در فرهنگ غربی معمول است غیر از مطالعه‌ی زندگی بزرگان است که موجب تذکر برای بهتر زندگی کردن است. آری بعضاً رُمان‌ها نمایش نمونه‌ی ایده‌آل یک زندگی است، که کار با ارزشی است ولی آنچه فعلاً غالب است، رمان‌هایی است که برای از بین بردن اوقات فراغت نوشته می‌شود. کتاب «حی بن یقظان» ابن سینا یا کتاب «عقل سرخ» سهروردی، به عنوان رمان‌هایی که نظر به جنبه‌های ایده‌آل و باطنی عالم دارد، کتاب‌های جالبی است. سهروردی قصه‌ی انسانی را ترسیم می‌کند که از چاه قیروان در آمد و از وادی مورچگان گذشت، به یمن رسید و جگر آسمان را بُرید. در نگاه اول انسان می‌گوید: این‌ها چیست که این آقا سر هم کرده؟! در حالی که از نظر سهروردی این قصه، قصه‌ی هر انسانی است که می‌خواهد در این دنیا درست زندگی کند. او قصه‌ی ما

را می‌گوید؛ چاه سیاه قیروان، یعنی دنیا. عبور دادن نفس از وادی مورچگان یعنی عبور از وادی حرص و کثرت، و به وادی یمَن وارد شدن یعنی وارد عالم میمنت و مبارکی شدن، بعد باید به آسمان برود و جگر آسمان را برای خودش بردارد، یعنی وارد وادی تنفس عالم غیبی شود. یک وقت قصه خودمان را در صورت‌های واقعی و توجه به ابعاد آرمانی می‌خوانیم که توسط بزرگان نوشته شده است، ولی یک‌وقت قصه‌های سرد و بی‌روحو را برای از بین بردن اوقات فراغت می‌خوانیم. در مطالعه‌ی نوع دوم است که ارزش مطالعه کم می‌شود و انسان‌ها از مطالعه سرخورده می‌گردند.

دنیای امروز به جهت ضعف موضوعات در بدترین شرایط فکری و مطالعاتی قرار دارد و بیشتر ادای مطالعه را در می‌آورد، ما مسلمانان اگر به سراغ متون اصلی خود برویم عالی‌ترین موضوعات را داریم، ولی متأسفانه از متون اصلی خود فاصله گرفته‌ایم و گرفتار بحث بر روی موضوعات سطحی و تکراری هستیم.

موضوع مطالعه اگر درست مدیریت شود، یک طرفش توجه به حقایقی است که غذای جان انسان‌ها است، و یک طرفش شناختن راه‌های هلاکت است تا ما هم چون فرو افتادگان در هلاکت‌ها، هلاک نشویم. متأسفانه بی‌مطالعه‌گی خود را با ادای مطالعه بر روی موضوعات سطحی پنهان می‌کنیم، به طوری که در مورد خیلی چیزها کتاب می‌خوانیم اما همت نمی‌کنیم در مورد آن چیزهایی که باید کتاب بخوانیم، کتاب بخوانیم. افراد معمولی کتاب‌هایی مثل «امیر ارسلان نامدار» می‌نویسند، که

نویسنده‌ی آن با خیالات خودش خواننده را بازی می‌دهد، بدون آن که نظری به عالم بالاتر از عالم ماده داشته باشد، و بدتر از آن رُمان‌هایی است که در چندین جلد با طرح شخصیت‌هایی هم‌طرازِ آدم‌های سطحی و عادی که به دنبال ماجراجویی هستند، وقت ما را از بین می‌برند و با طرح این نوع شخصیت‌ها، ناخودآگاه شخصیت جوانان ما را دعوت به آن نوع اعمال می‌کنند. امروزه رمان‌هایی نوشته می‌شود که انعکاس شخصیت انسان‌هایی است که به فساد تن داده‌اند، بدون آن که بخواهند آن زندگی را تغییر دهند، این‌ها، رمان‌هایی است که در واقع خلوت بشر را ضایع می‌کند، و اگر از این گونه مطالعات فاصله نگیریم و برای مطالعات خود موضوعات خاصی را تعیین نکنیم زندگی ما می‌شود زندگی افرادی که «هر دم به کاری» هستند.

### مطالعه؛ و هم‌افق شدن با جبرائیل علیه السلام

وقتی کتاب‌هایی را مطالعه کردیم که نویسندگان آن قصه‌ی اشراقات و تفکرات خود را به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند، از طریق آن نوشتارها به تفکر می‌نشینیم و در نتیجه نَفَس ما با تفکر بر روی آن متون، به سوی عالم عقل سیر می‌کند، و از طریق آن سیر، به قول فیلسوفان به عقل فَعَال می‌رسد که در اصطلاح دین همان جبرائیل علیه السلام است. در جای خود ثابت شده که اگر مطالعه‌ی انسان بر روی موضوعات حقیقی باشد، نفس ناطقه یا قلب او با جبرائیل علیه السلام ارتباط پیدا می‌کند، البته این نوع ارتباط غیر از ارتباطی است که وجود مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله با مقام اصلی جبرائیلی

دارند که مفتخر به اخذ شریعت و مأمور به ابلاغ آن می‌شوند، بلکه این نوع ارتباط، بیشتر ارتباط نفس ناطقه با مفاهیم حقایق عالیه است و یک نوع توجه و تذکر است. ولی به هر حال مطالعه بر روی موضوعات اساسی، نفس را مستعد ارتباط با عالم بالا می‌کند. در روایت داریم که: در روز غدیر خم حسان بن ثابت حضور رسول خدا ﷺ آمده عرضه داشت آیا اجازه می‌دهید در این باره اشعاری به عرض برسانم که خدا از آن‌ها راضی باشد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: به نام خدا بگو و او شعرهای زیبایی سرود. رسول خدا ﷺ فرمودند: «لَا تَزَالُ يَا حَسَّانُ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدْسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِكَ»؛ ای حسان تا وقتی که ما را به زبان خود یاری می‌کنی روح القدس [جبرائیل] یاور و مؤید تو باشد.<sup>2</sup>

حال با تدبّر در شعر حسان بن ثابت یک نوع هم‌افق شدن با جبرائیل عليه السلام برای شما پیش می‌آید، همچنان که با تدبّر در آثار متفکران خلوت‌دار، چنین ارتباطی برای عقل و قلب انسان پیش می‌آید.

عالمان واقعی نمی‌توانند چیزی را که بقیه گفته‌اند بنویسند، وظیفه‌ی آن‌ها این است که آنچه خدا به قلب‌شان القاء کرده است ظاهر کنند، می‌خواهند نمایش لطف خدا باشند. چگونه خدا عشق محض و حیات و حضور بدون هرگونه سستی و غفلت است؟! یعنی «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»؛ او را نه چرتی هست و نه خوابی، این یعنی عشق. قلبی هم که سراسر حضور و شعف است اصلاً نمی‌تواند بخوابد یا چرت بزند؟ خداوند عین



عشق است، پس عین فورانِ فیض است؛ لذا به او خطاب می‌کنی «یا دائمَ الْفَضْلِ عَلَی الْبَرِیَّةِ»؛ ای خدایی که دائماً در فیض‌رسانی به مخلوقات هستی. کسی هم که توانست بهره‌هایی از عالم غیب به دست آورد، عین فوران و فیض‌دهی به غیر می‌شود، همین‌ها باعث می‌شود که دست به قلم ببرد. عالمان بزرگ وقتی دست به قلم می‌بردند، در واقع قصه‌ی واردشدنِ خودشان در بهشت را تکرار می‌کردند. نوشته‌های آنان، نوشته‌هایی است که به انسان زندگی می‌دهد. پس باز تأکید می‌کنم که «عالمان بزرگ با تفکر خود هدیه‌هایی را که از طریق جبرائیل علیه السلام کسب کرده‌اند به کتابت در می‌آورند و ما از طریق این مکتوبات با عالم عقل و عالم جبرائیل ارتباط پیدا می‌کنیم».

وظیفه‌ی ما ابتدا این است که ببینیم کدام نوشته حال و هوای اتصال به عالم غیب را در خود دارد، آن‌ها را باید مطالعه کنیم تا روحانیتِ جان نویسندگان آن‌ها، به قلب ما منتقل شود.<sup>3</sup>

هیچ روزی شما نمی‌توانید بدون نظر بر مکتوبات و آثاری که به اسم ربّ، به قلم آمده، به عالم عقل برسید. آری إن شاء الله به جایی می‌رسید که مکتوب شما، ذکر الهی یعنی قرآن خواهد شد، همان حالتی که در شرح حال امام خمینی «رضوان الله علیه» می‌گویند که روزانه هشت مرتبه قرآن می‌خواندند. اما برای رسیدن به آنجا باید مقدماتی طی شود. فکر نکنید کسی که زبان عربی می‌داند به راحتی می‌تواند از قرآن به عنوان کتاب

---

3 - در دوران معاصر نوشته‌های شهید آوینی «رحمة الله علیه» برای جوانان از این‌گونه است، و صدها نویسنده‌ی عزیز دیگر که مجال نام‌بردن آن‌ها نیست.

ذکر خود استفاده کند، مثل من و شما که فارسی می دانیم ولی به راحتی نمی توانیم از مثنوی استفاده کنیم. برای ارتباط با مثنوی باید بنا را بر آن بگذاریم که وارد عالم مولانا شویم، بسیار کم‌اند فارسی‌زبانانی که بخواهند و بتوانند وارد عالم مولوی شوند، عالمی که مولوی کتاب مثنوی و کلیات شمس تبریزی را در آن عالم سرود، حتی استاد‌های ادبیات فارسی هم به راحتی نمی‌توانند وارد آن عالم شوند. استاد‌های ادبیات می‌فهمند که معنی این لغت و شعر چیست. باید انسان ابتدا آماده شود که گم‌شده‌اش را در عالم مولوی پیدا کند، در آن وقت تلاش می‌کند وارد عالم مولوی بشود، در آن حال با خواندن مثنوی قصه‌ی ارتباط مولوی را با عالم غیب مطالعه می‌کند. حالا حساب کنید اگر انسان روایات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام را ذکر مکتوب خود قرار دهد به چه عالمی وارد می‌شود، و اگر مطالعه‌ی روایات را مقدمه‌ای برای ورود به قرآن قرار دهد وارد عالمی دیگر می‌شود که قابل توصیف نیست و همه‌ی ما باید آرزویمان ورود به عالم قرآنی باشد.

باید از طریقه‌ای که خود قرآن می‌فرماید: «ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»؛ با قرآن هم‌زبان شد و راه ارتباط با جبرائیل علیه‌السلام را از طریق قرآن پیدا کرد و اگر عزم و قصد ما از ارتباط با قرآن چنین ارتباطی نباشد وارد قرآن می‌شویم ولی دست خالی بیرون می‌آییم. به تعبیر نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آخر الزمان «يَقْرُونَ الْقُرْآنَ لَا يَجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ»<sup>4</sup> قرآن می‌خوانند ولی از گلویشان بالاتر نمی‌رود. چون این‌ها در قرآن خواندن دنبال ارتباط با نور

جبرائیل علیه السلام نیستند. در حالی که دریچه‌ی اتصال به خدا، وزیدن نسیم جبرائیل بر قلب‌ها است که آن هم از طریق قرآن ممکن است. فیلسوفان، به‌خصوص فارابی درباره‌ی چگونگی ارتباط با عقل فعال نکات خوبی را مطرح کرده‌اند که به عنوان مقدمه جهت بررسی کشف جایگاه مطالعه، دارای نکات ارزشمندی است، که در مباحث «چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی» آن نکات به حمدالله به خوبی و با نگاه معرفت‌النفسی تبیین شده است.

### مطالعه؛ عامل ورود به عالم انسان‌های بزرگ

کتاب‌ها، غوغای حیات بشریت‌اند. از جمله ظلم‌هایی که فرهنگ مدرنیته به بشر کرد این بود که با طرح موضوعات سطحی، راه ورود به عالم انسان‌های بزرگ را بر بشریت بست. طوری موضوع تجدد و پیشرفت را مطرح کرد که گویا اندیشه‌ی حکیمان بزرگ کهنه شده و دوره‌اش گذشته است. فرهنگ مدرنیته طوری خود را تبلیغ کرد که انسان گمان می‌کند یک فکر نو و جدید است و لذا هر فکری که در حوزه‌ی تفکر مدرنیته ننگجد کهنه و عقب‌افتاده است. نتیجه آن شد که فکر بر روی هر موضوعی که فرهنگ مدرنیته آن را تأیید نکند، کهنه است. در این فرهنگ تفکری که به آسمان وصل است کهنه معرفی می‌شود، در چنین فضایی اگر کسی برود اندیشه‌های فارابی و «سُهروردی» و ملاصدرا را بخواند به سراغ فکرهای کهنه رفته است و از این طریق رابطه‌ی جامعه‌ی بشری با اندیشه‌ی حکیمان گذشته گسسته شد، و گسستگی تاریخی به

وجود آمد، و بشریت گرفتار بی‌هویتی گشت و عشق که قصه‌ی اتصال انسان‌های بزرگ با معبود محبوب خود بود گم شد. در حالی که به گفته مولوی:

باغ سبز عشق کوبی متهاست جز غم و شادی در او بس میوه‌هاست

حالتی دیگر بُود کان نادر است بی‌بهار و بی‌خزان، سبز و تر است

باغ سبز عشق که پاییز و بهار ندارد، فوق پاییز و بهار، بستر ظهور آثار عالمان بزرگ است که به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند. مدرنیته با طرح تجدد موضوع پاییز و بهار را پیش کشید که آقا این‌ها بهار است و آن‌ها پاییز، ما هم ناخودآگاه طوری عمل می‌کنیم که گویا مثنوی مولوی و اسفار ملاصدرا و یا حتی روایت و نهج‌البلاغه و قرآن مربوط به پاییز است، حالا باید نوشته‌های دنیای مدرن را که بهاری است مطالعه کرد؟!

ابتدا باید روحیه‌ای را که بر روان ما حاکم شده و باعث شده نتوانیم با کتاب‌های حکیمانه و در نهایت با قرآن خلوت کنیم، بشناسیم، بعد بررسی کنیم اگر با کتاب حکیمان و روایات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و قرآن، مأنوس نباشیم چه ضربه‌ی بزرگی به زندگی خود زده‌ایم. اگر می‌خواهید با امام صادق علیه‌السلام خلوت کنید، ابتدا باید برسید به این‌که بدون امام صادق علیه‌السلام و بدون خلوت داشتن با اندیشه‌ی آن حضرت در خسران کامل‌اید، چون وقتی صورت کمالی زندگی را نشناسیم و قله‌ی انسانیت را ندانیم تلاش‌های خود را به کدام سو مدیریت کنیم؟

وقتی شما می‌خواهید از شهر یزد به اصفهان بروید، وقتی به شهر نائین می‌رسید، این نشانه‌ی آن است که بی‌راهه نرفته‌اید، اما شهر نائین که هنوز

اصفهان نیست. حالا یک نفر بگوید الحمدلله که به نصف راه رسیدیم پس مقداری در اصفهان هستیم. وقتی مقصد اصلی در مدّ نظر شما نیست، با طی کردن نصف راه هیچ بهره‌ای از آن مقصد نبرده‌اید. نصف راه، وقتی نصف راه است، که بقیه‌اش هم طی بشود. برای همین هم روز قیامت کسانی که در دنیا معبود خود را نیافته و با عبادت او جهت خود را به سوی او نهاده‌اند، همین طور می‌دوند و نمی‌دانند کجا بروند، مثل ملخ‌های پراکنده سرگردانند،<sup>5</sup> چون افق زندگی خود را درست پیدا نکرده‌اند، در چنین شرایطی قرار می‌گیرند. وقتی کسی می‌خواهد برود اصفهان و می‌داند که تا حالا به شهر نائین رسیده است، این افقش را گم نکرده است. ولی یک وقت کسی همین طور می‌رود و دل خوش است که می‌رود، این مقصد انسانیت را گم کرده است، چون امام خود را یعنی قلّه‌ی انسانیت را گم کرده است.

اگر خلوت با امام صادق علیه السلام را می‌طلبید چه اشکال دارد که برای آن برنامه‌ریزی کنید و مقدماتی را پشت سر بگذارید تا به نتیجه برسید. بنده به شما قول می‌دهم؛ اگر درست برنامه‌ریزی کنید به جاهایی می‌رسید که در ابتدا نمی‌توانستید فکرش را هم بکنید. وقتی عزم ما آن شد که وارد عالم نورانی ائمه‌ی معصومین علیهم السلام شویم، با روحیه‌ی تدبّر وارد کتب روایی می‌شویم. بروید کتاب تحف العقول را باز کنید و برنامه‌ی مطالعه‌ی خود را

---

5 - «خُشِعَا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ» از قبرها سرفراکنده بیرون می‌آیند، مانند ملخ‌های سرگردان (قمر/7).

بر روی اندیشه‌ی امامان علیهم‌السلام پایه‌ریزی بفرمایید.<sup>6</sup> یا می‌توانید «اصول کافی» عزیز را بخوانید، عمده آن است که بخوانید عالم خود را به عالم امامان نزدیک کنید، اگر با این عزم مطالعه را شروع کردید نه تنها خسته و سرخورده نمی‌شوید، بلکه شکر می‌کنید که عجب توفیقی بود، توفیق ورود به کتاب‌های حکیمان و ورود به روایات و آیات. چشم‌پزشکان به حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» گفته بودند اگر می‌خواهید بینایی چشمتان از بین نرود، مطالعه نکنید و قرآن نخوانید. حضرت امام «رضوان‌الله‌علیه» فرموده بودند؛ من چشم می‌خواهم که قرآن بخوانم، اگر نتوانم قرآن بخوانم چشم برای چه می‌خواهم. آنچنان ورود به عالم قرآن و روایات زیبا است که انسان در آن عالم احساس می‌کند در مقصد خود نشسته است و نمی‌خواهد جای دیگری برود. وقتی با مطالعه‌ی اصول کافی وارد دنیای «برّ به اخوان» و نیکی به برادران می‌شوید، یا مثلاً وارد عالم «فرار از عُجب» می‌گردید، حسّ می‌کنید بر بال ملائکه سوارید و دارید در افق‌های معنویت حرکت می‌کنید. جناب کلینی «رحمة‌الله‌علیه» آمده می‌گوید: می‌خواهی به شاگردی اهل‌البیت علیهم‌السلام بروی و از کبر نجات پیدا بکنی؟ بیا باب «تواضع» و باب «فرار از کبر» را بخوان.

ابتدا به انگیزه‌ی آن‌هایی که به صورت حقیقی مطالعه می‌کنند توجه فرمائید، که این‌ها در این اتاق‌ها و حجره‌ها چکار می‌کنند، چه احوالاتی در درون آن‌ها می‌گذرد؟! تا بتوانیم خود را برای مطالعه به صورت حقیقی

---

6 - تحف العقول از جناب ابو محمد حسن بن علی بن شُعبه خُرانی، از علماء قرن چهارم،  
منتخبی از کلمات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام می‌باشد.

آماده کنیم. آیت‌الله حسن‌زاده «حفظه‌الله‌تعالی» که نمونه‌ی بارزی از انسان‌های اهل مطالعه‌ی دوران معاصرند، بعضاً چند میز کوچک در اتاق‌شان بود. روی هر میزی یک مجموعه‌ی کتاب خاص برای تحقیق در موضوع خاص داشتند، کتابهای مخصوص هر موضوعی روی یک میز جدایی بود. و روح ایشان در آن‌ها سیر می‌کرد. با حال عجیبی با کتاب‌ها زندگی می‌کنند، اگر این حال را به دست آوردید، می‌بینید که بزرگ‌ترین ستم به خودتان همین است که این نوع مطالعات را از دست بدهید.

به شما می‌گویند با مطالعه کجا را گرفته‌ای؟! «بگو «حلوای تن‌تانی، تا نخوری ندانی»، این‌ها زندگی را گم کرده‌اند، به آن‌ها بگوئید: شما که در دنیای کتب بزرگان زندگی نمی‌کنید، کجا زندگی می‌کنید؟ آن‌هایی که در دنیای فکر انسان‌های بزرگ زندگی می‌کنند، می‌گویند: در حین مطالعه‌ی آن کتب، در بهشت زندگی می‌کنند، آن وقت شما می‌گویید: «کجا را گرفته‌اند؟!»

مرغی که خبر ندارد از آب زلال      منقار در آب شور دارد همه حال  
 شما کجا را گرفته‌اید که از اُنس با نوشته‌های بزرگان محرومید؟!». دنیای مدرنیته عالم انسانی را که به آسمان وصل است از صحنه‌ی زندگی‌ها بیرون برده، و حالا بشر در سرگردانی به سر می‌برد. از گذشته‌ی توحیدی خود منقطع شده و هیچ افق روشنی هم در جلو خود نمی‌یابد.  
 با مطالعه و تدبّر و اُنس با نوشته‌های علمای بزرگ، بعد از مدتی، به مقام وحدت اندیشه، که آن‌ها در آن به سر می‌برند، می‌رسید. عالمان واقعی از نظر عقلی و قلبی به مقام وحدت رسیده‌اند، به همین جهت

هیچ گونه تضادی در سخنانشان پیدا نمی‌شود. این که در حرف‌ها و اعمال افراد معمولی تضاد هست به خاطر این است که از نظر فکری و قلبی وحدت ندارند، روان آن‌ها انبار اطلاعات است، بدون آن که توانسته باشند از طریق ارتباط با انوار الهی آن‌ها را به وحدت برسانند. هیچ وقت پیشنهاد نمی‌شود مکتوبات این گونه افراد را که در عین اطلاعات زیاد به وحدت شخصیت نرسیده‌اند، بخوانید. بزرگان جهان اسلام اصلاً تا به مقام وحدت نرسند، دهن باز نمی‌کنند و قلم روی کاغذ نمی‌گذارند. نمونه‌ی آن‌ها مرحوم شهید مطهری «رحمة الله علیه» است. شما ببینید ایشان به جایی می‌رسد که احساس می‌کند می‌تواند دهن باز کند، و به عنوان یک صاحب نظر، نظر بدهد. یک وقت کسی می‌آید خبری می‌دهد، یا یک روایتی می‌خواند، ولی یک وقت یک شخصی به حقایقی دست یافته و از آن منظر سخن می‌گوید. شهید مطهری «رحمة الله علیه» از نوع اخیر است، او یک عالمی نیست که علمش مجموعه اطلاعات باشد، او به واقع یک دانشمند است. به همین دلیل هم اگر شما مدتی با کتاب‌های شهید مطهری «رحمة الله علیه» ارتباط پیدا کردید با او هم‌افق می‌شوید، چون به شما اطلاعات نمی‌دهد، نحوه‌ی فکر کردن را به شما می‌آموزد و به جهت این که او مسیر لطف خدا به شما است، خداوند همواره کمالاتی به او می‌دهد تا با ما در میان بگذارد و لذا همیشه شما شاگردی او را حس می‌کنید.

با توجه به این نکات است که عرض می‌کنم نمی‌شود آدم بدون مطالعه زندگی بکند. فقط باید بگردیم آن کسی را که می‌توانیم جانمان را با او هم‌افق کنیم و مطلوب جان ما و افق برتر ماست، پیدا کنیم، و چنین



کسانی عموماً انسان‌های بزرگ دنیا هستند. حرف ما به امثال حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» و علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» و امثال آن‌ها این است که:

راند حق این آب را در جوی تو      آفرین بر دست و بر بازوی تو  
باز گو تا غصه درمان‌ها شود      بازگو تا مرهم جان‌ها شود

### علمای دین؛ اشاره‌کننده به اهل بیت علیهم‌السلام

خدا لطفی به ما کرده بود، گاهی روی آثار دانشمندی‌های بزرگ دنیا کار می‌کردیم. گاهی دو سه سال باید وقت‌مان را صرف می‌کردیم تا بتوانیم عمق اندیشه‌ی هر کدام را به دست آوریم، در آن حال چیزهایی به ما می‌دادند، اما هنوز در وجود خود احساس می‌کردیم زمینه‌های خالی بزرگی مانده است. در نهایت متوجه شدیم باید مسأله‌مان را با کسانی حل کنیم که در رابطه با آن‌ها آمده است: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»<sup>7</sup> یعنی اهل بیت علیهم‌السلام کسانی‌اند که هیچ نقصی در شخصیت آن‌ها نیست. ممکن است عزیزان تصور کنند به راحتی می‌توان قلب را متوجه اهل بیت علیهم‌السلام کرد. ولی به واقع و در عمل این‌طور نیست، باید اندیشه‌های بزرگ را شناخت تا در عین بهره‌مندشدن از آن‌ها، متوجه عالی‌ترین اندیشه شویم، بنده شاید دو سال عمر خود را روی «پانیشادها»

7 - سوره‌ی احزاب، آیه 33. خدا اراده کرده است شما اهل بیت از هر گونه نقص و

آلودگی پاک باشید.

گذاشتم،<sup>8</sup> مطالب آن طوری است که می‌شود با آن زندگی کرد، ولی وقتی سراغ نهج البلاغه می‌آییم، می‌گوییم ای کاش کسانی بودند که افق‌های نهج البلاغه را به ما نشان می‌دادند تا به جای اپانیس‌ها، روی نهج البلاغه کار می‌کردیم. البته هنوز هم اپانیس‌ها را یکی از بهترین کتاب‌های دنیا می‌دانم. این سرودها از بیش از پانزده قرن قبل از میلاد حضرت مسیح صلی الله علیه و آله در چین و هند بوده است، با این همه حرف توحیدی! اما پیام آیه‌ی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» این است: گروهی را از هرگونه نقصی پاک کردیم تا مظهر پُرشدنِ تمام خلأهای بشر باشند و بشر باید دست از دامان آنها بر ندارد.

وقتی می‌آیی خدمت امام خمینی و علامه طباطبائی و ملاصدرا و امثال این‌ها «رحمة الله عليهم» می‌خواهی فدای آن‌ها شوی که با آثار و نوشته‌های‌شان اشاره به ائمه معصومین علیهم السلام دارند، می‌گویند: «اهل البيت را ببین». ولی بعضی از نویسندگان می‌گویند: «من را ببین». ببینید چقدر تفاوت هست بین کتاب‌هایی که ما را متوجه انسان‌هایی می‌کند که عین عصمت‌اند، با کتاب‌هایی که ما را متوجه انسان‌های معمولی می‌کند. بنده و امثال بنده خاک پای امام خمینی و علامه طباطبائی و ملاصدرا و امثال آن‌ها «رحمة الله عليهم» را سرمه‌ی چشم‌مان می‌کنیم چون این‌ها در نوشته‌هایشان می‌گویند: «ما را ببین». و به همین جهت خیلی بزرگ‌اند، ما را به سوی کسانی که عین

---

8 - اوپانیس‌ها متن مقدس و آخرین بخش از ودا، کتاب مقدس هند باستان است که سابقه‌ی آن به بیش از پانزده قرن قبل از میلاد می‌رسد. در مورد آن گفته‌اند: «در جهان هیچ چیز به اندازه‌ی خواندن اوپانیس‌ها سودمند و موجب ارتقاء روح نیست».

درستی و پاکی هستند راهنمایی می‌کنند. افقی که به آدم نشان می‌دهند، افق «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ»؛ است، افق انسان‌های معصوم که هر گونه پلیدی از آن‌ها زدوده شده، تا نمایش خدا باشند.<sup>9</sup> شما به این آیه دقت کنید؛ خدا می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» خدا اراده کرده که «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ» از شما خانواده «الرِّجْسَ» هر گونه نقصی را برطرف کند.

این قدر مسأله روشن است که متأسفانه از آن به صورت عادی می‌گذریم، اگر آب خیلی زلال باشد، نمی‌بینید، هر چه بگویند «این آب است»، می‌گوییم: «کو آب؟!». ولی وقتی کسی می‌آید به آن دست می‌زند، می‌گوییم: راست گفتم، آب است. علامه طباطبایی‌ها کارشان همین است؛ یک آب زلالی به نام فرهنگ اهل‌البیت علیهم‌السلام و قرآن را که از شدت زلالی قابل درک با عقل جزئی ما نیست تکانی می‌دهند تا متوجه آن‌ها شویم، تفسیر قرآن و سخنان امامان معصوم علیهم‌السلام یعنی توجه دادن انسان به بعضی از نکات قرآن و روایات تا برویم به نور آن‌ها حقیقت را به دست آوریم.

ما خلوت با علامه طباطبایی رحمة الله عليه را خلوت یافتن اهل‌البیت علیهم‌السلام می‌دانیم تا ما را به کسانی که آبر انسان‌اند برسانند. اگر آثار این بزرگان را مطالعه نکنیم چگونه می‌خواهیم به اهل‌بیت علیهم‌السلام برسیم؟! برای رسیدن به فرهنگ اهل‌البیت علیهم‌السلام و قرآن به تعقل نیازمندیم. علمای بزرگ و فیلسوفان

---

9 - حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» الکافی، ج 1، ص 144. سوگند به خدا مائیم آن اسماء حسنیایی که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آن‌که با معرفت ما باشد.

الهی، راه تفکر را می‌گشایند، وقتی تفکر به صحنه آمد می‌توانیم در قرآن و روایات تدبّر کنیم و بهره بگیریم.

### مطالعه؛ باب ورود به عالم عقل فعال

عزیزان باید دقت کنند که چه مطالبی را بخوانند تا شوق ادامه‌ی کار در جان‌شان شعله‌ور شود، وگرنه اگر در یافتن موضوع مورد مطالعه و شخص مورد نظر سهل‌انگاری کنند پس از مدتی از مطالعه خسته می‌شوند و آن را رها می‌کنند.

لازم است انسان‌های بزرگ و اندیشه‌های بزرگ را پیدا کنید، و در راستای ارتباط با آن‌ها برنامه‌ی درازمدت بریزید، تا آرام‌آرام از طریق دریچه‌ی روح آن‌ها به سوی عالم بیکران‌هی غیب و معنویت سیر کنید. وقتی به عالم غیب وصل شدید، می‌یابید که به چشمه وصل‌اید؛ آن وقت إن شاء الله به مرحله‌ی خودآگاهی رسیده‌اید و جانتان کتابی خواهد شد که می‌توانید هر روز ورق بزنید. گفت:

مرا به هیچ کتابی مکن حواله دیگر که من حقیقت خود را کتاب می‌بینم  
 یک مدتی آثار کنفسیوس را می‌خواندم، سخنان زیبایی بود، تا حدی که احساس می‌کردم از سخنان او بیشتر از روایات خوشم می‌آید، ولی با این همه ارتباط خود را با روایات قطع نکردم، تا این که متوجه شدم علت علاقه‌ام به کنفسیوس این است که او به شخصیت محدود من نزدیک‌تر است؛ به خودم آمدم که اگر بالاتر نیایم، به کنفسیوس خلاصه می‌شوم. خدا لطف کرد با همه احترامی که برای او قائل بودم، از او گذشتم.

از کنفسیوس عمیق‌تر، لائوتسِه است؛ لائوتسِه به‌طور فوق‌العاده‌ای زیباست. چون روح سخنانش به عالم قدس متصل است. ولی اگر بنا داشته باشید به عمیق‌ترین ابعاد خود متصل شوید متوجه می‌شوید حرف‌های دیگری هست که بیشتر به ابعاد نهایی ما جواب می‌دهد و آن فرهنگ معصومین علیهم‌السلام است.

سیری که ما را در مسیر اهل بیت علیهم‌السلام قرار دهد در انتها موجب می‌شود که نفس ما به نور آن ذوات مقدسه با جبرائیل علیه‌السلام و یا به تعبیر فیلسوفان با عقل فعال مرتبط شود. البته معلوم است که در این مسیر باید از شخصیت خود در آئیم و خود را به سوی شخصیتی دیگر سیر دهیم. به قول مولوی:

بس بلا و رنج بایست و وقوف      تا رهد آن روح صافی زین حروف

عمده آن است که شما بدانید نظر تان را باید به کدام سو بیندازید، مثل روزه‌گرفتن است؛ وجود مقدس پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باب این کار را باز کردند و جهت آرمانی این کار را در منظر ما قرار دادند، ولی معلوم است که ابتدای امر نمی‌شود چشم و گوش و دل‌مان روزه‌دار باشد، اما راه نزدیکی به آن امر جلوی ما گشوده شده، این قدر ادامه می‌دهیم تا کم‌کم بتوانیم روزه واقعی بگیریم.

یکی از موضوعات بسیار با ارزش در امر مطالعه، موضوع خودشناسی یا معرفت‌النفس است. ملاصدرا در جلد 8 و 9 اسفار باب آن را باز کرده و بنده نیز تحت عنوان «معرفة النفس و الحشر» آن را ترجمه کرده‌ام، اگر کسی دو سال روی آن وقت بگذارد إن شاء الله نفس او آمادگی حضور در عالم معنویت را پیدا می‌کند.

نمی‌خواهم هدف آرمانی را که قابل دسترس نباشد مطرح کنم، بلکه معتقدم اگر راه را درست تشخیص دهید، به همین اندازه که تلاش می‌کنید، نتیجه می‌گیرید. باید بدانید با وارد شدن به عالمِ علما، نفس شما پنجره‌ی ارتباط با حقایق معنوی را پیدا می‌کند.

وقتی قدم قدم جلو بروید و منظر و هدف مناسبی هم برای خود پیدا کنید، دیگر در عین احترام به کنفسیوس، نمی‌توانید در او خلاصه شوید و لذا جلو می‌روید و نتیجه می‌گیرید. وقتی با عالمِ علمایی مرتبط شدید که پنجره‌ی ارتباط با امامان معصوم علیهم‌السلام اند، متوجه می‌شوید افرادی که در کنفسیوس و امثال او متوقف‌اند، حقیقتاً جواب نیازهای خود را نداده‌اند. بعضی‌ها با افلاطون و در افق فکری او به سر می‌برند. افلاطون چیز عجیبی است! عده‌ای را می‌شناسم که این‌ها تمام زندگی‌شان تلاش برای نزدیکی به افق تفکر افلاطون است. باید افلاطون را به عنوان یک متفکر شناخت و با او همدل شد و با منظر او آشنا گشت، و از او گذشت. آن اشخاصی که به بالاتر از افلاطون نظر نکردند و به همان اندازه جواب بعضی از استعدادهای خود را ندادند، باید خود را ملامت کنند که به خلأهای خود راضی شدند. بعضی‌ها با مثنوی زندگی می‌کنند، مثنوی از نظر سیر انسان به شکوفایی‌های متعالی، قابل مقایسه با کنفسیوس یا افلاطون نیست ولی با این همه نمی‌تواند تمام خلأهای انسان را پُر کند. کسی که به مثنوی راضی شود، به عدم فعلیت یافتن بعضی از استعدادهایش راضی شده است. ولی

اگر از اشاره‌های او استفاده کردید و جلوتر آمدید می‌رسید به اهل‌البیت، همان‌طور که ابن‌فارض رسید.<sup>10</sup> او می‌گوید:

ذَهَبَ الْعُمَرُ ضِياعًا وَ انْقَضَى بِاطِلًا إِذْ لَمْ أَفْزَمْ مِنْكُمْ بِشَيْءٍ  
غَيْرَ مَا أُولَيْتُمْ مِنْ عَقْدِي وَلَا عْتِرَةَ الْمَبْعُوثِ حَقًّا مِنْ قُصِيٍّ

«عمر من ضایع شد و به باطل سپری گشت؛ چرا که من به هیچ‌وجه به حقیقت شما نرسیدم و کامیاب نشدم، غیر از عهد و طوق ولایتِ عترتِ پیامبر برانگیخته‌شده به حق، از اولاد قُصی<sup>11</sup> که آن به من رسیده است.»

می‌گوید نتیجه‌ی یک عمر سیر و سلوکِ اِلَى الله، وصول به ولایتِ عترتِ طاهره و گره‌خوردن و عقد ولای ایشان است که به صورت هبه و بخشش به من اعطاء شده و من از آن کامیاب و فائز گردیده‌ام.

از این جا اولاً: به‌دست می‌آید که: سیر و سلوک صحیح و بی‌غش و خالص از شوائب نفس‌انماره، بالاخره سالک را به عترتِ طیبیه می‌رساند، و از انوار جمالیّه و جلالیه‌ی ایشان در کشف حُجُبِ بهرمنده می‌سازد. و ابن‌فارض که مذهب سنت را داشته و حتی کنبه و نامش أَبُو حَفْصِ عُمَرَ است، در پایان کار و آخر عمر از شربِ مَعِينِ ولایتِ سیراب و از آب دهان محبوب ازل سرشار و شاداب گردیده است.<sup>12</sup>

10 - ابن‌فارض، شرف‌الدین عمر بن مرشد بن علی (576-632 ق) متولد در مصر از بزرگ‌ترین عارفان جهان اسلام است که قصیده‌ی تائیه‌ی او متذکر مبانی عرفان است و شهرت جهانی دارد.

11 - قُصِيٍّ، جدّ اعلاّی حضرت محمد ﷺ است.

12 - ابن‌فارض در قصیده‌ی تائیه بنا به مشرب تحقیق و مختار، معتقد است که؛ جهت ولایت حضرت ختمی نبوت قطع نمی‌شود، و ولیّ کامل در هر عصر، قائم مقام نبوت است و

وقتی سیر فکری و قلبی ما درست بود می‌رسیم به جایی که احساس می‌کنیم روایات معصومین علیهم‌السلام جواب اصلی جان ماست.

یکی از موضوعات خوبی که راه به ما نشان می‌دهد، «معرفة النفس» است. «معرفة النفس» روش حضرت امام خمینی رضوان‌الله‌علیه و علامه طباطبایی رحمة‌الله‌علیه و بسیاری دیگر از بزرگان است، چون در این روش انسان سعی می‌کند لایه‌های وجود خود را یکی‌یکی ورق بزند تا به لایه‌های عمیق‌تری دست یابد، آن لایه‌هایی که با نور حق و روش معصومین علیهم‌السلام به نشاط می‌آیند، و اگر در این دنیا آن لایه‌ها به نور حق منور نگردند، فردای برزخ و قیامت که حجاب‌ها یکی پس از دیگری برطرف می‌شود، انسان با خلأهای عمیقی روبه‌رو خواهد شد.

### المیزان؛ باب ورود به عالم قرآن

از راه‌های اصلی ورود به عالم معنا، قرآن است، منتها راه رسیدن به قرآن، تفسیر آن است، آن هم تفسیری که بتواند جانمان را به قرآن نزدیک کند، در این رابطه می‌توان تفسیر قیم المیزان را نام برد.<sup>13</sup> از این

وارث این مقام، عترت و اهل بیت نبوت می‌باشد، لذا گوید: «بِعْتَرَتِهِ اسْتَعْنَتْ عَنِ الرَّسُولِ الْوَرَى... و أولاده الطَّاهِرِينَ الْأَتْمَةَ».

13 - شهید مطهری رحمة‌الله‌علیه در توصیف علامه طباطبایی رحمة‌الله‌علیه و ارزش تفسیر المیزان می‌گوید:

این مرد واقعاً یکی از خدمتگزاران بسیار بسیار بزرگ اسلام است، او به راستی مجسمه‌ی تقوا و معنویت است در نهایت تهذیب نفس و تقوا، مقامات بسیار عالی را طی کرده. من سالیان دراز از فیض محضر پر برکت این مرد بزرگ بهره‌مند بوده‌ام و الآن هم هستم. کتاب تفسیر



فکرها نکنید که از فردا مستقیم سراغ قرآن می‌رویم این طمع خام، و دست کم گرفتن قرآن است. حتی زمان پیامبر ﷺ وقتی قرآن نازل می‌شد اصحاب سؤال می‌کردند: «یا رسول الله! منظور این آیه چیست؟». خیلی از آیات به این راحتی معنی خود را آشکار نمی‌کند. ما در روایت داریم که بعضی از آیات قرآن را آخر الزمان می‌فهمند.<sup>14</sup> برای همین است که عرض نکردم برای ورود به عالم عقل فعال و نور جبرائیلی مستقیماً رجوع کنید به «قرآن»، عرض کردم رجوع کنید به تفسیر «المیزان»، این تفسیر خیلی کمک‌تان می‌کند، چون حضرت علامه‌ی طباطبائی «رحمة الله علیه» از آن عالمانی هستند که عالم دارند، آن هم عالم توحیدی ناب.

اگر بخواهیم عالم دینی پیدا کنیم و حکیمانه فکر کنیم و حکیمانه بیندیشیم تفسیر شریف المیزان کمک می‌کند، زیرا عالم قرآنی علامه‌ی طباطبائی «رحمة الله علیه» در آن منعکس است. از جمله شخصیت‌های تحت تأثیر علامه طباطبائی؛ آیت الله جوادی آملی و آیت الله حسن زاده آملی و آیت الله محمد شجاعی هستند، وقتی وارد عالم امثال این عزیزان شدید وارد کاخی می‌شوید که به عالم قدس مرتبط است و به واقع وارد بهشت می‌شوید،

---

المیزان ایشان، یکی از بهترین تفاسیری است که برای قرآن مجید نوشته شده است... من می‌توانم ادعا کنم که بهترین تفسیر است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است... او بسیار بسیار مرد عظیم و جلیل‌القدری است... مردی است که صدسال دیگر تازه باید بنشینند و افکار او را تجزیه و تحلیل کنند و به ارزش او پی ببرند... علامه‌ی طباطبائی ما، چند نظریه در فلسفه دارند، نظریاتی در سطح جهانی که شاید 50 تا 60 سال دیگر ارزش این‌ها روشن بشود... البته ایشان در ایران شناخته نشده است، بلکه در دنیای اسلام شناخته شده هستند. «عقل از مقدمه‌ی کتاب «روش علامه در تفسیر المیزان» از دکتر علی الاوسی».

که صورت قیامتی آن همان قصرهایی است که در بهشت به مؤمنین وعده داده‌اند. ولی در بهشت به ازای ارتباط با روح بعضی از عالمان، فقط یک درخت به انسان می‌دهند، چون یک نکته‌ی خوب دارند، نه یک عالم. زیر یک درخت که تماماً نمی‌توانیم زندگی بکنیم. بعضی کتاب‌ها دریچه‌ی ورود به یک قصراند، همان‌طور که تفسیر قیم‌المیزان دریچه‌ی ورود به قصر بی‌انتهای قرآن است.<sup>15</sup> و اگر کسی توانست وارد آن بشود به او بهشتی می‌دهند که در مورد آن فرمود: «جَنَّةٌ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»؛<sup>16</sup> بهشتی که عرض آن به اندازه‌ی عرض آسمان و زمین است.

### تنها راه دریافت حقایق

**سؤال:** چه افرادی، با چه روحیه‌هایی باید مطالعه کنند؟

**جواب:** طبق بحثی که گذشت همه باید مطالعه کنند، تا با بهره‌های روحانی مکتوب شده توسط عالمان عالم‌دار مأنوس گردند. آری، اگر کسی استادی داشته باشد که به جای این که نوشته‌های او را بخواند، مطالب را به صورت شفاهی از او بگیرد، چیز بسیار خوبی است. ولی چنین سیری در این دوره نزدیک به محال است. چون ساحت بشر عوض شده است و شرایط حفظ مطالب در سینه‌ها به شرایط حفظ مطالب در کتاب‌ها تبدیل شده. به عنوان نمونه فکر نمی‌کنم از عزیزانی که در جلسه هستند،

---

15 - برای روشن‌تر شدن این بحث به جزوه‌ی «جایگاه تفسیر‌المیزان و روش استفاده از آن»

رجوع کنید.

16 - سوره حدید، آیه 21.

کسی بتواند بلند شود و تمام مطالبی که بنده عرض کردم را بدون کم و کاست، بگوید، در حالی که در گذشته این کار معمول بوده و انسان‌ها از این جهت رشد کرده بودند، به طوری که خطبه‌های بلند را می‌شنیدند و سپس تمام آن را در سینه نگه می‌داشتند. ولی چون امروزه ساحت بشر عوض شده؛ دیگر بر روی چنین استعدادی متمرکز نیست، آن استعداد را با کتاب جایگزین کرده است. کسی که از این موضوع غافل است بهانه‌ی چیزهایی را می‌گیرد که دوره‌اش گذشته است، مثل این است که انسان در زمستان هوس چیزی را بکند که دوره‌اش بهار است.

در صدر اسلام طرف این‌گونه بود که خوب به سخنان رسول خدا ﷺ گوش می‌داد تا آن حضرت یک سوره را می‌خواندند، همین که تمام می‌شد او هم یاد گرفته بود. «ابوالأسود دُؤنلی» می‌گوید؛ جهت ملاقات اباذر به ربه رفتم و از او تقاضا کردم روایاتی که از پیامبر ﷺ شنیده برایم بگوید، ابوذر شروع می‌کند آن حدیث مشهور «ای اباذر» را که پیامبر ﷺ به اباذر نصیحت کرده‌اند برای او بگوید. ابوذر این حدیث طولانی را سال‌های گذشته در مسجد، از پیامبر ﷺ شنیده است، با این حال پس از چندین سال می‌تواند آن را تکرار کند، سینه‌های خود را این‌چنین رشد داده بودند. بنده خودم بعضی پیرمردهای گذشته را دیده‌ام که بدون داشتن سواد، چنین توانایی‌هایی داشتند. اما دیگر چنین بشرهایی در دنیا کم‌اند، چون چیزهایی آمده و جایگزین آن شده است. وقتی متوجه شویم شرایط طوری شده که آنچه قبلاً عالمان در سینه‌ی خود حفظ می‌کردند و در روایاری با افراد ارائه می‌دادند، امروزه آن را در کتاب ثبت می‌کنند پس

دیگر انتظار نداریم خدمت فلان عالم برویم و از او بخواهیم اسرار سینه خود را به ما بگوید، می گوید آن‌ها را مکتوب کرده‌ام حوصله کن و مطالعه نما. یا باید «وِیسِ قَرْنِی» بشویم و یک سینه با آن ظرفیت، که وقتی از مدینه پیغام می آورند که این آیه بر پیامبر ﷺ نازل شده، تماماً بگیرد، یا باید همان اسراری که تا دیروز یک استاد در سینه خود نگه می داشت و به طالبان آن ارائه می داد، امروز با مطالعه‌ی نوشته‌های آن استاد آن‌ها را به دست آوریم.

عمده آن است که بفهمیم در شرایط جدید چگونه می توان مسیر الهی را طی کرد، یک روز باید به دنبال استاد برویم و بنا به فرمایش آیت الله سیدعلی قاضی طباطبایی «رحمة الله علیه» اگر نصف عمر خود را به دنبال استاد بگردی ضرر نکرده‌ای. یک روز هم مثل امروز، شاگرد مرحوم قاضی «رحمة الله علیه» یعنی حضرت آیت الله بهجت «حفظه الله تعالی» می فرمایند: «علم تو استاد توست»، یعنی با این علمی که به کمک مطالعه‌ی آثار علمای عالم دار پیدا کرده‌ای می توانی راه را طی کنی. چون آن علمی که تا دیروز از سینه‌ی استاد می گرفتی امروز در کتاب‌ها آمده است، می توانید آن‌ها را بگیرید و با آن‌ها زندگی کنید. یک زمانی این خبرها نبود. امروز کتاب جای آن استاد و آن خانقاه را گرفته است.

زمانی شما در خانقاه می نشستی، یک استاد می آمد، ابتدا معارف الهیه را تعلیم می داد و سپس تذکرات اخلاقی را ارائه می فرمود. و شما در آن فضای روحانی، تمام روح و قلب خود را متوجه آن معارف می نمودی. خانقاه‌ها تا قرن دهم سالم بوده است، و عموماً کنار مساجد ساخته

می‌شد.<sup>17</sup> طرف در خانقاه سینه‌اش را در مقابل کلمات استاد باز می‌کرد و معارف را می‌گرفت و بر روی آن تأمل می‌کرد و بعد هم آن‌ها را برای همیشه در سینه‌ی خود داشت. امروز به هر دلیلی انسان‌ها چنین توانایی‌ها و موقعیت‌هایی را ندارند.<sup>18</sup> و لذا حضرت آیت‌الله بهجت «حفظه‌الله‌تعالی» می‌فرماید: «علم تو استاد تو است» یعنی امروزه کتاب‌های عالمان عالم‌دار می‌تواند به جای سینه‌ی آن‌ها خلوت شما را تغذیه کنند، پس شرایط طوری است که هر کس می‌خواهد وارد سیر و سلوک الی‌الله شود باید با کتاب انس داشته باشد.

آری استعدادها متفاوت است، هر کس باید اندیشه‌ی مناسب استعداد خود را پیدا کند. مثلاً آیت‌الله بهاء‌الدینی «رحمة‌الله‌علیه» از آنچه خدا برایشان گذاشته بود خوب استفاده کردند. درست است که ایشان نتوانستند همراه امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» خدمت آیت‌الله شاه‌آبادی «رحمة‌الله‌علیه» اسفار ملا صدرا «رحمة‌الله‌علیه» را بخوانند، اما چون استعداد اسفار خواندن را خدا به ایشان نداده بود، پس جای خالی آن را هم در خود حس نمی‌کردند. فردای قیامت حس نمی‌کنند که یک بعدی از ابعاد وجودی‌شان را جواب نداده‌اند، درست است که ما باید به عنوان استاد، کسانی را که جامع‌ترند انتخاب کنیم، اما امثال آیت‌الله بهاء‌الدینی‌ها هم جای خود را دارند و در مسیر سیر الی‌الله به نتایج خوبی رسیدند. پس هر کس باید به استعداد خود

---

17 - به کتاب «آشنایی با علوم اسلامی، کلام و عرفان» از شهید مطهری «رحمة‌الله‌علیه» آخر درس ششم رجوع شود.

18 - در همین رابطه عنایت داشته باشید که نسبت به کسانی که خود را به عنوان استاد عرفان مطرح می‌کنند به شدت باید احتیاط کرد.

نگاه کند.<sup>19</sup> هیچ وقت نباید خواهرها مثل برادرها بشوند، یا برادرها مثل خواهرها بشوند یا همه خواهرها بخواهند مثل هم باشند، برای هر کسی راهی جهت ارتباط با عالم غیب هست<sup>20</sup> هر کس با توجه به آن اندیشه‌هایی که بزرگان در اختیارش قرار داده‌اند، سیر الی‌الله را طی می‌کند.

پس از آنجایی که هر کس باید خلوت داشته باشد، باید اندیشه‌ی مناسب آن خلوت را از طریق مطالعه‌ی کتاب‌های خاص به روح خود برساند و با آن اندیشه زندگی کند. خداوند همان‌طور که پیغمبر می‌پروراند تا راه کلی سعادت را به بشر متذکر شود، دانشمندانی می‌پروراند که تذکرات مناسب روح هر کس را به او بدهند، باید بگردیم آن‌ها را پیدا کنیم. همان‌طور که عده‌ای به جهت گناهانشان نمی‌توانند پیغمبر زمان‌شان را درک کنند، عده‌ای هم به جهت گناهان و هوس‌ها و کبرهای‌شان نمی‌توانند دانشمندان مناسب روح‌شان را که خدا برایشان پرورانده است، درک کنند، این‌ها فردای قیامت به جهت این غفلت‌ها چه غصه‌ها که نمی‌خورند!

---

19 - در این رابطه توصیه می‌کنم به بحث «خود باشیم و خود شویم» در جلسه‌ی نهم کتاب «آشتی با خدا» نظری بیندازید.

20 - در مجامع روایی ما هست که؛ «الطرق إلى الله بعدد أنفاس الخلائق»، راه‌های سیر به سوی خدا به تعداد افراد، متفاوت است. (بحار الأنوار، ج 64، ص 137).

### مطالعه؛ مقدمه‌ی «ذکر بی‌نیاز از مطالعه»

**سؤال:** حال با توجه با این که می‌فرمائید، عموم انسان‌ها نیاز به مطالعه دارند آیا تا آخر عمر انسان نیاز دارد مطالعه کند، یا در مرحله‌ای از عمر دیگر از مطالعه‌ی کتاب بی‌نیاز می‌شود؟

**جواب:** هم آری و هم نه. آری انسان باید دائماً و تا آخر عمر کتاب ذکر داشته باشد. اما این طور نیست که تا آخر نیاز داشته باشید کتاب بخوانید تا چیز جدید یاد بگیرید، اگر به لطف الهی خوب شروع کنید، بعد از مدتی کتاب‌ها مطلب جدیدی به شما یاد نمی‌دهد، اما بعد از بیست، سی سال مطالعه و در عالم تفکر به سر بردن، احساس می‌کنید که انس با کتاب‌ها یک معنی دیگری برای شما دارد، و آن عبارت است از قصه‌ی «المؤمن مرآة المؤمن» مؤمن آینه مؤمن است، در کتاب عالمان عالم‌دار، عکس خود را می‌یابید، گویا در آن کتاب‌ها شما را به شما می‌نمایاند. این جاست که آرام آرام مایلید با آثار انسان‌هایی که در موضوعات معرفتی و روحانی جامع‌اند، بیشتر مأنوس باشید، با امثال مثنوی یا فصوص الحکم و فتوحات المکیه‌ی محی‌الدین می‌توانید به راحتی مدت‌های زیادی زندگی کنید، به خصوص روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام بیشتر برایتان معنی می‌دهد و آرام آرام إن شاء الله أنس با قرآن و تدبّر در آیات آن برای شما یک معنی خاص می‌دهد. دیگر در این مراحل از تفسیر قرآن هم می‌گذرید، اینجا دیگر فقط قرآن است که می‌تواند آن لایه‌های عمیق جان ما را سیراب کند. بالاترین مقامی که انسان می‌تواند زیر این آسمان پیدا کند این است

که زندگی‌اش «انس با قرآن» شود و آن را به عنوان کتاب ذکرِ خود بیابد،  
إن شاء الله.

### مدیریت منحنی مطالعه

**سؤال:** آیا در همه اوقات در تمام دوران عمر یک‌طور باید مطالعه کرد  
و برنامه‌ی ثابتی داشت؟

**جواب:** خیر. سیر مطالعه حالت منحنی باید داشته باشد، به طوری که  
در بعضی مواقع باید اوج بگیرد و در بعضی مواقع باید شتابش کم شود. در  
دوره‌ی دانشجویی از یک جهت باید تفکر در رشته‌ی دانشگاهی در اوج  
خود باشد تا در درسی که می‌خوانید احاطه‌ی لازم را به دست آورید و به  
واقع جوانب آن رشته را بشناسید، از طرف دیگر در همین دوره‌ی  
دانشجویی که ذهنتان فعال است و شرایط مطالعه‌ی موضوعات غیر درسی  
به‌خوبی فراهم است، باید هندسه‌ی تفکر خود را سازماندهی کنید، و‌گرنه  
وقتی فارغ‌التحصیل شدید به دلایل گوناگون نمی‌توانید مبانی معرفتی  
خودتان را سر و سامان دهید،<sup>21</sup> تجربه نشان داده آن کسانی بعد از  
فارغ‌التحصیلی در عالم دین مانده‌اند و حساسیت زندگی آن‌ها در راستای  
عقایدشان بوده که در دوره دانشجویی به طور جدی وارد موضوعات  
معرفتی شده‌اند. پس از این جهت هم باید منحنی مطالعاتی خود را تنظیم  
کنید، منتها این دو منحنی با هم تطابق ندارد، به طوری که می‌شود در

---

21 - همین‌طور طلاب عزیز در دوره‌ی مقدمات و سطح باید بیشترین همت خود را در  
درس‌های رسمی حوزه بگذرانند تا آن دروس - که در واقع دروس پایه هستند - برایشان ملکه شود.



بعضی موارد منحنی مطالعاتِ موضوعاتِ رشته‌ی تحصیلی در اوج باشد و منحنی مباحث معرفتی به حدّ اقل برسد و در بعضی موارد برعکس باشد. برنامه‌ریزی جهت شکل‌دهی این دو منحنی به مدیریت شما بستگی دارد، هنر شما آن است که یکی را قربانی دیگری نکنید و اگر درست برنامه‌ریزی کنید در هر دو امر به خوبی موفق می‌شوید، فرموده‌اند: «تَوْضِیحُ الْوَقْتِ، تَوْسِیعُهُ» اگر وقت درست تقسیم شود گسترش می‌یابد و زمان برای انجام همه‌ی کارها پیدا می‌کنیم. به شرطی که چه در دروس دانشگاهی و چه دروس طلبگی، و چه در مباحث معرفتی بیخود به حاشیه‌های غیر مفید خود را مشغول نکنیم.

## دو نکته برای دانشجویان و طلاب

الف) دوران دانشجویی و طلبگی؛ دوران بذر پاشیدن در دشت زندگی آینده است.

وقتی شما وارد پهن‌دشت زندگی شدید و از تحصیلات طلبگی و دانشگاهی در آمدید، آن هندسه‌ای که در این دوران برای شخصیت خود ساخته‌اید و آن منشی که در دوران تحصیل برای خودتان پی‌ریزی کرده‌اید، در زندگی به کمک شما می‌آید. کسی که در دوران تحصیل شخصیت درستی پیدا نکرده و موضوعات اساسی تفکر را نشناخته، در زندگی که وارد شد، دائم موضوعات فکری خود را عوض می‌کند؛ نه می‌داند چه موقع باید فیزیک یا منطق بخواند و در خواندن آن چه موضوعی را باید دنبال کند، و نه می‌داند چه موقع تفسیر بخواند و در خواندن آن چه

موضوعی را باید دنبال کند. اگر در دوره‌ی تحصیل و در آن آمادگی خاص، گرایش‌های متفاوت خود را مدیریت کنید تا آخر با برنامه‌ی حساب‌شده هر کاری را در جای خود انجام می‌دهید، به راحتی با حادثه‌هایی که پیش می‌آید با آمادگی قلبی و روی باز برخورد می‌کنید، به عبارت دیگر ساختار شخصیتی حکیمانه‌ای برای خود پی‌ریزی می‌نمائید.

آنچه عزیزان نباید فراموش کنند؛ این است که در دوران تحصیل، سعی کنید شخصیت علمی و فکری خود را پایه‌ریزی نمایید تا بعد از آن بتوانید آن شخصیت را ادامه دهید و به عنوان یک اندیشمند زندگی خود را شکل دهید تا در پهن‌دشت زندگی همیشه بهترین انتخاب‌ها را داشته باشید و قوه‌ی وهمیه برای شما تعیین تکلیف نکند. شما در حین تحصیل خیلی نمی‌توانید انتخاب آزاد داشته باشید، درس‌ها و محیط بر شما احاطه دارند. اما پس از آن که از دروس رسمی فارغ شدید قدرت انتخاب‌تان آزادتر می‌شود، در آن شرایط اگر برای خود شخصیت علمی - به خصوص در امور معرفتی - نداشته باشید، روزمرگی‌ها شما را بازی می‌دهد. به همین جهت تأکید می‌کنم این فرصتی که در اختیار دارید از حساس‌ترین فرصت‌ها است، هر کاری و هر شخصیتی که مانع استفاده‌ی کامل شما از این فرصت شد، دشمن شما است، گفت: «درحقیقت دوستان دشمن‌اند» این را متوجه باشید؛ آن دوستی که نمی‌گذارد شما در این فرصت استثنایی در شخصیت علمی، معرفتی خود استحکام پیدا کنید، واقعاً دشمن شما است، خیلی دوستانه به او بگو: عذر می‌خواهم ما نمی‌توانیم با هم باشیم. او

می‌خواهد زندگی خود را در این فرصت استثنایی با گپ‌زدن تمام کند و شما می‌خواهی زندگی آینده‌ی خود را شکل دهی، چگونه می‌توانید با هم باشید؟ با یک همّت و جدّیت اساسی مسیر خود را از کسانی که زندگی را به بازی گرفته‌اند جدا کنید، بدون دعوا و قهر، خیلی محترمانه به او بگو حقیقتش آن است که ما دو روحیه‌ایم، در عین احترام به شما من نمی‌توانم با شما باشم. تا آخر هم سلام و علیک خود را حفظ کنید. این هنر بزرگی است که انسان‌ها بتوانند وقتی دارای یک هدف نیستند پیش از آن که در کنار همدیگر عمر خود را ضایع کنند از همدیگر جدا شوند. مولوی داستان مجنون را با شترش در همین رابطه نقل می‌کند که مجنون راه بیابان را پیش گرفته بود تا به لیلایش برسد ولی شتر، دلش در گرو گره‌ای بود که در طویله داشت، می‌گوید:

هَوَى نَاقَتِي خَلْفِي وَقُدَامِي      وَ اِنِّي وَ اِيَّاهَا لَمُخْتَلِفَان  
 محبوب ناقه‌ی من در پشت سر من است و محبوب من در جلو من و  
 من و او دارای دو مقصد هستیم.

همچو مجنون‌اند و چون ناقه‌اش یقین	می‌کشد آن پیش و این واپس به کین
میل مجنون پیش آن لیلی روان	میل ناقه پس پی گره دوان
یک دم ار مجنون ز خود غافل بدی	ناقه گردیدی و واپس آمدی
لیک ناقه بس مراقب بود و چست	چون بدیدی او مهار خویش سست
فهم کردی زوکه غافل گشت و دنگ	رو سپس کردی به کره بی‌درنگ
چون به خود باز آمدی دیدی ز جا	کاو سپس رفته ست بس فرسنگ‌ها
در سه روزه ره بدین احوال‌ها	ماند مجنون در تردد سال‌ها

گفت ای ناقه چو هر دو عاشقیم      ما دو ضد، پس همره نالایقیم  
 نیستت بر وفق من مهر و مهار      کرد باید از تو عزلت اختیار  
 این دو همره همدگر را راه زن      گمره آن جان کاو فرو ناید ز تن  
 جان ز هجر عرش اندر فاقه‌ای      تن ز عشق خار بن چون ناقه‌ای  
 جان گشاید سوی بالا بال‌ها      در زده تن در زمین چنگال‌ها  
 تا تو با من باشی ای مرده‌ی وطن      پس ز لیلی دور ماند جان من  
 روزگارم رفت زین گون حال‌ها      همچو تیه و قوم موسی سال‌ها  
 راه نزدیک و بماندم سخت دیر      سیر گشتم زین سواری سیر سیر  
 باید خود را متوجه این امر مهم بکنیم که کسی حق ندارد زمینه‌ی  
 تفکر من را با بطالت‌های خود از بین ببرد.

راحت شدن از دست دوستانی که خلوت آدم را به هم می‌زنند را از  
 خدا بخواهید؛ خدا هم کمکتان می‌کند، و فراموش نکنید، مؤمن باید با حیا  
 باشد ولی خجالتی نباشد، می‌فرمایند: حیا نشانه‌ی عقل و خجالتی بودن  
 نشانه‌ی جهل است.

ب) نکته دوم این که وقتی متوجه شدیم دوران دانشجویی و طلبگی  
 دوران پاشیدن بذر در پهن دشت زندگی است، در این بذرپاشی باید برنامه  
 داشت، هر کس به جایی رسید و از زندگی خود بهره گرفت و بهره رساند،  
 در ازای برنامه‌ریزی بود، دائماً باید در هر حال برنامه داشت و طبق برنامه  
 عمل کرد، حتی بازی و تفریح و گپ‌زدن هم باید با برنامه باشد. درست  
 است وقتی نمی‌توانید طبق برنامه‌ای که ریخته‌اید عمل کنید مایوس  
 می‌شوید، ولی دوباره برنامه‌ریزی کنید و در برنامه‌ی دوم نقطه‌های ضعف

برنامه‌ی اول را در نظر بگیرید، باز برنامه‌ی سومی بریزید که نقطه‌های ضعف کمتری داشته باشد، در فصول مختلف سال بنا به شرایط مختلف برنامه‌ریزی جدید بکنید، بالأخره یک روز بی برنامه نباشید، هرچند باید در برنامه‌ی خود انعطاف داشته باشید و پیش‌بینی مسائل احتمالی را هم بکنید.

مثلاً یک برنامه بنویسید که صبح چه موقع از خواب بلند شوید، چه مدت باید برای نماز و تعقیبات و قرآن بگذارید، چقدر ورزش کنید، چه ساعتی مطالعه را شروع کنید، این ساعت این درس مشخص را بخوانید، یک هفته که می‌گذرد می‌بینید بعضی از قسمت‌ها درست اجراء نمی‌شود، بسیار خوب، برنامه را عوض کنید، از اول برنامه‌های خیلی آرمانی نریزید که نتوانید انجام بدهید، ولی حتماً برای خودتان برنامه بریزید. حتی برای خواب برنامه‌ی مناسب بریزید که فردا کسل نباشید، بین شش تا هشت ساعت خواب در بیست و چهار ساعت طبیعی است. همچنین غذا خوردن هم با برنامه باشد، و مقدار آن هم مشخص باشد، نه خیلی کم، نه خیلی زیاد. وقتی طبق برنامه می‌گوییم از ساعت 8 تا 9/5 می‌خواهم این کتاب را بخوانم معلوم است چقدر مطالعه کرده‌اید. اما وقتی که می‌گوییم پیش از ظهر این کتاب را می‌خوانم معلوم نمی‌شود چه کار کرده‌اید.

تأکید بنده آن است که برنامه داشته باشید و برنامه‌های‌تان قابلیت انعطاف داشته باشد، یک برنامه خشک و خشن آهین خوب نیست، تجربه کرده‌اید اگر این ساعت از صبح از خواب بلند شوی در حین روز خوابت می‌گیرد، باید نیم ساعت بیشتر بخوابی، همین نیم ساعت خواب اضافه را وارد برنامه کنید، مهم این است که همین نیم ساعت خواب اضافه با برنامه

باشد، به خصوص در اوقاتی مثل تابستان که اگر برنامه نریزید یک دفعه می‌بینید سه ماهه‌ی تابستان گذشت.

### توانایی عجیب دانشجویان در مطالعه

**سؤال:** در دوران دانشجویی، خارج از دروس رسمی، بیشتر چه بحث‌هایی را مطالعه کنیم و پس از دوران دانشجویی چه موضوعاتی را ادامه دهیم؟

**جواب:** همان‌طور که عرض کردم ابتدا باید برای شخصیت خود مبنایی را طرح‌ریزی کنید که اولاً: فکر شما متوجه موضوعات اساسی باشد. ثانیاً: روحیه‌ی تفکر و تحقیق و مطالعه در این دوره در شما شکل گیرد، وقتی از این دو جهت خود را تعریف کردید، دو نکته‌ی فوق خود را می‌نمایاند.

دوران دانشجویی و طلبگی خصوصیتی دارد که انسان سعی می‌کند به نحو گسترده‌ای به بسیاری از موضوعات سر بزند. چون از یک طرف روحیه‌ی جستجوگری او در اوج خود می‌باشد، از طرفی هم هیچ چیزی ندارد که به آن مغرور باشد. تعبیر آیت‌الله مصباح این بود؛ شما دانشجویان یک اقیانوس اطلاعات هستید اما به عمق نیم‌سانتی‌متر. دوران ما این‌طوری بود که دانشجویان خیلی کتاب می‌خواندند، روحیه‌ی خیلی خوبی در بین اکثر دانشجویان حاکم بود و آن این بود که همه خیلی کتاب می‌خواندند، همه چیز هم می‌خواندند. مثلاً رشته‌ی بنده زمین‌شناسی بود، ولی جامعه‌شناسی و فلسفه و تاریخ هم می‌خواندم، از کتاب‌های مارکسیست‌ها

بگیر تا کتاب‌های آقای شریعتی و شهید مطهری و آقای بازرگان و خلاصه هر کتابی که فکر می‌کردیم در راستای اسلام و انقلاب کمک می‌کند می‌خواندیم، شاید باورتان نیاید؛ بعضی از مذهبی‌ها بیشتر از غیرمذهبی‌ها کتاب‌های مارکسیست‌ها را می‌خواندند، حرف آیت‌الله مصباح «حفظه‌الله» حرف درستی بود، گویا دانشجویی یعنی همین که آدم اول به همه‌ی نوشته‌ها یک سری بزند. ولی باید زود عالمان عالم‌دار را پیدا کند و از طریق نوشته‌های آن‌ها وارد خلوت روح آن‌ها با خدا شود.

در دوره‌ی دانشجویی و طلبگی اگر موقعیت خود را درست بشناسید با ارتباط زیادی که با هم دارید و آمادگی خاص آن دوران، خیلی زود با موضوعات علمی و معرفتی مرتبط می‌شوید. الحمدلله ارتباطات افرادی که انقلاب اسلامی را پذیرفته‌اند با همدیگر خیلی خوب است، آمادگی‌های دوران دانشجویی و طلبگی خیلی عجیب است، بعداً که از این دوران در آمدید، دیگر این خبرها نیست، اگر از این فرصت درست استفاده کردید - فرصتی که جزئیات را هم می‌توانید بگیرید - بعداً که آرام‌آرام از جزئیات می‌گذرید و به کلیات سیر می‌کنید، حال جمعی دارید، یعنی نه جزئیات شما را از کلیات محجوب می‌کند و نه کلیات شما را از جزئیات غافل می‌نماید.

روحیه‌ی جزءفهی شما در این دوران آن قدر قوی است که اگر آن را درست مدیریت کنید کتاب پانصد صفحه‌ای را در مدت چند روز مطالعه می‌کنید و مطالب آن را می‌گیرید.

مواظب باشید در مطالعات خود دو نکته را رعایت کنید: از یک طرف مطالعات شما مبنا داشته باشد تا هیچ‌گاه رها نشود و طی یک سیر بلندمدت پایه‌ریزی شود، و از طرف دیگر آنچه می‌خواهید جای آن را در زندگی خود مشخص کنید، بالأخره باید سیر فکری شما به فهم روایت و قرآن ختم شود و به جایی برسد که قدرت تدبیر در قرآن در شما رشد کرده باشد. این‌طور نمی‌شود که هر چه به دستتان رسید بخوانید و گرنه بعد از مدتی از مطالعه کردن خسته می‌شوید و از آنچه که از طریق مطالعه کردن می‌توانستید به آن برسید، باز می‌مانید.

شما باید در سیر مطالعاتی خود وارد روح دینی و ارتباط با قرآن و سخنان اهل‌البیت علیهم‌السلام شوید. طوری مطالعات خود را تنظیم کنید که به آن‌جا برسید. جان و فطرتِ بالفعلِ همه‌ی انسان‌ها اهل‌البیت علیهم‌السلام است، که قرآن مجسم‌اند. تا کار به آن‌جا ختم نشود انسان احساس بی‌هویتی می‌کند. البته برای رسیدن به آن هدف مقدماتی لازم است، اول این که عنایت داشته باشید زبان قرآن عربی است، سعی بفرمائید یک دوره‌ی مختصر ادبیات عرب بدانید و حساس باشید قرآن و روایات را از زبان خودش بگیرید، خیلی فرق است که برای فهم روایات و آیات با زبان اصلی آن‌ها، آن‌ها را مطالعه کنید، تا با زبان فارسی با آن‌ها آشنا شوید، لاقلاً طوری باشد که وقتی ترجمه‌ی آیات و روایات را دیدید، بتوانید با متن عربی آن مرتبط شوید.

از دیگر مقدماتی که به ما کمک می‌کند تا در فهم آیات و روایات موفق باشیم توانایی تفکر و تفقه است، از جمله عواملی که امکان تفکر در



آیات و روایات را به‌خوبی فراهم می‌کند و امثال حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» و علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» آن مسیر را طی کردند، فهم حکمت صدرایی و عرفان محی‌الدین است، برنامه‌ریزی کنید حداقل مباحث معرفت نفس و برهان صدیقین و حرکت جوهری و فصوص‌الحکم محی‌الدین و یا شرح جلد اول مقالات از آیت‌الله محمد شجاعی را دنبال کنید.

نکته‌ای که باید به آن مجهز شد تا نگاه ما به قرآن و روایات نگاه درستی باشد، موضوع نگاه شهودی است، باید همواره متوجه باشیم روح آیات و روایات شهود شده‌اند، روی آن‌ها فکر شده و ارائه شده است، در سیر به سوی نگاه شهودی، «مباحث معاد» و «آن‌گاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» تدوین شده، «جلد هشتم و نهم اسفار» نیز به این جهت ترجمه شد که نکات دقیقی از معارف الهی در اختیار انسان می‌گذارد. **إن شاء الله**

یک طرح دیگر که برکات خوبی در پی دارد کار روی کتاب‌های امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» است. در ابتدا کتاب «آداب‌الصلوة» ایشان را شروع کنید، بعد کتاب «چهل حدیث» و بعد کتاب «شرح حدیث جنود عقل و جهل»، بعد آرام‌آرام «شرح دعای سحر» و کتاب «مصباح‌الهدایة» را کار کنید و سعی بفرمایید هر کدام مشکل بود یا در آن اصطلاحی بود که متوجه نشدید، آن متن یا اصطلاح را بپرسید تا برای همیشه بر آن موضوع مسلط شوید، آرام‌آرام قوت می‌گیرید و سراغ «سرالصلوة» می‌روید و از این طریق معارف بسیار خوبی به دست می‌آورید.

وقتی در این وادی که عرض کردم وارد شوید، دیگر در مطالعه‌ی کتب، بین امام خمینی و آیت‌الله جوادی و علامه طباطبائی و آیت‌الله حسن زاده و آیت‌الله محمد شجاعی و امثالهم تفاوتی نیست. حتی معتقدم اگر بتوانید آثار امام خمینی «رحمة الله علیه» را تا حدی کار کنید و سپس به سراغ تفسیر «المیزان» بروید، راحت‌تر المیزان را می‌فهمید. جمع‌های چند نفری تشکیل دهید و از قبل قسمتی از کتابی را که می‌خواهید مطالعه کنید تعیین بفرمائید تا در طول هفته همه بخوانند و نکات مهم آن را یادداشت کنند و سپس در آن جلسه روی آن تأکید و بحث شود.

تفکر شهید مطهری «رحمة الله علیه» مقدمه‌ی خوبی است، و انصافاً این شهید بزرگ معارف خوبی را طرح کرده است. البته مسائلی را که در زمان ایشان مطرح نبوده - مثل آنچه امروز فرهنگ مدرنیته با ظهور انقلاب اسلامی چهره‌ی واقعی‌اش را ظاهر کرده - یعنی موضوع غرب‌شناسی را باید در کتاب‌های شهید آوینی و دکتر داوری و مرحوم مددپور و مرحوم عباس معارف پیگیری کنید و از جهت دیگر نگاه جناب آقای رحیم‌پور ازغدی دقت‌های خوبی به شما می‌دهد.

علامه طباطبائی و امام «رحمة الله علیهما» و امثال این بزرگان در یک افق برزخی بوده‌اند، آن‌ها از «زمان» بالاتر و برتراند. علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» صدسال که هیچ، صدها سال از زمان خود جلوتر است. کسی که برزخی شد، دیگر از محدوده‌ی زمان در می‌آید. برای همین هم حرف‌های ملموس نمی‌زند، قاعده می‌گوید. حالا یک شهید مطهری «رحمة الله علیه» می‌خواهد که آن حرف‌ها را ملموس کند. وقتی آن قاعده‌ها ملموس شد،

به همان اندازه محدود می‌شود. بنده ممکن است از نام بردن دیگر بزرگانی که در عالم دینی به سر می‌برند غفلت کرده باشم، این عزیزان را به عنوان نمونه عرض کردم. به خصوص در مورد طلاب باید در جای دیگر بحث را ادامه داد، چون اکثر علمای گذشته و حال در حوزه، علمای عالم‌دار هستند و به همین جهت یک طلبه در حوزه‌ی علمیه نسبت به دانشگاه، زودتر وارد عالم دینی می‌شود.

### برنامه بریزید تا برنامه شوید

**سؤال:** برای مطالعه زمان خاصی را تعیین کنیم یا در طول هفته روز خاصی را به مطالعه اختصاص دهیم؟

جواب: فرق نمی‌کند، بستگی به موقعیت شما دارد. بله؛ همان‌طور که عرض کردم حتماً برای خود برنامه بریزید و آن برنامه را یادداشت کنید تا این که إن شاء الله بعد از مدتی خودتان برنامه شوید. می‌گویند «حارث مُحاسبی» آن عارف بزرگ، وقتی هم که خیلی پیر و فرتوت شده بود - به طوری که نمی‌توانست روی پای خود بایستد - همین که اذان می‌گفتند، بدنش راست می‌شد، نمازش را می‌خواند و دوباره می‌افتاد. چنین کسی خودش برنامه است. به یاد دارم شخصی را که در حال اغما و احتضار بود هیچ چیزی نمی‌فهمید، اما همین که مؤذن اذان می‌گفت، چون نمی‌توانست بلند شود و وضو بگیرد، شروع می‌کرد روی شکمش تیمم کردن و بعد نماز را با کلمات صحیح می‌خواند. نماز که تمام می‌شد دوباره به حالت اغما می‌رفت. این‌ها خودشان بعد از یک مدتی که در

عمر خود با برنامه کار کرده‌اند و محور برنامه‌ها را هم نماز قرار داده‌اند، برنامه شده‌اند، حالا تصور فرمائید دربرزخ چقدر به این‌ها خوش می‌گذرد! چون یک شخصیت منظم الهی برای خود تدوین کرده‌اند.

### فوائد مطالعه در جنبه‌های فردی و اجتماعی

**سؤال:** نقش مطالعه، در جنبه‌های شخصی، اجتماعی و فعالیت‌های فرهنگی کجا است، اگر ممکن است این موضوع را بیشتر شرح دهید.

**جواب:** به نظر من جواب این سؤال در مقدماتی که عرض کردم داده شده، زیرا از طریق مطالعه، از کثرت به وحدت سیر می‌کنید. و در وحدت با خدا، در همهٔ عالم حاضر می‌شوید. چون او در همه‌ی عالم حاضر است و لذا به نور حضور او شما در همه‌ی عوالم حاضر خواهید بود، در آنچنان حضوری قرار می‌گیرید که دیگر نیاز نیست که بفهمید دشمنان اسلام فردا چه کار می‌کنند. قبل از این که آمریکا با این وضعیت که امروز در خاورمیانه گرفتار شده، گرفتار شود. امام خمینی «رضوان الله علیه» می‌فرمایند: آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. اگر توانستید با خدا زندگی کنید، خدا در همه‌ی اعصار و در همه‌ی زمان‌ها و زمین‌ها حاضر است، شما هم در حال حاضر در همه‌ی اعصار و امکانه و عوالم زندگی می‌کنید. ابتدای بحث شرح نامه‌ی 31 نهج البلاغه عرض شد که امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندشان می‌فرماید: فرزندم! کسی دارد برای تو نامه می‌نویسد که مثل این که با همه‌ی امت‌ها زندگی کرده است. واقعاً همین طور است.

مطالعه، از این طریق که عرض کردم یک نوع وحدت و تمرکزی برای روح شما به وجود می‌آورد که امکان نفوذ و حضور شما در عوالم دیگر - فوق زمان و مکان - محقق می‌گردد. شما در مطالعه‌ی کتاب‌های دقیق و معرفتی مجبورید دائماً تمرکز کنید، و همچنان تمرکز خود را ادامه دهید. «تمرکز» یعنی ایجاد «وحدت» در شخصیت و «وحدت» یعنی نزدیکی به احد و هم‌سنگ شدن با احد. از طرفی حضرت احد در همه‌ی عوالم هستی - فوق زمان و مکان - حاضر است، چون قبلاً در کتاب «ده نکته از معرفت نفس» روشن شد هر موجودی که مجردتر است، حاضرتر است. اگر از طریق تزکیه و تمرکز بر روی موضوعات حقیقی، جهت تجرد خود را تقویت کنید، آن وقت می‌بینید در همه‌ی اعصار حاضرید - البته حضور قلبی غیر از حضور فکری و حصولی است - خیلی راحت می‌توانید احساس کنید ذات غرب یعنی چه. اگر هنوز هوس نیویورک رفتن دارید، به خاطر این است که جنبه‌ی وحدتتان رشد نکرده. البته اگر با انگیزه‌ی خاص علمی و تحقیقی بخواهید بروید آنجا، بحثش جدا است. منظور این است که همین طور بدون دلیل بگویید: «ای کاش من نیویورک بودم، و یا در کره‌ی ماه بودم». اگر درست به جنبه‌ی تجرد وجود التفات داشته باشید، نه تنها احساس می‌کنید همه‌جای عالم هستید، بلکه خود را در عوالم برتر از عالم ماده می‌یابید.

## علم به خودی خود راه می‌گشاید

**سؤال:** در زمینه‌های شخصی و اجتماعی و فعالیت‌های فرهنگی چگونه از مطالعاتمان استفاده کنیم؟

**جواب:** وقتی در مقام علم قرار گرفتید، خودش به خودی خود راه می‌گشاید و اقتضائات خود را ظاهر می‌کند، دیگر دل و دست و زبان شما جهت خاص خود را می‌رود، چون علم شما را می‌برد، نه این که شما علم را. وقتی با علم روبرو شدید با مقصد روبه‌روئید، دست و زبان و پای شما است که سعی می‌کند خود را در آن ساحت حفظ کند. شخصی آمد خدمت پیامبر ﷺ و سؤال کرد؛ قیامت چه موقع واقع می‌شود؟ همان‌طور که می‌دانید پیامبر ﷺ تجلی کامل عالم غیب و قیامت است. مولوی به طرف انتقاد می‌کند که تو از قیامت می‌پرسی قیامت چه موقعی است؟

پس محمد صد قیامت بود نقد      ز آن که حلّ در فنایش حل و عقد  
 زاده ثانی است احمد در جهان      صد قیامت بود او اندر عیان  
 زو قیامت را همی پرسیده‌اند      کای قیامت تا قیامت راه چند  
 بازبان حال می‌گفتی بسی      که ز محشر حشر را پرسد کسی؟  
 پس قیامت شو قیامت را ببین      دیدن هر چیز را شرط است این  
 وقتی خودِ علم نور است، و خداوند آن را به قلبی که آماده باشد  
 می‌اندازد، خودش راه را نشان می‌دهد، مطالعه‌ی کتب عالمان اهل خلوت،  
 زمینه‌ی تجلی آن نور خواهد شد و معلوم است آن علمی که عرض  
 می‌کنم غیر از علم فیزیک و شیمی و امثال آن‌ها است، علمی است که به  
 کمک آن به خلوت علما وارد می‌شوید و در عالم آن‌ها سیر می‌کنید.

## جایگاه اخلاق در سیر مطالعاتی

**سؤال:** در کنار مطالعات عقیدتی، چقدر باید مطالعات اخلاقی و حضور در جلسات اخلاقی را مد نظر داشت و یا سرگذشت بزرگان و زندگی‌نامه‌ی شهدا را مطالعه کرد؟

**جواب:** اصل و مقصد ما در این دنیا پیدا کردن یک نوع سازمان فکری است که بتوانیم قلب را به سوی حقایق سیر دهیم.<sup>22</sup> شما با مطالعه به آن معنی خاصش، سازمان فکری پیدا می‌کنید. چون در این نحوه مطالعات یک نوع شخصیتِ «وحدانی» به دست می‌آورید که به هیچ‌وجه نمی‌خواهید آن را از دست بدهید و لذا با جدیت تمام آداب اخلاقی را رعایت می‌کنید تا این یگانگی به هم نخورد، در این حالت کتاب و روایت و قرآن برای حفظ این یگانگی است. گفت:

اول قدم آن است که او را یابی      آخر قدم آن است که با او باشی

آن اخلاقی که انسان بخواهد اخلاق را به خود ببندد، اخلاق حقیقی نیست. آری، یک وقت دائم به خودتان می‌گویید: راست بگو، زشت است دروغ بگویی این بد نیست؛ اما یک وقت است احساس می‌کنی اگر دروغ بگویی با خودت دعوات می‌شود، در واقع احساس می‌کنی با دروغ گفتن خود را نفی می‌کنی. این که می‌گویند مؤمن هر شب محاسبه می‌کند به خاطر این است که انسان اخلاقش از خودش جدا نیست که بخواهد اخلاق را بر خودش ببندد، محاسبه می‌کند در چه زمانی از روز خود را در

---

22 - برای روشن شدن این نکته به نوشتار «چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی» از همین مولف رجوع فرمائید.

دست نفس اماره داده و از اتحاد با نور پروردگار محروم شده است. در مورد متخلق شدن به اخلاق الهی تعبیر ملاصدرا «رحمة الله علیه» خیلی عالی است؛ می‌گوید: نباید شما چون سنگی شوید که روی آن را طلا گرفته‌اند، بلکه باید سنگی باشید که طلا شده‌است و تمام وجود ما صدق و تواضع و ایثار باشد. مطالعات مورد بحث و معارف حاصل از آن، شخصیت انسان را عوض می‌کند، نه اینکه آدابش را تغییر دهد. پس در جواب شما باید عرض کنم: در اثنا تفکر، اخلاق جای خود را باز می‌کند و در همین راستا زندگی بزرگان و شهدا نمونه‌ی خوبی جهت متخلق شدن به اخلاق اسلامی خواهد بود. وقتی زندگی نامه‌ی بزرگان یا شهدا را می‌خوانید، اگر با آنها هم‌افق نشده باشید و راه دیگری را برای خود برنامه‌ریزی کنید ممکن است با آنها احساس دوگانگی کنید. ولی وقتی در آن زندگی که آنها انتخاب کردند وارد شدید، احساس می‌کنید وقتی بر زندگی آنها نظاره می‌کنید در واقع جان شما تغذیه می‌شود و عزم شما در مسیرتان صدچندان می‌گردد. وقتی چگونگی زندگی توحیدی یک عالم یا یک شهید را می‌خوانید، معنی‌اش این است که:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش کی روی ره ز که پرسی، چه کنی، چون باشی؟!

شهدا یک نهیب و هشدار به ما هستند که این پل صراط است، پس چرا معطلی؟! علامه محمدتقی جعفری «رحمة الله علیه» یک‌بار در دعای خود به شهدا می‌گفتند: «خدایا! این شهدا را که به خوبی از پل صراط دنیا گذشتند، با اولیاء و اصفیاء محشور کن.»



شهدا خیلی عجیب‌اند، شعور و شهود عمیقی نیاز است تا بفهمیم جایگاه شهدا از نظر دنیایی و آخرتی کجاست، فقط خواهش می‌کنم فکر نکنید زمانه، زمانه‌ی فهم شهداست، صدها سال طول می‌کشد تا ما بفهمیم جایگاه تاریخی شهدا کجاست، همان‌طور که خیلی طول کشید تا جهان آرام آرام دارد می‌فهمد اهل‌البیت علیهم‌السلام یعنی چه، وقتی زمینه‌ی فهم اهل‌البیت علیهم‌السلام فراهم شد، پیرو آن شرایط فهم شهدا نیز فراهم می‌شود.

همین حالا که من و شما اینجا نشستیم، در دنیا آدم‌هایی هستند که می‌دانند فلان فکر سی یا چهل سال دیگر جای خود را باز می‌کند و لذا بدون هیچ عجله و اصراری وظیفه‌ی خود را در تدوین آن تفکر انجام می‌دهند تا در آینده انسان‌ها در حیرت و سرگردانی نباشند. حال با این قاعده دقت کنید ائمه علیهم‌السلام با این که می‌دانستند این فکر پانصد سال یا هزار سال دیگر جای خودش را باز می‌کند، چقدر زیبا و با حوصله‌ی زیاد وظیفه‌ی خود را انجام می‌دادند تا بتوانند تاریخ را تغذیه کنند. هم چنین که خدا خوب می‌داند آیه‌ی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»<sup>23</sup> در زمان نزولش بشر در حدی نیست که جایگاه معرفتی و تاریخی آن را بفهمد و هنوز هم عمق آیه‌ی فوق برای اکثر شیعیان روشن نیست. خود ائمه علیهم‌السلام هم می‌دانسته‌اند،<sup>24</sup> همه‌ی تلاش عالمان دین این

23 - سوره‌ی احزاب، آیه 33.

24 - شاید علت این روش را بتوان در سخن مولوی جستجو کرد که می‌گوید:

وگر از عام بترسی که سخن فاش کنی	سخن خاص نهدن در سخن عام بگو
ور از آن نیز بترسی، هله چون مرغ چمن	دمبدم زمزمه‌ی بی‌آلف و لام بگو

بوده که فرهنگ اهل البیت علیهم السلام را سینه به سینه به عنوان ذخیره‌ای فرهنگی نگهدارند تا بشر آماده شود و در موقع مناسبتش آن را بگیرد و در جامعه نهادینه کند و آن ذوات مقدس به عنوان واسطه‌ی فیض، از نظر اجرایی زمین را به آسمان متصل گردانند. اصطلاحاً به این «فرهنگ آماده‌گر» می‌گویند، این نکته را به این جهت عرض کردم که عنایت داشته باشید بعضی از اندیشه‌ها هست که آرام‌آرام باید جای خودش را باز کنند و نباید در ارائه‌ی آن عجله کرد.

**سؤال:** آیا مستقیماً متن قرآن و نهج البلاغه را بخوانیم و با توجه به ترجمه‌ی آنها، روی آنها فکر کنیم، یا تفسیر آنها را بخوانیم؟

**جواب:** در ابتدا اگر از نظر فهم زبان عربی هم مشکلی نداشته باشیم، بعید است بتوانیم با قرآن و نهج البلاغه ارتباط برقرار کنیم. البته آن‌قدر آن متون سراسر معنویت و نوراند که اگر کمی هم با آنها ارتباط برقرار کنیم به همان اندازه چیزهایی به دست می‌آوریم، اما ابتدا باید به کمک شارح و مفسرِ متن، زبان متن را فهمید، همان طور که فارسی زبان‌ها زبان مثنوی و حافظ را نمی‌فهمند و در ابتدا نیاز به شرح و تفسیر دارند. از طرفی گاهی آنقدر آیات قرآن زلال است که در واقع کار مفسرِ قرآن این است که آن آب زلال را که از شدت زلالی پیدا نیست، تکانی بدهد تا موجی پیدا شود و ما ببینیم، اگر کار را مدتی از طریق مطالعه‌ی کتب تفسیر و شرح روایات

ادامه دهید، إن شاء الله به جایی می‌رسید که خودتان چشم دیدن آب زلال حقیقت قرآن و کلمات اهل‌البیت علیهم‌السلام را پیدا می‌کنید.

## تزکیه‌ی عقلی و تزکیه‌ی اخلاقی

**سؤال:** اگر کتب اخلاقی را بخوانیم، معنی سخنان اهل‌البیت علیهم‌السلام و قرآن را بهتر می‌فهمیم یا اگر بحث‌های عقلی و استدلالی را دنبال کنیم؟

**جواب:** هر دو کار لازم است، عمده آن است که متوجه شویم از یک طرف این کلمات طوری است که با آن یگانگی که با عالم قدس دارند، بدون تدبّر و تعقل نمی‌توان به آن‌ها نزدیک شد، از طرف دیگر آنقدر ظریف‌اند که اگر قلب نورانی باشد می‌تواند نور آن‌ها را بگیرد. پس اگر بتوانید اول کار فکری بکنید، تا نه تنها شبهه‌ها را زمین بزنید و عقلتان را نسبت به حقانیت آن کلمات رام کنید، بلکه با تقویت قدرت تفکر، در فهم هر چه بیشتر آیات و روایات نیز موفق گردید. وقتی ابتدا کار فکری کرده باشید، کار را درست شروع کرده‌اید، چون وقتی نسبت به بعضی موضوعات هنوز مسأله‌دار هستید و نتوانسته‌اید شبهاتتان را برطرف کنید قلب درست جلو نمی‌رود. مثلاً شما در دعای کمیل می‌خوانید که خدا یا! تو بالای ملائکه ناظر آن‌ها هستی، ملائکه دارند اعمال ما را می‌نویسند و تو ناظر آنها هستی «وَجَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي وَكُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ»؛ حال سؤال این است که آیا خدا واقعاً آن بالاست؟! یا باید ابتدا عقل و سپس قلب معنی **عُلُوّ** پروردگار را بفهمد تا در این مناجات بدون هیچ مشکلی این فراز را اقرار کنند. یا وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام

می‌فرمایند: خداوند قبل از این که کرسی و عرش را خلق کند، بوده است. باید این را بفهمیم این یک فرهنگ است، این «قبل» چه قبلی است؟ ممکن است تصورتان از ابتدا، ابتدای زمانی باشد، در حالی که ابتدای زمانی و مکانی جایی در عالم غیب ندارد. آری از طریق تدبّر و تعقل و تزکیه، معانی خاصی که در زبان آیات و روایات هست خود را به ما می‌نمایاند، زیرا زبان آن‌ها، زبان متعالی است.

تزکیه و توجه دادن قلب به سوی حقایق در فهم زبان دین نقش مؤثری دارند، چون این آیات و روایات از قلب مطهر معصوم علیه السلام ظاهر شده است، پس هر چه - با رعایت شریعت الهی - به قلب مطهر آن ذوات مقدسه نزدیک شویم، زبان آن‌ها را بهتر می‌فهمیم، ولی باز فراموش نکنید که قرآن و روایات اصرار دارند در آن‌ها تدبّر کنیم.

تجربه نشان داده پیروی از آنچه ملاصدرا «رحمة الله علیه» و امثال او کردند در ایجاد قدرت تدبّر در قرآن و سخنان ائمه علیهم السلام، عملی تر است. در دوست سال اخیر عموماً کسانی که به جایی رسیدند، با حکمت صدرایی و عرفان محی‌الدین «رحمة الله علیهما» شروع کردند و جلو رفتند، تعبیر مقام معظم رهبری «حفظه الله» در تأکید بر روی فلسفه صدرایی این است که «فقه اکبر»، توحید و معارف است، چیزهایی است که با غور در مسائل عقلی باید آن‌ها را به دست آورد و با تهذیب نفس آن‌ها را صیقل داد»<sup>25</sup> می‌فرمایند: «ملاصدرا با خلوت و انزعال و جدایی از خلق شروع کرده...»<sup>26</sup> بزرگان ما

25 - دیدار با اساتید فلسفه و کلام حوزه علمیه قم، 1382/10/29.

26 - دیدار با اعضای شورای عالی کنگره بزرگداشت صدرالمتألهین، 1384/11/14.

که با حکمت متعالیه صدرایی و عرفان محی‌الدین شروع کردند در مقایسه با بقیه احساس می‌شود به خوبی به فهم قرآن و روایات دست یافتند و در سلوک و بالفعل کردن باورها نیز موفق‌تر بودند و نمونه‌ی روشن آن را در حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» و علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» و شاگردان آنها می‌یابید. این راه را با راه‌هایی که انسان‌های عزیزی مثل «شیخ رجبعلی خیاط» طی کردند هرگز نباید مقایسه کرد او یک فردی است دارای کرامت. هیچ وقت نخواهید او را یک شخصیت جامع برای خودتان بگیرید و یا تصور کنید روش اهل کرامت با روش اهل توحید یکسان است.<sup>27</sup>

آنچه که اسلام را نگه می‌دارد و بشریت را تغذیه می‌کند عالمان دین هستند که در جامعیت علم نقلی و عقلی و عمل به آنها مستقر شده‌اند، مثل حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» و علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» و قبل از آنها آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری «رحمة‌الله‌علیه» مؤسس حوزه‌ی علمیه قم و یا آیت‌الله بروجردی «رحمة‌الله‌علیه»، این‌ها قابل مقایسه نیستند با امثال مرحوم شیخ رجبعلی خیاط یا مرحوم مجتهدی، خود آن عزیزان در مقابل عالمان بزرگ ادعایی ندارند، بالأخره در همه‌ی دوران‌ها عالمان هستند که معارف همه جانبه‌ی دین را ارائه می‌دهند و مردم را به سوی سعادتشان راهنمایی می‌کنند. تربیت کردن امثال آیت‌الله جوادی «حفظه‌الله» هنر است، هر چند احترام ما نسبت به اهل کرامت در جای خودش محفوظ است.

---

27 - برای بررسی بیشتر به پاورقی صفحات 317 و 321 از کتاب «جایگاه و معنی واسطه‌ی

فیض» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

## جایگاه کتب دکتر شریعتی در سیر مطالعاتی

**سؤال:** آیا می‌توان کتب شهید مطهری یا دکتر شریعتی را به عنوان یک سیر مطالعاتی انتخاب کنیم؟

**جواب:** کتاب‌های شهید مطهری «رحمة الله علیه» را تا حدی می‌توان به عنوان سیر مطالعاتی پذیرفت، هر چند همان طور که قبلاً عرض کردم باید به کمک کتاب‌های دیگر سیر خود را تکمیل کنید، ولی آقای شریعتی نه ادعای اسلام‌شناس بودن دارد و نه ورود او به موضوعات اسلامی، ورود همه‌جانبه بوده است. دکتر شریعتی رسالتی برای خود احساس می‌کرد و آن عبارت بود از نشان دادن حقانیت اسلام در مقابل مارکسیست‌ها، که آن زمان شدیداً فکر دانشجویان را تحت تأثیر خود قرار داده بود، و در این کارش هم موفق بود، ولی حالا که معلوم شد اسلام یک مکتب کامل و همه‌جانبه است و قدرت مدیریت جامعه را نیز دارد، از این به بعد باید با کتب علمای دین مرتبط گشت.

باخواندن کتاب‌های دکتر شریعتی، هیچ‌وقت شخصیت اسلامی همه‌جانبه پیدا نمی‌کنید، هر چند در کنار ارتباط با آثار علمای عالم‌دار، سری هم به کتب شریعتی بزنید بعضی موارد مفید است، چون امروزه افق‌هایی که باید در منظر شما باشد غیر از افق‌هایی است که کتاب‌های دکتر شریعتی مطرح می‌کند، الا این که از نظر نقد بعضی از نقص‌ها و نقد بعضی از ابعاد غرب هنوز می‌توان از نوشته‌های او استفاده کرد اما در کنار مطهری‌ها و طباطبایی‌ها و از همه مهم‌تر در کنار تفکر عرفانی، سیاسی حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» حرف چندانی ندارد. خطری که به چشم

می‌خورد این است که بدانیم نوشته‌های دکتر شریعتی «رحمة الله علیه» منهای تفکر حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» نتیجه‌اش امثال گروه «فرقان» می‌شود، بدون آن که خود مرحوم شریعتی چنین قصدی داشته باشد. این به خاطر شریعتی نیست، به خاطر این است که ما بخواهیم فکر شریعتی را به عنوان یک فکر جامع اسلامی قبول کنیم.

باید متوجه شویم آثار دکتر شریعتی هیچ‌وقت به شما عالم نمی‌دهد تا یک شخصیت شوید، آری حالی می‌دهد، به خصوص با کلمات و جملات هنرمندانه‌ای که طرح می‌کند ولی امروزه دیگر از کتاب‌های ایشان چیز قابل توجهی به دست نمی‌آورید، به خصوص چون جامعیت ندارد. مثلاً تحلیلی که راجع به امامت دارد در باره‌ی امامت سیاسی است. امامت سیاسی را خیلی خوب مطرح می‌کند ولی این امامت، امامتِ «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» نیست که خداوند می‌فرماید ما آن‌ها را امام قرار دادیم تا از موضع امر الهی که مقام «كُنْ فَيَكُونُ» است هدایت کنند، این معنی امامت را باید از تفسیر میزان علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» و یا کتاب مصباح‌الهدایه‌ی امام خمینی «رضوان الله علیه» به دست آورد.

### سیاستی که عین دیانت است

**سؤال:** چگونه فعالیت‌های سیاسی را انجام بدهیم که در عین حال آرامش مان و شخصیت علمی مان محفوظ بماند؟

**جواب:** در جزوه‌ی عالم طلبگی، عرض شده که یک انسان مؤمن همواره باید در درون نور و وظیفه کار کند تا رابطه‌ی او با عالم قدس منقطع

نشود. واقعاً مگر ما بیکاریم که با این گروه یا آن گروه به رقابت برخیزیم. ما به حکم و وظیفه کار می‌کنیم و لذا با آرامش تمام و در محضر خدا آنچه وظیفه‌مان اقتضا کرد انجام می‌دهیم و امیدوار به رحمت پروردگار هستیم تا خودش گشایش لازم را مرحمت کند.

ما از یک جهت نمی‌فهمیم کار سیاسی یعنی چه! چون از نظر ما، همان‌طور که تکویناً همه‌ی عالم در قبضه‌ی پروردگار است و او بر همه چیز حاکم است، تشریحاً نیز حکم او باید در جهان حاکم باشد، حکم خدا هم اگر بخواهد بر مناسبات انسان‌ها حاکم باشد از طریق پیغمبر و امام معصوم باید آن حکم به جامعه برسد و حاکم گردد و در زمان غیبت هم باید نظر کسی که سخن خدا و پیغمبر و معصومین علیهم‌السلام را می‌گوید حاکم باشد. ما به حکم و وظیفه‌ی الهی خود باید فعالیت‌های خود را در راستای چنین عقیده‌ای شکل دهیم، حالا این فعالیت‌ها سیاسی است یا الهی؟! دیگر دو تا نیست. از نظر ما یک کار بیشتر نیست و آن وظیفه‌ی بندگی، حال چه این وظیفه در امور فردی باشد، چه در امور اجتماعی، ما یک وظیفه بیشتر نداریم، وقتی شما رسیدید به این عقیده که نور چشم همه‌ی پیامبران و اولیاء الهی حاکمیت حکم خداست، معلوم است که زندگی خود را در راستای حفظ و تقویت آن حاکمیت متمرکز می‌کنید و از این جهت برای اسلام جان می‌دهید، حالا اسم این جان‌دادن سیاسی است یا الهی، دیگر فرق نمی‌کند.

وقتی رسیدیم به این که انقلاب اسلامی در راستای اهداف انبیاء و اولیاء الهی محقق شده است، هیچ‌وقت به این سادگی‌ها نمی‌توانیم از آن



دست برداریم، در اجرا که معلوم است کارها بالا و پایین دارد. موضوع، رویکرد و جهت کلی انقلاب است که در مبانی و تحقق و ادامه، مطابق عقیده‌ی اسلامی ما است و به همان اندازه که مسلمان هستیم، انقلابی هستیم.

ما چون انقلاب اسلامی را به عنوان یک عقیده قبول داریم حتماً با ضد انقلاب و هر جریانی که می‌خواهد آن را از اهدافش دور کند مخالفیم، بنده به حکم و وظیفه‌ی دینی با دولت‌هایی که اصول انقلاب را نادیده می‌گیرند و می‌خواهند انقلاب را در ذیل ظلمات فرهنگ غربی بی‌رنگ کنند، مخالفم، چون می‌دانم اینها چه ظلمی می‌کنند! و البته بد عمل کردن آن‌ها را هرگز پای انقلاب اسلامی نمی‌گذارم، همان طور که شیعه، عمل منافقان در صدر اسلام را پای اسلام نگذاشت. انقلاب اسلامی ایران که خداوند در غدیر وعده‌ی تحقق آن را به پیامبر ﷺ داد و به رسول خدا ﷺ فرمود می‌دانم تو نگران سقیفه هستی ولی «وَاللَّهُ يُعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» من مکتب تو را از آن مردم حفظ می‌کنم و نمی‌گذارم غدیر را در سقیفه دفن کنند، در طول تاریخ، بعد از حاکمیت وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ طرحی در مدیریت امور اجتماعی مردم به پاکی و زلالی این انقلاب نبوده است.

هنوز زمینه‌ی فهم این موضوع فراهم نشده است تا معلوم شود شهدا چگونه جایگاه تاریخی این انقلاب را فهمیدند و آنچنان متوجه ارزش آن شدند که به راحتی جان خود را فدای انقلاب کردند تا انقلاب پای بگیرد. شهدا دارای یک شعور فوق العاده بودند مثل خود انقلاب که یک لطف

بزرگ الهی بود که یک مرتبه وارد تاریخ بشر شد و فعلاً نیز همه در حالت شوک هستند که چه شد و چه دارد می شود. شهدا به عنوان یک شعور عظیم تاریخی یک مرتبه به صحنه آمده اند و مدت ها طول می کشد تا شناخته شوند. هنوز ما در دل حادثه ایم، باید کمی از آن فاصله بگیریم تا بتوانیم آن را درست ارزیابی کنیم. در قدیم این چراغ لامپاها که فتیله داشت و با نفت روشن می شد، اطرافش، در آن قسمت نزدیک به چراغ، تاریک بود، یک کمی که فاصله می گرفتید نورش به اطرافش می افتاد و می توانستیم بنشینیم مشق هایمان را بنویسیم. ما هم باید کمی فاصله بگیریم تا تازه نور حضور تاریخی شهدا را احساس کنیم و این به گذشت زمان نیاز دارد، حتی بر سر قبورشان هم که می رویم نمی توانیم با نور جانشان مرتبط شویم، گویا آن آمادگی که بتوانند ما را در درون خود راه دهند در ما نمی بینند، گفت:

چو پرده دار به شمشیر می زند همه را      کسی مقیم حریم حرم نخواهد شد  
 به جان ما می گویند: برو تو هنوز جهت فهم جایگاه ما ذهن خود را به  
 کار نینداخته ای، چون انقلابی که ما برایش جان داده ایم را نمی شناسی.  
 مدتی طول می کشد تا مردم جایگاه انقلاب اسلامی و به تبع آن فرهنگ  
 شهدا را بفهمند و ارتباط پیدا کنند. گاهی روح زلال شما جوانان  
 کمک تان می کند، خیلی خوشحال می شوم که شما بعضاً توانسته اید یک  
 ارتباط خوبی با روح بعضی از شهدا پیدا کنید و خدا را شکر می کنم که  
 چه بصیرتی به این جوانان داده است، خدا کند بتوانند آن بصیرت را با  
 معارف عالیه مدیریت کنند تا شیطان از آن ها آن را نرباید.

انقلاب اسلامی را چنین شهدایی شناختند و با آن ارتباط برقرار کردند و فدایی‌اش شدند. آیا شما این را لطف بزرگ خدا نمی‌دانید که عاشق این انقلاب باشید و در کنار آن و با آن زندگی کنید؟! حالا اسم این نوع ارتباط ما با انقلاب را سیاسی می‌گذارند یا عبادی؟ فرقی نمی‌کند، مثل نماز خواندن در زمان جنگ است همراه بعضی از فرماندهان جنگ خدمت آیت‌الله حسن زاده «حفظه‌الله» بودیم، شهید جلال افشار - خدا رحمتش کند - از ایشان پرسید: حاج آقا یک دستوری بدهید که در این ماه رجب عمل کنیم. آقا متوجه بودند افراد همه پاسدار هستند، گفتند: «دستور این است که خوب بخورید، جان بگیرید خوب هم بجنگید. حالا وقت جنگ است، اگر بخواهید روزه بگیرید جنگ می‌خواهد». چون در فضای دفاع از انقلاب آنچنان روحانیتی به افراد دست می‌داد که از هزاران کار مستحب بالاتر بود و لذا آقا می‌فرمودند جهت موفقیت در دفاع از انقلاب بدن‌های خود را تقویت کنید. نتیجه‌ی آن دفاع و روحانیت حاصل از آن را در برنامه‌های بعضی از شهدا می‌بینید که آن‌همه در سلوک الی‌الله جلو رفته بودند، بزرگان می‌گویند: این شهدا راه صدساله را یک‌شبه طی کردند. منظورم این است که کاری کنید که برسید به این انقلاب و فدایی این انقلاب بشوید، در آن حال فعالیت «سیاسی» عین فعالیت «عبادی»، روح و نور خواهد داد.

اما از این کارها که بخواهیم با گروهی رقابت کنیم و آن‌ها رقیب ما بشوند به شدت حذر کنید، بالأخره انقلاب اصولی دارد و دارد جلو می‌رود و همه‌ی ما هم باید در کنار آن باشیم و سعی کنیم اصول حفظ

شود، و اگر گروه‌هایی خواستند از اصول انقلاب عدول کنند با روش‌های نرم که رهبری این چند ساله نشان دادند، حذف می‌شوند. درگیری‌های تند در درون انقلاب ما را به جناح‌بندی می‌کشاند و ضربه می‌خوریم، به این راحتی‌ها نباید رفاقت‌مان را با گروه‌ها و افرادی که در حفظ اصول انقلاب با ما مشترک‌اند، به هم بزنیم. آمریکا و اسرائیل رقیب ما هستند، درگیری با آن‌ها عین آرامش وطمأنینه است. خدا می‌داند بنده آمریکا را به اندازه‌ی پوست گردوی روی آب مستحکم نمی‌بینم، تازه من بی‌سواد این‌طور می‌فهمم، آن‌هایی که اهل دل اند اعتنایی به آمریکا و امثال آن نمی‌کنند. در راستای انجام وظیفه، بدون آن که کوچک‌ترین تزلزلی در طمأنینه‌ی آن‌ها ایجاد شود با آن مقابله می‌کنند و همواره دست خدا را در شکست دادن آمریکا ملاحظه می‌کنند و بر ایمانشان اضافه می‌شود.

بیچاره آن‌هایی که به آمریکا و به غرب دورشده از نبی و نبوت، اصالت می‌دهند، این‌ها با این کار از تکیه‌گاه اصلی محروم شده‌اند، سیاسیونی که با اصالت دادن به فرهنگ غربی با انقلاب اسلامی مقابله می‌کنند به بی‌آیندگی هرچه بیشتر خود دامن می‌زنند و در پوچی هر چه بیشتر فرو می‌روند. چون حضرت احد است که عین بقاست و چون دامن حضرت احد را رهاکردن، فناست. انقلاب اسلامی تلاشی است برای ارتباط با حضرت احد، حال هر جریانی که از آن جدا شود از پایداری و ثمردهی جدا شده است، به کثرت نگاه نکنید به اصالت‌ها نگاه کنید.

گر هزاران‌اند یک تن بیش نیست      جز خیالات عدد اندیش نیست  
گر ز صندوقی به صندوقی رود      او سمائی نیست صندوقی بود

هزارتا صندوق، باز صندوق است، چون از صندوق بودن خارج نشده‌اند، باید به حقیقت متصل شد تا پایداری و ثمردهی به صحنه آید.

این غوغاها چیزی نیست که آرامش شما را برهم یزند، شما با آرامش تمام کار خودتان را بکنید. اگر حرف‌هایی برضد نظام جمهوری اسلامی می‌نویسند، ما هم راحت جوابشان را می‌دهیم. در این جواب دادن بی‌محتوایی طرف مقابل و ریشه‌دار بودن یک تفکر روشن می‌شود، در بحث امام صادق علیه السلام و شبهه‌شناسی عرض شد روش برخورد با شبهات و فتنه‌ها را امام معصوم به ما آموخته‌اند، حال یا طرف‌های ما مثل «ابنِ اَبی‌العوَجا»ها هستند که حضرت پس از گوش دادن به شبهاتش به خوبی جوابش را می‌دهند، یا مثل طرفی بود که تحت تأثیر تبلیغات معاویه اغفال شده بود و وقتی با امام حسن علیه السلام روبه‌رو شد، شروع به فحاشی کرد. امام فرمودند: ظاهراً مسافری، خسته‌ای، بیا برویم خانه‌ی ما استراحت بکن، بعد ببینم حرفت چیست. به خانه‌ی امام حسن علیه السلام می‌رود و حضرت متوجه‌اش می‌کنند که بازی خورده است، آن هم با اخلاق خوب او را متوجه اشتباهش می‌کنند، بعد که می‌خواهد خداحافظی کند، می‌گوید من روزی که آمدم مدینه، شما را بدترین آدم دنیا می‌دانستم، حالا که دارم می‌روم شما را بهترین آدم دنیا می‌دانم.

ما که این قدر دست‌مان پُر است، چه چیزی کم داریم که نگران باشیم؟! اگر شخص شما کم دارید به دین و انقلاب چه ربطی دارد، خودت را درست کن. این حرف‌ها نیست که بخواهیم بترسیم و آرامش مان به هم بخورد. امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» را که همه یادتان است

چگونه با آن همه آرامش توانستند جنگ را اداره کنند، باید مثل امامان باشیم.

### حوزه‌ی علمیه؛ تنها راه «سلوک از طریق عقل» نیست

**سؤال:** با توجه به این که ما در مسیر زندگی دانشگاهی و دانشجویی، مثل امام خمینی «رضوان الله علیه» و علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» و امثال این بزرگان، نمی‌توانیم تمام عمرمان را در راه مطالعه و تحقیق در معارف الهی صرف کنیم، آیا تنها راه رسیدن به قرب از طریق تفکر، رفتن به حوزه است؟ و اگر نه، یک دانشجو و یا یک کارمند چگونه می‌تواند این راه را پیماید؟

**جواب:** این سؤالی است که باید روی آن وقت بیشتری بگذاریم ولی فعلاً به طور مختصر عرض می‌کنم. حوزه‌ی علمیه دو قسمت دارد؛ یک قسمت آن، آموختن علوم حوزوی است جهت ارائه‌ی آموزه‌های دینی به بقیه، به خصوص آموختن علم فقه جهت تصحیح آداب دینی سایر انسان‌ها، این قسمت مثل این است که شما عالم به علم فیزیک یا شیمی باشید. از این جهت وظیفه‌ی یک روحانی در حوزه آن است که علم فقه را آموزش ببیند و به بقیه آموزش دهد تا در انجام آداب دینی ضعف نداشته باشند. یک قسمت دیگر حوزه‌ی علمیه، شرایط دیندار شدن است. حوزه در قسمت دوم علمایی را تربیت کرده است که راه دینداری را به همه‌ی انسان‌ها نشان دهند، حال چه آن‌هایی که در حوزه هستند، چه آن‌هایی که در بیرون حوزه هستند نمونه‌اش این که خیلی‌ها بدون آن که

حوزوی باشند از کتاب‌های امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» و علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» خیلی خوب استفاده کرده‌اند.

بنابراین اگر برنامه بریزید، می‌توانید از علمای حوزه و کتاب‌های خاص آن‌ها به خوبی استفاده کنید و به آن جایی که می‌خواهید برسید. امروز زمینه‌ی استفاده از علوم دینی جهت کسب معارف عالیه و اخلاق فاضله به خوبی فراهم است. بنابراین مشکلی ندارید که بگویید حتماً باید حوزه علمیه بروید تا مشکل سیر و سلوکتان حل بشود. امثال آیت‌الله جوادی و آیت‌الله حسن‌زاده و آیت‌الله محمدشجاعی «حفظه‌الله»، بهترین بحث‌هایی که خودشان ده‌ها سال زحمت کشیده‌اند و آن بحث‌ها را از استاد گرفته‌اند، برای ما ارائه داده‌اند. عمده آن است که عالم‌تان را پیدا کنید و براساس آن عالم مطالعات خود را جهت دهید، بدانید می‌خواهید چه کار کنید تا تکلیف‌تان معلوم شود. این‌شاء‌الله یک برنامه‌ای بریزید و سعی کنید آن را عملی کنید، خودتان بهتر می‌توانید در زندگی‌تان عملی‌اش کنید. البته و صد البته یک نورانیتی در حوزه‌ها هست که مخصوص همان جا است، و اگر کسی امکان رفتن به حوزه برایش هست، فرصت را از دست ندهد، ولی اگر چنین امکانی را ندارد با طی مقدماتی می‌تواند از علم عالمان دینی به نحو احسن استفاده کند.

### جایگاه استاد و «وحدت عالمانه»

**سؤال:** شما در این بحث، به مطالعه، از دیدگاه «هم‌آغوش شدن با اسراری که علمای عالم‌دار در خلوت خود به دست آورده‌اند» نگاه

کردید، و ما با این بحث به این نتیجه رسیدیم که مطالعه‌ی آثار مکتوب عالمان عالم‌دار، نیاز همه‌ی انسان‌هاست تا با نور گذشتگان، آینده‌ی خود را ببینند. و روشن شد که همیشه علم یک ابزار نیست، بلکه خود علم مقصد است و می‌توان در آغوش علمی که به دست می‌آوریم آرامش پیدا کنیم، با طرح این بحث ما این طور فهمیدیم که در سیر تفکر و سلوک، روی هم‌رفته یک استادی باید مد نظرمان باشد، هر چند تأکید شما در این حد نیست که: «هَلْكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ»، هلاک شد کسی که استادی نداشت تا او را راهنمایی کند. اما لااقل پیشنهاد شما این است که «طلی این مرحله بی‌همراهی خضر مکن». حال سؤال ما این است که: چرا با یک استاد کار کردن، از سیر مطالعاتی موضوعی داشتن بهتر است؟ چرا به جای آن که در موضوعات خاصی از آثار مختلف اساتید متعدد استفاده کنیم، بهتر است با یک استاد کار کنیم و افق خود را با آن استاد هماهنگ کنیم؟

**جواب:** حتماً می‌دانید که؛ اولین مشکل ما به‌جای وحدت عالمانه، پژوهش غیر عالمانه است. آن چیزی که امروز بشر گم کرده است، همین است که اصلاً نمی‌داند یک دنیایی بالاتر از دنیایی که آن را «مجموعه‌ی اطلاعات و پژوهش»‌ها پر کرده، هست و آن عالم‌المان است و باید راه ورود به آن عالم را پیدا کرد.<sup>28</sup> آن پایگاه فکری که به شما می‌گوید بروید بحث‌های موضوعی کار کنید، مثلاً معنی «توکل» یا «تقوا» را از این کتاب

---

28 - در این مورد خوب است کتاب «عالم انسان دینی» از همین مؤلف را با دقت مطالعه



و آن کتاب درآوردید، این روش از جهتی می‌تواند یک کار بی‌بهره باشد، هر چند از جهت دیگری می‌تواند مفید باشد. بی‌فایده است به این معنا که شما در این روش وارد هیچ عالمی نمی‌شوید بلکه با سخنان بزرگان، یک مجموعه‌ای از اطلاعات برای خودتان دست و پا می‌کنید. ولی بعد از بیست سال هیچ شخصیت و عالم علمی ندارید. این همان کاری است که در روش‌های دانشگاهی عموماً عمل می‌شود، مثلاً در رشته‌ی تفسیر قرآن پس از پژوهش‌های طولانی، یک پایان‌نامه تنظیم می‌کنند که سئوطی این را گفته است، صاحب روح‌المعانی چه گفته، تفسیر المنار چه گفته، فلان مفسر این را گفته است، فلان مفسر آن را گفته است. بعد هم شما می‌بینید به راحتی دکترا می‌گیرد! به این می‌گویند: «پژوهش». تعبیر خوبی، آقای دکتر «داوری» در کتاب «شمه‌ای از تاریخ غرب‌زدگی ما» به کار برده‌اند. آن‌جا یک بحث خوبی دارند؛ که پژوهش یکی از روش‌های فرهنگ غربی است، و چون غرب عالم ندارد و نمی‌خواهد به عالمی برسد که در آن عالم با حقایق زندگی کند، به این روش‌ها دامن می‌زند. در بسیاری از موارد پژوهش‌های دانشگاهی، موضوعی را پیشنهاد می‌کنند، و طرف بدون آن‌که با عالم عالمان مأنوس شود، جملات خاصی از کتاب آن‌ها را منقطع می‌کند و به عنوان یک کار ارائه می‌دهد، مطالعه هم می‌کند ولی بدون آن‌که عالمی به دست آورد و یا واقعاً با عالم صاحب اثر مأنوس گردد.

ما از طریق مطالعه می‌خواهیم به وحدتی خاص دست بیاییم. آن هم از دو جهت، یکی از آن جهت که تمام ابعاد و گرایش‌های مان را از

پراکندگی به یگانگی تبدیل کنیم، و یکی هم از آن جهت که جانمان را به «أحد» متصل نماییم. اگر ما معتقدیم تنها کار ما همین است و اسمش هم عالم داشتن است، وقتی که یک انسانِ عالمِ دارِ ملموس را پیدا کردیم که روحیه‌اش با ما سازگار است، دیگر معنا ندارد در بی‌عالمی خودمان دست و پا بزنیم و در کثرت اطلاعات، از اتصال به «أحد» باز بمانیم. در کتاب «عالم انسان دینی» این بحث هست که وقتی می‌گوییم «انسان دینی»، عالم دارد» به معنای این است که از «ماهیات» که مبنای کثرت است، عبور کرده و به «وجود» که عامل وحدت است، رسیده است. با توجه به این نکات است که عرض می‌شود ما نباید به طور پراکنده مطالعه کنیم و به دنبال مطالب پراکنده باشیم. از این جهت تحقیقات موضوعی یک اشباع کاذب است هر چند ممکن است انسان را با سواد نماید.

اما اگر در سیر مطالعاتی، ابتدا مقصد خود را یک مقصد متعالی قرار دادید و سپس شخص یا اشخاصی را که مذکور مقصد شما هستند پیدا کردید، باید دامن آنها را محکم بگیرید.

فقط عنایت داشته باشید که شخصیت خود را در مقصدهای عالی و انسان‌های بزرگ پیدا کنید، در تعریف شخصیتی که برای خود اراده می‌کنید بدانید که شخصیت‌های سطحی و احساساتی در نهایت نمی‌توانند خود را بپذیرند و به راحتی با خود به سر ببرند، ما به این افراد می‌گوئیم افرادی که تفکرشان در حد تفکر ژورنالیستی و روزنامه‌ای محدود شده است، این افراد برای خود کسی را انتخاب می‌کنند که در محدوده‌ی خودشان باشد، نویسندگانی را انتخاب می‌کنند، که فقط به امروز

می‌اندیشد، در نتیجه پس از مدتی می‌بینند هیچ عالمی ندارند و در مقام «وجود» و «بقاء» مستقر نیستند بلکه گرفتار تزلزل شخصیت‌اند.

ممکن است سؤال بفرمایید استادِ مَدَّگَرِ مقصد متعالی را از کجا به دست آوریم؟ جوابِ مسأله در دل عزم و مقصد شما پیدا می‌شود. اگر شما بتوانید از همان ابتدا یک شخصیت متعالی برای خودتان انتخاب و تعریف کنید، وقتی با کسی روبرو شدید که احتمال می‌دهید مَدَّگَرِ عالمی است که شما برای خود انتخاب کرده‌اید، با ورود در عالم او همه چیز را با همان عالم که برای خود انتخاب کرده‌اید، می‌سنجید و به راحتی می‌توانید حق و باطل را از هم تشخیص دهید. عمده آن است که دقت بفرمایید تا با ملاک‌های صحیح آن شخصی را که می‌خواهید به عالم او وارد شوید، انتخاب کنید، همواره با خود مناقشه داشته باشید، که در انتخاب آن شخصیت بی‌احتیاطی نکنید و به نظر بنده حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» یک شاخص خوبی هستند، تا ملاک نزدیکی و دوری شما به افراد از دستتان نرود. به دلیل سیره‌ی رسول خدا و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام شبیه‌ترین انسان در عصر حاضر به آن ذوات مقدسه حضرت امام خمینی «رضوان الله علیه» بودند، که به عنوان یک عالم متعادل و جامع، ظاهر شدند، به طوری که شخصیت علمی ایشان مانع موضع‌گیری سیاسی ایشان نشد، و یا روحیه‌ی روایی ایشان مانع تدبّر حکمی و یا عرفانی ایشان نگردید. آن کسی که عرفان بدون حماسه و یا حکمت بدون روایت و یا سیاست منهای دیانت را به شما می‌نمایاند، نمی‌تواند به شما کمک کند که در انتخاب شخصیت نهایی خود دقیق‌ترین هدف را انتخاب کنید. به اسم تأکید بر روایات

هرگونه تفکر را به اسم این که فلسفه کاری به دین ندارد، نفی می کنند، و یا به اسم عرفان روحیه‌ی ضد استکباری را که پیامبر ﷺ با مقابله با ابوسفیان به ما نمایاندند، مورد غفلت قرار می دهند. راز موفقیت شهید آوینی در آن بود که توانست با ملاک‌هایی که به قول خودش حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در مقابلش قرار داده بود، با بقیه‌ی شخصیت‌های علمی تعامل کند و لذا وقتی به تفسیر قیم‌المیزان هم نگاه می کرد متوجه می شد علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» از جهتی تئوری انقلاب قرآنی را در اختیار ما گذارده‌اند، به خوبی معلوم است که آن شهید بزرگوار تحت تأثیر آقای دکتر داوری است و در نقد غرب از نگاه ایشان بهره‌ها برده است، ولی افق شخصیت خود را حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» تعیین کرده و به همین جهت وقتی آن شهید بزرگوار غرب را نقد می کند چشم مخاطبان او به حاکمیت تمدن اسلامی می افتد، و یا وقتی متوجه نکات دقیق حکمت متعالیه‌ی ملاصدرا «رحمة‌الله‌علیه» است از منظر نور حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به آن می نگرد، و لذا از دکتر داوری و از ملاصدرا «رحمة‌الله‌علیه» استفاده می کند، ولی در افقی که حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» آن را مطرح می کند.

با توجه به این نکات است که عرض می کنم باید مواظب باشیم در کلاف پژوهش‌های بی سروته خود را سرگردان نکنیم. وقتی با توجه به این ملاک‌ها استاد یا استاد‌های خود را پیدا کردیم، دیگر نوشته‌های آن‌ها را دنبال می کنیم تا از بهره‌های روحانی آن‌ها بهره‌مند شویم. اگر کمی اطراف این قضیه مطالعه کردیم و رسیدیم به این که می توان با عالم امام

خمینی و یا علامه‌ی طباطبایی «رحمة الله علیهما» زندگی کرد، حالا از این جا به بعد همه‌ی فکرمان را روی عالم این بزرگواران می‌گذاریم، و هر کس ما را متذکر عالم این بزرگواران کرد مورد توجه و استفاده‌ی ما قرار می‌گیرد و خود را از پراکندگی در مطالعات نجات داده‌ایم.

یک وقت است که می‌بینید: اگر فلان آقا را انتخاب کنید، در بی‌عالمی گرفتار می‌شوید، هر چند موضوعات و حرف‌های خوبی می‌توانید از طریق او به دست آورید ولی شخصیت علمی او یک عالم پراکنده است، و خواننده خود را با رقیب‌سازی و درگیری با رقیب‌های ساختگی ننگه می‌دارد، و در انتها هیچ معرفتی به دست نمی‌دهد، اینجاست که با ارتباط با این افراد و نوشته‌ها حوصله‌تان سر می‌رود.

ممکن است پس از مدتی با آثار فلان استاد احساس کنید هنوز به چشمه‌ای نرسیده‌اید و در حدّ ظروف پراکنده تشنگی جان خود را تا حدّی سیراب کرده‌اید، باید به خود تذکر دهید که تا چه موقع می‌خواهی این راه را ادامه دهی، عظمت و بزرگی امثال امام خمینی و علامه طباطبایی «رحمة الله علیهما» به این است که طوری چشم دل ما را باز می‌کنند که پس از مدتی بحمدالله اهل‌البیت علیهم‌السلام را در مقابل خود می‌یابیم. در معارفی که علماء واقعی در اختیار شما می‌گذارند طوری جلو می‌آید که جان شما از آن به بعد فقط با امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌تواند به سر برد! بعد که سراغ امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌آید، می‌بینید نگاه شما را به توکل به خدا می‌اندازد، به این معنی که ما را متوجه می‌کند که همه چیز را از خدا بدانیم و تمام حرف‌های امام خمینی و علامه طباطبایی و ملاصدرا «رحمة الله علیهم» به اینجاها

ختم می‌شود. در معارفی که این بزرگان به ما می‌دهند عظمت اهل‌البیت علیهم‌السلام روشن می‌شود، ممکن است در حال حاضر هم بگوئیم اهل‌البیت علیهم‌السلام بزرگ‌اند ولی درک مقام آن ذوات مقدسه از طریق معارف عالیه، درک دیگری است.

آری پس از آن که عالم‌دار شدید و به کمک عالمانِ جامع به جامعیت نسبی رسیدید، حالا بخواهید موضوعاتی مثل «توکل» یا «تقوا» را بررسی کنید، دیگر گرفتار کلافه‌ی پژوهشِ پراکنده نمی‌شوید، هر کدام از این معانی را در سازمان و سامان خود بررسی می‌کنید. اگر با آن روحیه رفتیم «توکل» یا «تقوا» را با تعریفی که آیت‌الله جوادی حفظه‌الله دارند گرفتیم، از عالمی که در آن عالم داریم با علامه زندگی می‌کنیم در نیامده‌ایم. حتی از این طریق می‌توانیم آن عالم را وسعت دهیم، یا از طریق «ملاصدرا» می‌توانیم آن عالم را وسعت دهیم. از علامه طباطبایی رحمة‌الله‌علیه پرسیده بودند کدام یک از فیلسوف‌ها را بیشتر پسندیدید؟ جواب داده بودند فارابی را. این همه فیلسوف بعد از فارابی آمده‌اند، ولی این مرد نمی‌تواند از فارابی بگذرد. و همان‌طور هم که می‌دانید، روش ایشان به فارابی خیلی شبیه است، هر چند از نظر مبانی، صدرایی هستند. حالا چه اشکالی دارد اگر در عالمی که افلاطون هم مذکر عالم فارابی است، آثار افلاطون را هم بخوانیم؟! با این که افلاطون قبل از فارابی بوده است اما فارابی برای علامه طباطبایی رحمة‌الله‌علیه این قدر جذاب شده است که همه شخصیت‌ها را از زاویه فارابی می‌بیند.

نمونه خوبی از موفقیت افرادی که استاد عالم‌داری را پیدا کردند و به نتایج خوبی رسیدند، آیت‌الله جوادی و آیت‌الله حسن‌زاده و رابطه‌ی آنها با علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» است، لذا وقتی به این عزیزان توجه کنید همواره در عالم استادشان به سر می‌برند، هر چند عقلشان را نسبت به استاد تعطیل نکرده‌اند و گاهی با استاد تفاوت نظر دارند، چون علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» کسی نیست که بخواهد مرید و مقلد پیروراند.

اگر در دل مطالعات خود گم شوید و نه علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» داشته باشید نه حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»، نه کس دیگر، همین طور هر چیز به دست آورید بخوانید، هیچ وقت شخصیت‌تان را برای خودتان جمع‌بندی نکرده‌اید. و تأکید روی استاد را هم می‌شود از این زاویه نگاه بکنید که وجود استاد، قدرت جمع‌بندی شخصیت به ما می‌دهد.

این را هم تأکید کنم که روی هر کدام از مثال‌هایی که در مورد استاد زدم نخواستم آنها را به عنوان انسان‌های مطلق عرض کنم به طوری که شما نتوانید به افق دیگری نظر داشته باشید. یا فکر کنید جمع چند نفر از آنها ممکن نیست. ممکن است در عالم علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» یک مرتبه به امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» نظر کنید و ببینید امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» چه وسعتی دارد، به طوری که پیش خود بگوئید: من نمی‌دانم علامه طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» را در افق شخصیت خود قرار دهم یا حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را، این جا دیگر دو شخصیت در میان نیست. حالا اگر معارف الهیه را از زاویه‌ی نگاه آن دو نگاه کنید، نه تنها از آن عالمی که دارید خارج نمی‌شوید، بلکه احساس می‌کنید که عالم‌تان تقویت هم

می‌شود، چون این نوع عالمان همه یک نورند با ظهورات مختلف و ما را به یک چیز می‌خوانند.

### معنی پژوهش در دین

**سؤال:** شما طوری موضوع پژوهش را مطرح کردید که گویا نباید به سراغ آن رفت، در حالی که در عالم دین بر روی پژوهش هم تأکید شده انجام می‌شود، آن پژوهش‌ها با آنچه شما به عنوان یک روش غربی نقد می‌کنید، چه فرقی دارند؟

**جواب:** همان‌طور که عرض شد، وقتی افق شما در تعریف شخصیتی که باید به دست آورید مشخص شد، حالا ممکن است بخواهید ببینید نظر آیت‌الله جوادی یا آیت‌الله مطهری درباره‌ی «توکل» چیست. در این مرحله با توجه به افقی که دارید؛ و می‌دانید کجا می‌خواهید بروید، از چشمه‌ی شخصیت آن بزرگان بهره‌مند می‌شوید. اما روشی که در دنیای مدرن هست و عرض کردم به دانشگاه‌های ما نیز سرایت کرده، غیر از این است. مثلاً در دانشگاه‌ها وقتی شخصی می‌خواهد دکترا بگیرد، مجبور است پایان‌نامه بنویسد، جهت تدوین پایان‌نامه افراد به دنبال آن نیستند که نقش توکل در قلب انسانی که وارد عالم توکل می‌شود چیست، فقط آن را به عنوان یک پژوهش علمی دنبال می‌کنند، کسی کاری به نقش توکل در جان انسان ندارد، چون این یک موضوع باطنی است، ولی فردی که می‌خواهد پایان‌نامه‌ی خود را در رابطه با توکل بنویسد می‌خواهد مجموعه‌ای از نظرات را در آن رابطه جمع کند، و به همین جهت نمی‌تواند با حقیقتِ



توکل ارتباط پیدا کند، و در نتیجه به هیچ حالت معنوی هم در این رابطه نمی‌رسد. آن وقتی هم که در پژوهش متوجه می‌شود روایتی از امام معصوم هست که راجع به توکل خیلی خوب بحث کرده برای او از این نظر جالب است که می‌تواند به کمک طرح آن روایت، از پایان‌نامه‌اش خوب دفاع کند. اما شما وقتی که آمدید «توکل» را در عالم علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» شناختید و دیدید که ایشان چه افقی را در حیات به شما نشان می‌دهد، تا آنجایی که ابزارها را نبینید و نقش خدا را در ماوراء ابزارها بنگرید، جانتان از ساحتی به ساحتی دیگر سیر می‌کند. آن وقت است که می‌توانیم بگوییم علاوه بر اینکه «توکل» را عقلاً شناخته‌اید، قلباً نیز با حقیقت «توکل» تماس برقرار کرده‌اید. این پژوهش در عالم دین با آن پژوهش در بی‌عالمی، و در نتیجه دامن‌زدن به پراکندگی و هر چه بیشتر دور شدن از «أحد»، خیلی فرق می‌کند. طوری نیست اسم این را هم پژوهش بگذارید، اما مواظب آفت آن پژوهش باشید.

### چگونه فکر کنیم؟

**سؤال:** شما عموماً در مباحث خود افراد را به تفکر دعوت می‌کنید و معتقدید اگر انسان به ساحت تفکر وارد شد در و دیوار عالم با او حرف دارند. حال سؤال این است که چگونه می‌توانیم از طریق مطالعه به تفکر کردن برسیم؟ چون در این صورت هم به مطالعه دعوت می‌شویم و هم به تفکر، و در نتیجه از نتایج هر دوی این نعمت‌ها بهره‌مند خواهیم شد.  
 إن شاء الله.

**جواب:** عموماً مطالعه وقتی مطالعه است و موجب تفکر می‌شود که موضوع مورد مطالعه، یک موضوع حقیقی باشد و نه یک موضوع اعتباری. این که ما بفهمیم بعد از آغامحمدخان قاجار چه کسی حکومت را به دست گرفت، موجب تفکر نمی‌شود، به همین جهت اصرار می‌شود کتاب‌های اهل فکر را بخوانید، چون اهل فکر موضوعی را که مورد مذاقه قرار می‌دهند موضوع حقیقی است. ما وقتی یک شخصیت فکری را شناختیم، در واقع با موضوعی که او با ما در میان می‌گذارد زندگی می‌کنیم. مثلاً شما شهید مطهری یا امام خمینی و یا علامه طباطبایی «رحمة الله علیهم» را که شناختید متوجه موضوعاتی خواهید شد که آن‌ها با شما در میان می‌گذارند و لذا وارد تفکر می‌شوید، در این حالت مطالعه‌ی آثار آن‌ها شما را به وادی فکر وارد می‌کند، و نه به وادی اطلاعات. چون این‌ها با موضوعاتی که شناخته‌اند خودشان اهل فکر شده‌اند و شما را هم به همان اندازه اهل فکر می‌کنند، و در نتیجه در مقابل هر حادثه‌ای بدون آن که از آن‌ها سؤال کنید، مثل آن‌ها فکر می‌کنید و مثل آن‌ها عمل می‌نمایید، وقتی معنی تفکر برایتان معلوم شد تلاش شما در مطالعه‌ی آثار عالمان، دیگر ارتباط بیشتر با موضوعاتی است که آن بزرگان نسبت به آن‌ها تفکر کرده‌اند. در آن حال لازم نیست علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» را از قبر در آورید و پرسید: «الآن چه کار کنیم؟» بلکه با دستگاه فکری که به کمک ایشان پیدا کرده‌اید خودتان تشخیص می‌دهید چه کار باید بکنید. پس این که می‌پرسید: «چگونه فکر کنیم؟»، جوابش این است که اگر ما شخصیت‌های فکری را بشناسیم، و خود را مشغول

کتاب‌هایی نکنیم که نویسندگان آن‌ها اهل فکر بر روی موضوعات حقیقی نیستند، اهل فکر می‌شویم و در برخورد با اموری که پیش می‌آید و یا در رابطه با انتخاب‌هایی که باید انجام دهیم، مثل کسانی فکر می‌کنیم که به کمک آن‌ها موضوعات حقیقی را شناخته‌ایم. وقتی از این طریق اهل فکر شدیم دیگر سرگردان نیستیم که چه کار کنیم؛ و جدا از اهل اندیشه عمل نمی‌کنیم.

«تفکر» یعنی داشتن ملکه و توانی که بتوانیم از مقدمات به خوبی به نتیجه برسیم، حال هرچقدر مقدمات مورد توجه، حقیقی و وجودی باشند، بیشتر قابل تفکرند و ما را به نتایج عالی‌تری می‌رسانند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ»<sup>29</sup> بالاترین عبادت ادامه‌ی تفکر در باره‌ی خدا و قدرت او است. در این روایت، خداوند و آلاء و نشانه‌های قدرت او موضوع تفکر است. می‌فرمایند تفکری که موضوعش خدا و آثار قدرت پروردگار باشد، بالاترین عبادت است.

ما باید در سازمان فکری خودمان موضوعات ارزشمند را بشناسیم و نسبت به آن‌ها فکر کنیم تا بهترین عمل را انجام دهیم. آیا کسی که جایگاه ربوبیت پروردگار عالم را می‌شناسد و نسبت به نقش پروردگار عالم در مناسبات بشری فکر کرده، با کسی که موضوع فکرش مسائل عادی زندگی است، یک‌طور عمل می‌کنند و به یک نتیجه می‌رسند؟

## رهایی از مشکل کمبود «وقت»

**سؤال:** عموماً دلیل مطالعه نکردن ما بهانه‌ی کمبود وقت است، از طرفی ما اگر بخواهیم روی مطالعات دینی مان وقت بیشتری بگذاریم، برای کارهای علمی و درسی وقت کم می‌آوریم، شما برای رفع این مشکل چه پیشنهادی دارید؟

**جواب:** عمده این است که در عالم خود، تفکر بر روی موضوعات حقیقی را برنامه‌ریزی کنیم تا فکرمان جهت پیدا کند و بتوانیم خیالات خود را مدیریت کنیم. موضوعاتی از ما وقت خاص می‌خواهند که در عالم ما جای ندارند. چطور انسان از داشتن خودش و نفس کشیدن خودش خسته نمی‌شود و وقت خاص هم برای آن تعیین نمی‌کند. چون خود را با همین کارها و بودن‌ها پذیرفته است. اگر کارها طوری باشد که در عالم ما جای بگیرند، نه تنها وقت ما را نمی‌گیرند، بلکه عین زندگی ما می‌شوند. بارها به دوستان عرض کرده‌ام چه اشکالی دارد ریاضی‌دانی باشید که در مباحث دینی هم در حد خود صاحب نظر شوید، علمای بزرگ عموماً شخصیت‌های جامعی داشته‌اند، چه در علوم عقلی و چه در علوم نقلی و چه در علوم تجربی، مسلم علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» ضرر نکرده‌اند که وقت نسبتاً زیادی در خواندن ریاضیات صرف کردند. به ظاهر مطالعه بررسی موضوعی مثل علم نجوم و ریاضیات به درد فهم قرآن نمی‌خورد، ولی عامل ایجاد شخصیت فکری برای انسان می‌شود تا در موضوعات قابل تفکر، خوب فکر کند. شناخت موضوعات قابل تفکر به انسان وسعت می‌دهد، کسی که بداند فلسفه‌ای که غرب را به وجود آورد چه

خصوصیاتی داشت، بهتر می‌تواند غرب را تحلیل کند و در رقابتی که آن فرهنگ با اسلام شروع کرده، درست موضع‌گیری می‌کند.

عمده‌ترین نکته در مطالعات، تشخیص موضوع قابل مطالعه است. مسلم عالی‌ترین موضوعات قابل مطالعه، موضوعات حقیقی، یعنی حقایق عالم هستی است، ولی همان‌طور که در قرآن با طرح موضوع توحید و نور توحیدی به عنوان توجه به یک موضوع حقیقی، شرک را به‌خوبی تحلیل می‌کند، همین‌طور شناخت غرب و جایگاه و نقش تکنولوژی و رسانه، با نور توحید، موجب می‌شود تا غرب را درست تحلیل کنیم، چون به کمک یک موضوع حقیقی توانسته‌ایم اعتباری و وهمی بودن فرهنگ غربی را بشناسیم.

توجه به این امر که انسان باید در هر حال از نظر فکری، یک شخصیت جامع برای خود شکل دهد، موجب می‌شود تا علاوه بر این که همواره با خودی به سر برد که افق‌های زیادی در روبروی خود می‌شناسد، در انتخاب امور نیز جامع‌ترین انتخاب را داشته باشد، چنین آدمی گرفتار پول درآوردن نمی‌شود که تمام همّت خود را صرف یک تخصص بکند که پول بیشتر درآورد.

با توجه به این نکات مجدداً عرض می‌کنم اگر دانشجویان در علوم تجربی روحیه‌ی اجتهادی پیدا کنند با صرف وقت کم‌تر نتیجه‌ی بیشتری به دست می‌آورند. سعی باید کرد حرف اصلی آن علم را پیدا کرد، نه این که همه‌ی نکات را به حافظه بسپاریم. ممکن است این روش برای طرف نمره‌ی 20 نیاورد، اما او را در آن علم صاحب‌نظر می‌کند و او در

تخصص خود مجتهد خواهد بود. اگر با موضوعات علمی با این روش برخورد کنیم اولاً؛ فکرم‌ان در میدان است و نه حافظه. ثانیاً؛ نتایج کار برایمان می‌ماند. پشیمان نمی‌شویم که چرا این همه آن کتاب‌ها را حفظ کردیم و حالا هم هیچ چیزی از آن‌ها نداریم.

توصیه‌ی بنده به دوستان این است که جای تخصص علمی خود را در شخصیت‌تان پیدا کنید، نه این که شخصیت‌تان را در تخصص‌تان جستجو نمایید. اگر بخواهید شخصیت‌تان را در تخصص‌تان جستجو کنید، متحمل فشار روحی زیادی می‌شوید و در آخر هم خسته و ناامید می‌گردید و می‌خواهید از رشته‌ی تخصصی خودتان فرار کنید. اما اگر عکس آن عمل کنید؛ ابتدا شخصیت و عالم خودتان را بشناسید و افق زندگی را در رسیدن به آن عالم تعیین کنید، سپس یکی از ابعاد شخصیت خود را صاحب‌نظر بودن در آن مسئله‌ی علمی بدانید. در این صورت هم شخصیت‌تان را در تخصص‌تان گم نکرده‌اید، و هم در حد خودتان در دین صاحب‌نظر شده‌اید.

وقتی شخصیت مورد نظر خود را یافتید، دیگر مشکل کمبود وقت نخواهید داشت، چون هر موضوعی را در جای خودش قرار می‌دهید و در عین به سر بردن در عالم خودتان، مطابق آن عالم، دروس دانشگاهی یا طلبگی، جای خود را پیدا می‌کنند. مثل این است که یک کوه نوردی را که کوه‌نوردی را انتخاب کرده، در ابتدای دامنه کوه گذاشته‌اند و می‌گویند: باید به قله بروی، بالارفتن از این قله برای او عین زندگی است و با همه‌ی سختی‌هایش برایش لذت دارد. ولی یک وقت ممکن است

آدمی را که اهل کوه و کوه‌نوردی نیست بگویند که باید به این قلّه بروی، معلوم است که برای او سخت است. چیزهایی برای ما سخت است که ما را از عالمان در می‌آورند.

اگر انسان مزه‌ی قرار گرفتن در یک دنیای علمی، در عین ارتباط با آثار شخصیت‌های جامع را بچشد، آن وقت است که می‌فهمد زندگی پراکنده و افکار غیر جامع چه اندازه خسته کننده و آزاردهنده است.

اگر دانشجو یا طلبه شخصیتی یا عالمی را به دست آورد که مطالعه، جزء عالم او شد، دیگر بحث وقت نداشتن به کلی از زندگی او می‌رود، چون عالم او فکر و مطالعه است. مثل این که شما نمی‌گویید وقت ندارم که هستم، چون خودِ شما جز بودن برای خود، چیز دیگری نیستید. وقتی طرف می‌گوید «وقت ندارم» منظورش این است که من نمی‌توانم عالم گم شده‌ام را در این نوع فعالیت‌ها و مطالعات پیدا کنم. ولی وقتی عالم پیدا کرد دیگر این بحث‌ها نیست.<sup>30</sup> آن عزیزی که می‌گوید برای مطالعات دینی «وقت ندارم»، اگر در مطالعات درسی اش هم نتواند یک طوری عالم پیدا کند، در خواندن همان‌ها هم جان می‌کند و مطالعه می‌کند، و عموماً هم وقت کم می‌آورد.

گاهی از خودتان می‌پرسید که فلان آقا یا خانم چطوری این همه کتاب می‌خواند؟! علت پشت کار او در مطالعه‌ی کتاب‌ها آن است که پیگیری آن موضوعات جزء عالمش شده و مطالعه‌ی آن‌ها را جزء زندگی

---

30 - در رابطه با چگونگی ورود در عالم دینی به کتاب «عالم انسان دینی» از همین مؤلف

خود می‌بیند و با آن‌ها زندگی می‌کند. باید از خود پرسید آیا وقت نداریم و یا هنوز راه را پیدا نکرده‌ایم که در آن راه مطالعاتمان جزء زندگی‌مان بشود؟! ما به دوستان توصیه می‌کنیم مزه‌ی عالم‌داری‌بودن و زشتی بی‌عالم‌بودن را بشناسند تا در عالم دینی خود به حکم وظیفه و برای حفظ آن عالم، به راحتی مطالعات علمی و دینی را ادامه دهند.

### چگونگی برخورد با استاد

**سؤال:** بعد از آن که استاد یا استادهایی را که عالم دارند انتخاب کردیم، موضوعات خاصی از آثار آن‌ها را کار کنیم، یا این که مجموعه‌ای از آثارشان را؟ مثلاً در سیر مطالعاتی کتب امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه»، یا علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه»، یا دکتر داوری، یا شهید آوینی، آیا موضوعات خاصی که در آن رابطه شبهه داریم را در آثار آن‌ها کار کنیم یا این که کل آثار ایشان را بخوانیم؟ در واقع سؤال ما از شما این است که چه طریقی را برای هم‌افق شدن با استادی که انتخاب کرده‌ایم پیشنهاد می‌کنید؟

**جواب:** این دست شما نیست، چه برسد به این که بنده بخواهم پیشنهادی داشته باشم؛ شما اگر به استادی که باید انتخاب کنید رسیدید، خود آن استاد به شما می‌گوید از چه راهی با او هم‌افق می‌شوید. گرایش‌های شما هم منطبق با استاد یا استادانتان می‌شود. تلاش‌تان فقط هم‌افق شدن با او است. هم‌افق شدن یکی از نظر آداب شخصی است، یکی هم از نظر فکر و عبادات است، مثلاً تلاش شما این می‌شود که فکر حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را بگیرید. بعد می‌بینید این فکر، منه‌ای



زندگی ساده‌ای همانند او، ممکن نیست، لذا سعی می‌کنید از نظر ظاهر زندگی هم هرچه بیشتر با او هماهنگ شوید. به نظر بنده حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» خود برتر انسان قرن حاضر است. وقتی که خود برتر خود را او دانستید اگر متوجه شوید برای نزدیکی به او باید حکمت و عرفان هم کنار سایر مطالعات و فعالیت‌های بدانید، به راحتی مطالعه در مورد حکمت و عرفان جزء زندگی تان می‌شود. اگر متوجه شوید باید در مستحبات هم وقت بگذارید، به راحتی وقت می‌گذارید، به همین جهت است که ملاحظه می‌کنید شاگردان امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» که ایشان را به عنوان شخصیت آرمانی خود پذیرفتند چقدر راحت مثل خود استادشان در علوم دینی در جامعیت بودند و هستند.

بنده یک زمانی فکر کردم علامه محمدتقی جعفری «رحمة‌الله‌علیه» همان شخصیتی هستند که من می‌خواهم، در نتیجه تمام وقت و ذکرم را روی سخنان و کتاب‌های ایشان گذاشتم؛ بعد از یک مدتی احساس کردم ایشان از جهت ارائه‌ی مطالب تازه نمی‌توانند افقی جدید بر افق‌های قبلی در مقابلم بکشایند. متضاد با افق بنده نبودند، به یک معنی از آن به بعد از علامه محمدتقی جعفری «رحمة‌الله‌علیه» گذر کردم - نه این که پشت کرده باشم - دیدم ایشان تا آن جا را خوب آمدند، ولی بنده به دنبال موضوعات دیگری بودم، ممکن است ایشان در آن افقی که بنده نمی‌خواستم خیلی جلو رفته باشند، مثل وقت زیادی که روی شرح مثنوی گذاشتند، احساس کردم آن موضوعاتی که نیاز دارم در آثار حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و آثار آیت‌الله‌جوادی «حفظه‌الله» و علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» بهتر می‌شود پیدا کرد، با

ارتباط با آثار این بزرگان، علاوه بر این که افق قبلی حفظ شد، افق‌های بالاتری در مدّ نظر قرار گرفت و انصافاً توجه به استاد‌های بعدی را هم خود حضرت علامه محمدتقی جعفری «رحمة الله علیه» در مقابل بنده قرار دادند. وقتی استاد به واقع استاد باشد، خود او به شما می‌گوید که تا کجا می‌تواند شما را جلو ببرد و بقیه‌ی راه را با چه کسی می‌توانی ادامه دهی. آیا راه صحیح این نیست که فعلاً دامن یک دانشمند معتبر و مطمئن را که می‌دانیم در تفکر اسلامی در عین جامعیت، عالم دارد بچسبیم، بعد در دل ارتباط با فکر او، اگر دیدیم جوابگویمان بود، ارتباط با او را ادامه دهیم، و اگر نبود از او گذر کنیم؟ علامه جعفری «رحمة الله علیه» خودش دارد به شما می‌گوید چطوری با او برخورد کنید. وقتی شما می‌خواهید با شخصیت علمی یک دانشمند اسلامی ارتباط پیدا کنید خود او خود را به شما می‌نماید و سخت‌بایا دارد که مُریدسازی کند. اگر او عالم داشته باشد و شما هم بخواهید عالم داشته باشید، احساس می‌کنید در دل آن فکر، جذبّه‌ی خواننده است، و دائماً شما را قدم به قدم جلو برد. اصلاً نور توحیدی آنها به آدم می‌گوید که چطوری با آنها تعامل بکنیم و راه را ادامه دهیم.

### خطر بی‌آیندگی

**سؤال:** اگر خواستیم خودمان درباره‌ی موضوعات قابل مطالعه فکر کنیم، شما چه زوایایی را پیشنهاد می‌کنید که بر مبنای آنها به کتب اساتید عالم‌دار رجوع کنیم؟

**جواب:** باید به بحثی که شد برگردیم، به ما گفته‌اند: عده‌ای از انسان‌های عالم، در این دنیا هستند که این‌ها عالم دارند، ما باید برویم دامن آن‌ها را بگیریم. حالا سؤال شما این است که بعد از این بحث ما در موضوعات قابل مطالعه، چه موضوعاتی را دنبال کنیم که مطالعات خود را از آن زوایا مدیریت کنیم؟ می‌خواهم بگویم بعد از بحثی که گذشت دیگر نباید چنین سؤالی در میان باشد؛ زیرا روشن شد مطالعه‌ی حقیقی یعنی هم‌افق شدن با عالمانی که در شرایط خلوت خود با خدایشان هدیه‌های جبرائیل را برای اتحاد با حقایق قدسی گرفته‌اند و به کتابت درآورده‌اند. فعلاً همین کتابت‌ها است که مسائل ما را حل می‌کند و به ما افق می‌دهد و به زندگی ما معنی می‌بخشد. خداوند آقای «جبران خلیل جبران» را رحمت کند، در آن کتاب بسیار خوب «پیامبر» شان که کتاب زنده و ارزنده‌ای است در آخر کتاب می‌گوید هر کسی از آن پیامبر مسائل خود را سؤال می‌کرد، آن که کارگر بود می‌گفت: «ما چه کار کنیم تا در کار خود موفق باشیم؟» زن خانه‌دار می‌گفت: «ما چه کار کنیم؟» آن که تاجر بود می‌پرسید: «ما چه کار کنیم؟». و پیامبر ﷺ تکلیف هر کدام را روشن می‌نمودند و چگونگی ادامه‌ی راه را برای آن‌ها معنی می‌کردند. می‌گوید: «آنگاه کشیش پیری وی را گفت: از دین بگو! او گفت: من امروز مگر هیچ غیر آن گفته‌ام؟». تذکر جبران خلیل جبران با طرح سخن کشیش آن است که شما عادت نداشته باشید باز از مطالعه سؤال کنید، زیرا بحث روی مطالعه عادت شما می‌شود و در نتیجه همواره از وارد شدن در مطالعه باز می‌مانید. به گفته‌ی عطار:

تو پای به راه در نه و هیچ پرس  
 خود راه بگویدت که چون باید کرد  
 باید میدان عمل و آن هم عملِ مطالعه کردن را به نحوی که عرض شد  
 بگشاییم.

ما باید بدانیم، جدا از اندیشه‌ی اندیشمندانِ واقعی که در طول تاریخ  
 برای ما ذخیره شده، نمی‌توانیم زندگی کنیم و آینده‌ی خود را به ثمر  
 برسانیم، ما با رسوخ در تفکرِ عالمانی آنچه‌مانی می‌توانیم امکان زندگی  
 امروز و فردای خود را فراهم کنیم، و گرنه گرفتار گسست تاریخی  
 می‌شویم و تحت تأثیر فرهنگِ مدرنیته از تاریخ بیرون می‌افتیم.

بعضی از عادات و رسوم گذشته را که مربوط به شرایط زندگی آن  
 زمان بوده، می‌توان ترک کرد اما آثارِ عالمانِ عالم‌دار، شرایط روحی و  
 روحیه‌ای است که از گذشته در وجود ما زنده مانده و به ما توانایی  
 فکر کردن می‌دهد، و امکان زندگی در آینده را برایمان فراهم می‌سازد.  
 بنابراین جامعه‌ای که از چنین ذخیره‌هایی جدا شود نه فقط پیوندش با  
 گذشته قطع می‌شود بلکه راهی به آینده نیز ندارد. وقتی من موقعیت  
 تاریخیِ تفکری را که سال‌ها پدرانم با آن زندگی کرده‌اند نشناسم به کلی  
 بی‌آینده خواهم شد. مسأله خیلی مهمتر از دانستن یا ندانستن چند کتاب  
 است. مسئله‌ی بی‌عالم‌بودن یا عالم‌داشتن است، آن هم در شرایطی که  
 مدرنیته می‌خواهد ریشه‌ی تفکر ما را و همه‌ی بشریت را بخشکاند.

ما اگر راهیانِ راه آینده‌ایم باید بیش از آنکه عزم رفتن کنیم بدانیم  
 کجا ایستاده‌ایم و با چه حال و هوایی می‌خواهیم وارد آینده‌ی خود شویم،  
 مگر بدون تفکری که حاصل خلوت علماء بوده حرکت به سوی آینده

ممکن است؟ راهرو حقیقی نمی‌تواند چنین گذشته و سنتی را رها کند، چنین سنتی مرکب ما است و بدون آن، راه رفتن و آینده‌داشتن ممکن نیست. ما و تفکر علمای گذشته به هم پیوسته‌ایم و اگر از آن جدا شویم اصلاً از راه رفتن جدا شده‌ایم.

وقتی فکر کنیم احتیاجات امروز ما جدا از خلوت علمای عالم‌دار گذشته است، باید بدانیم آینده را از دست می‌دهیم، همان‌طور که غرب با رنسانس، از گذشته‌ی علمای خود، گسسته و بی‌آینده شد. گره خوردن با عالم‌علماء، شرط درست اندیشیدن و درست عمل کردن است. نوری است که از پشت سر ما بر ما می‌تابد و آینده را روشن می‌کند. درست است آن تفکرات در پشت سر ما قرار دارند، ولی آینده را می‌نمایانند و می‌توانند در فکر و عمل و عقل و تدبیرهای امروز و فردای ما حضور پیدا کنند و ما را راه ببرند، مانع‌ها را به ما بنمایانند و نگذارند مایوسانه از حرکت باز ایستیم. این است که باز تأکید می‌کنم هر کس آینده می‌خواهد، باید با چنین گذشته‌ای که عرض شد، متذکر و همراه باشد و گرنه تباه می‌شود. انبوه روایات عمیق معرفتی سرمایه‌ای است تا آینده‌ی خود را در بستر تمدن اسلامی به عالی‌ترین نحوه شکل دهیم. باید به آن‌ها به عنوان راه سازمانده‌ی به آینده نگریست تا معنی حقیقی خود را بنمایانند.

پیدا است که شخص متفکر تنها است و تفکر در خلوت صورت می‌گیرد. ولی کسی خلوت دارد که با دیگران باشد. تفکر، راه صحیح واردشدن بین انسان‌ها است تا روزمرگی‌ها ارتباط‌ها را ضایع و آینده را

پوچ نمایند. علمای ما تنهایی و خلوتِ تفکر را پس از باهم بودن به دست آورده‌اند و برای ارتباط‌های صحیح، حاصل آن خلوت و تفکر را به کتابت آورده‌اند. آری آن خلوت‌ها بریدن از دیگران برای برقراری پیوند مستحکم با انسان‌هایی است که تشنه‌ی تفکر و پیوند علمی‌اند برای زندگی در آینده‌ای که ماوراء امروز است.

آنچه در آخر فقط تذکر می‌دهم و نمی‌توانم به شرح آن پردازم؛ توجه به عالمان عالم‌دار در علم فقه است که ما به جهت نوع مخاطبمان متذکر امثال شیخ انصاری‌ها نشدیم که آن بزرگان شاخصه‌ی کاملی از عالمان عالم‌داراند و عموماً تا مجتهدان در رشته‌ی خاص خود عالم‌دار نشوند دارای ملکه‌ی اجتهاد نمی‌شوند و لذا طلاب عزیز باید از ورود به عالم‌داران علم فقه غافل نگردند، تا لذتِ دروس فقهی برایشان صدچندان شود. إن شاء الله.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

## منابع

قرآن

نهج البلاغه

تفسیر المیزان، علامه طباطبائی «رحمة الله عليه»

اسفار اربعه، ملاصدرا «رحمة الله عليه»

فصوص الحکم، محی الدین

بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی «رحمة الله عليه»

الکافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی «رحمة الله عليه»

من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق

مشوی معنوی، مولانا محمد بلخی

تفسیر انسان به انسان، آیت الله جوادی آملی

ارشاد القلوب دلیمی

گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی ، اصغر طاهرزاده

علل تزلزل تمدن غرب، اصغر طاهرزاده

فرهنگ مدرنیته و توهم ، اصغر طاهرزاده

## آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- جوان و انتخاب بزرگ
- آشتی با خدا از طریق آشتی با خود راستین
- ده نکته از معرفت النفس
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- معاد؛ بازگشت به جدی‌ترین زندگی
- فرزندان این چنین باید بود (شرح نامه 31 نهج البلاغه) (جلد 1 و 2)
- مقام لیلة القدری فاطمه علیها السلام
- بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- کربلا، مبارزه با پوچی‌ها (جلد 1 و 2)
- مبانی معرفتی مهدویت
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- فرهنگ مدرنیته و توهم
- جایگاه رزق انسان در هستی
- هدف حیات زمینی آدم
- زن، آن گونه که باید باشد
- آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود
- عالم انسان دینی
- جایگاه جنّ، شیطان و جادوگر در عالم